صحیح

برای حضرت حجة الاسلام والمسلمین

آقای حاج شیخ علی اصغر صالحی

الاحقر علی ...

حواشی آیة الله آقا میرزا محمد حسین نائینی دامت برکاته بر رساله ارث و منجزات مریض و نفقات و اوقات

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی اشرف انبیائه و آله الطیبین الطاهرین

صفحه	سطر	کلمه	
٣	٩	محتمل است	در اخبار کثیره فرائض بر ما فرضه الله تعالی و سنن بر ما جعله النبی صلی الله علیه و آله اطلاق شده و شاید این روایات شریفه هم خصوصاً که علم بفرایض را بنصف علم تعبیر فرموده اند ناظر بهمان معنی و فرائض باب میراث هم از فروع همان اصل باشد والله العالم
٤	١١	میباشد	اتحاد معلوم نیست
٤	١٧	مجلس	بشرط بودن وارث در مجلس عند موت مورث
٧	٢	اشکال است	اقوی عدم انتقال است ص
٧	٩	بموت	یعنی چنین خیار بموت ساقط میشود
٧	١٣	میشود	حقوقی که انتفاع از آنها برای غیر شارط باشد مثل ده تومان دادن بزید و نحو ذلک و هم چنین حقوقی که انتفاع شارط از آنها بعد از وفات او باشد مثل شرط صلوة و صوم و نحو ذلک در وقف هیچیک بوارث منتقل نمیشود و نمیتواند

اسقاط

صفحه	سطر	کلمه	
			اسقاط کند بلکه حق مطالبه هم ندارد الا من باب الحسبه و اکر متعذر شود چون وارث مالک خود شرط نبوده لهذا خیار تعذر را هم مالک نمیشود بلکه خیار تعذر چنین شروط مثل خود شرط در حکم مال میت است و استیفاء ان از امور حسبیه و وظیفه حاکم شرع است که عقد صادر از میت را اکر صلاح داند فسخ نماید و مالی که بفسخ بمیت بر میکردد مثل سایر انچه در حکم مال میت است در همان مصارف باید صرف شود و اکر صرف ان در انچه شرط کرده بود بر حاکم شرع متعذر نباشد ظاهراً هم بر سایر مصارف خیریه مقدم باشد بلکه تقدم ان بر نفاذ وصایای تبرعیه بی اشکال و نسبت بدیون یا وصایای واجبه تفصیلی دارد
۷	۱۶	تعذر شرعی	بلکه تعذر ابتدائی هم که عبارة اخری از بطلان شرط است مثل تعذر طاری موجب ثبوت خیار است علی الأقوی لکن با علم بفساد خالی از اشکال نیست
۷	۲۰	خیار	ثبوت خیار مخصوص بصورت تعذر شرط است و الا با امکان ان و تمکن از اجبار مشروط علیه باید اجبارش نمود
۸	۱	تدارک	یعنی اجرة المثل عملی را که بجای اورده یا مقدار مالی را که صرف کرده باید باو داده شود
۸	۴	برای وارث	اکر مالک ان شرط بوده اند و الا خیار تعذر ان راجع بحاکم شرع است چنانکه سابقاً ذکر شد
۸	۹	استیفا نماید	و اکر محل عمل بشرط بعد موت الشارط بوده و مشروط علیه قبل از شارط وفات یافته خود شارط میتواند مقدار مالیت ان شرط را از ترکه مشروط علیه استیفاء نماید
۸	۱۲	باو رثه او	یا حاکم شرع چنانکه سابقاً ذکر شد
۸	۱۵	محرومست	زوجه از مقدار استحقاق شوهرش از زمین مشترک محرومست لکن از حق الشفعه در اراضی ارث میبرد علی الأشهر الأقوی و چون مدار در وراثت حق الشفعه

صفحه	سطر	کلمه	
			بر عقد از نصیب است لهذا بمقدار نصیبش که ثمن یا ربع است میتواند اخذ بشفعه نماید بلکه در صورت عفو سایر ورثه تمام حصه شریک را میتواند بشفعه بگیرد علی المشهور و علی التقدیر بهر مقدار از آن حصه را که بشفعه بگیرد بخودش منتقل میشود و ثمن را هم از مال خودش باید بدهد نه از ترکه و اشتغال آن بسایر ورثه و محروم بودن زوجه در هیچ یک از صور محتمل نیست
۹	۲	تأمل و اشکال است	در حق الشفعه اقوی وراثت زوجه است چنانکه گذشت و در حق الخیار متعلق بأراضی اگر زمینی را مورث بخیار خریده باشد زوجه از حق الخیار ارث میبرد و در عکس این صورت ارث نمیبرد علی الاقوی و همچنین اعیان حبوه را هم اگر مورث بخیار خریده باشد تمام ورثه وارث خیارند و در عکس این صورت ارث خیار مختص بولد اکبر است علی الاقوی ص
۹	۵	منتقل	اگر متقوم بشخص او نبود والا منتقل نمیشود
۹	۸	و متقربین	متقربین بام از دیه مطلقا ارث نمیبرند علی الاقوی
۹	۱۰	قول جمعی	محل اشکال است
۹	۱۳	حق ولاء	خود ولاء ظاهراً از حقوق موروثه نباشد بلکه مال خود عتیق و اولاد یکه بعد از عتق از او تولد یافته بواسطه ولاء موروث ماست و فرق بین الوجهین ظاهر و ثمرات علیحده بر آنها مترتب است
۹	۱۸	منتقل نشود	قیام ورثه مورثشان در قبول و رد وصیت بی اشکال است لکن موروث بودن حق القبول معلوم نیست و اسقاط آنهم اگر رد وصیت نباشد اثری ندارد
۱۰	٠	حق الرهن	اشتغال حق الرهانه بنفسه یا بتبع دین محل اشکال است بلکه سقوطش باسقاط بدون ابراء از دین ظاهراً محل شبهه نباشد
۱۰	۱۹	حقوق	تمام مذکورات در این قسم از قبیل ولایات و مناصب و امثال آنهاست و اطلاق حق

صفحه	سطر	کلمه	
			بر انها تسامح در تعبیر است و هیچیک از حقوق مصطلحه قابل سقوط باسقاط نیست بلی حق المضاجعة و حق الحضانة از حقوق و قابل اسقاط است چنانچه خواهد آمد و حق الرجوع بمطلقه رجعیه را اگرچه بعضی قابل صلح و اسقاط دانسته اند لکن اقوی خلاف است
١١	١	والكسوة	نفقه و کسوه زوجه نسبت بایام گذشته دین است بر ذمه زوج و مثل سایر اموال و دیونی که بر ذمه دیگران دارد بوارثش منتقل میشود
١١	٤	نخواهد بود	چون قابل اسقاط هم نیست لهذا از حقوق مصطلحه خارج و از فروع سلطنت بر تزویج و طلاق دادن است
١١	٧	حق المارة	حق المارة هم مجرد حکم شرعی جواز اکل است داخل بباب حقوق مصطلحه نبود
١١	١٧	على الاحتمال	و هو الاقوى
١٢	٤	ارثه غیر بعید	اشکال در اینکه قیام ورثه موصی له مقام مورثشان از جهت موروث بودن حق القبول باشد سابقا گذشت
١٢	١٣	غیر انشائی	یعنی زمام امری بدست کسی دادن نیست فقط تشریع حکمی است بر موضوعی لا غیر
١٢	١٦	وجواز اسقاطه	انچه لازمه لاینفک حق است فقط جواز اسقاط است و هر چه قابل اسقاط نباشد حق نخواهد بود اما دو علامت دیگر اگرچه ثبوتشان علامت حق بودن است اما انتفاء انها دلیل عدم نیست
١٢	٢٠	لذاتها	اطلاق این حکم در جمیع حقوق مذکوره در ان دو قسم محل اشکال است
١٣	٢	حاکم شرع	اگر تفویض از جانب حاکم شرع توکیل باشد عدم قبول ان و رفع ید بعد از قبول هر دو جایز است و اگر اعطاء منصب بوده جواز رفع ید بعد از قبول معلوم نیست بلکه قبل از قبول هم اگر حاکم استعفاء او را نپذیرد احوط لزوم قبول است و اما تولیت و نظارت مفوضه از واقف اگر

صفحه	سطر	کلمه	
			نوعی باشد ظاهراً مختص بقبول نباشد و نسبت باشخاص از نوع از قبیل واجبات کفائیه خواهد بود و اگر شخص باشد قبل از قبول ملزم نیست بلی اگر قبل از علم متولی و ناظر بتفویض تولیت و نظارت بآنها واقف وفات کند محتاج بقبول آنست و علی کل تقدیر بعد از قبول رفع ید جایز نیست و همچنین اگر تفویض باشخاص مرتبه در طبقات باشد مثل اگر اولاد و نحو ذلک بعید نیست ملحق بنوعی باشد
١٣	١٥	میتوانند	نمیتوانند چنانکه سابقاً ذکر شد
١٣	١٧	وصیت است	دخلی بنا و صیت ندارد بلکه در تمام مال هم نافذ است و با سقاط وارث هم ساقط نمیشود و مال الصلح هم مطلقاً بوارث تعلقی ندارد
١٤	٤	اسقاط شرطی	عدم تسلط وارث بر اسقاط شروط ما بعد الموت و نحوها مکرر ذکر شد
١٤	١٤	میشود	تعلق حق دیان بمطلق حقوق معلوم نیست نه بعد از موت مدیون و نه در حیوة او بحجر حاکم شرع بلی در مثل حق التحجیر و نصب شبکه و نحوها بعید نیست
١٤	١٩	خواهد بود	اگر خود آن حق متعلق حق دیان بوده عوض آنهم متعلق حقشان خواهد بود والا فلا و در صورت اولی توقف صحت معاوضه هم بر رضای دیان در بعض صور بعید نیست
١٥	٤	از حقوق	شمول وصیت بثلث هم نسبت بغیر حق التحجیر و امثال آن معلوم نیست
١٥	٦	اسقاط نماید	بشرط آنکه برای غیر یا راجع بما بعد الموت نباشد چنانکه کراراً ذکر شد
١٥	١٠	شرط را	حق اسقاط نداشتن وارث در این گونه شروط سابقاً ذکر شد بلکه نیز مشروط له هم تسلط بر اسقاط ندارد که فقط میتواند از قبول ده تومان امتناع نماید و با امتناع او از گرفتن بعد از تسلیم مشروط علیه و عرض او بر او تمام آنچه بشرط لازم شده بود حاصل و شرط ساقط است

صفحه	سطر	کلمه	
١٦	٣	شیخ انصاری	اقوی و اظهر این است که هر یک از ورثه نسبت بمقداری که از مال الارث میبرند فی نفسه وارث خیارند لکن بواسطهٔ عدم تبعض صفقه هم چنانکه خود مورث ذو الخیار فسخ در بعض را سلطنت نداشت مگر برضای من علیه الخیار همین طور فسخ هر یک از ورثه در مقدار حصهٔ خودش مشروط برضای من علیه الخیار است نه آنکه فی نفسه مالک خیار نباشد و فرق بین الوجهین و ثمرهٔ هر یک ظاهر است
١٧	١٥	بقیهٔ ورثه	اطلاق این حکم در جمیع حقوق سبعه مذکوره حتی حق سبق در مباحات خالی از اشکال نیست
١٧	١٧	و حق السکنی	انتقال حق السکنی و حوائج بوارث مط معلوم نیست چنانکه سابقا ذکر شد
١٨	٩	کسر مشاع	ظاهر تعلق خمس و زکوة باعیان اموال نه از قبیل کسر مشاع است و نه از قبیل کلی فی المعین بلکه از قبیل تعلق حقوق است باعیان اموال و اگر مقداری از مال متعلق حق را مالک تلف کند خمس یا زکوة متعلق بآن مقدار را ضامن و دینی است بر ذمهٔ او و بقدر باقی مانده از مال تعلق و اختصاص ندارد و فاضل از خمس یا زکوة آن قدر باقی مانده بعد از وفات مالک متعلق جمیع دیون و ما فی الذمهٔ او است و بتجهیز بر تمام آنها مقدم است چنانکه خواهد آمد بلی صرف معادل خمس یا زکوة باقی مانده در تجهیز جایز نیست و باید در مصرف خودش صرف شود
١٨	١٢	احتمال میرود	این احتمال در نذر مطلق مط ضعیف است و هم چنین در نذر مشروط بشرط قطعی الحصول خواه فعلا حاصل شده باشد مثل شفاء مریض یا قطعی الحصول در آینده باشد مثل نذر قربانی در عید اضحی بلی در مشروط بشرط مشکوک الحصول بواسطهٔ مراعی بودن خروج از ثلث بحصول آن شرط محل اشکال است
١٨	١٤	اشکالست	تقدم حق الجنایة بر تجهیز و تقدم تجهیز بر حق دیان چه مستوعب یا غیر مستوعب و چه رهن دار باشد یا بی رهن اشکالی ندارد

دعایت

صفحه	سطر	کلمه	
۱۹	۲	اگرچه احتیاطا	رعایت این احتیاط نسبت بآنچه بر حسب زی میت عرفاً مؤنه تجهیز او است و هم چنین آنچه ظلماً گرفته میشود لازم نیست و در ما عدای آن ترک نشود
۱۹	۱۱	حرامست	حرمت اخذ اجرت بر واجب کفائی مط مخصوص است بصورتی که نیابت بردار نباشد و الا اقوی جواز آنست هرچند تعبدی باشد و چون نیابت بردار نبودن تجهیز و تغسیل و تکفین خالی از اشکال نیست لهذا اجرت دادن در مقابل مقدمات و ضمایم و خصوصاً غیر واجبه قرار دادن احوط است
۱۹	۱۷	حرام خواهد بود	اشکال در اصل حرمت و هم چنین طریق تخلص از شبهه آن در حاشیه سابقه معلوم شد
۲۰	۱	اشکالست	تقدم تجهیز بر دین مط بی اشکالست چنانکه سابقاً گذشت
۲۰	۷	واجب مالی	واجب بدنی هم بنابر نداشتن ولی یا واجب نبودن بر او باید از اصل داده شود علی الاقوی
۲۰	۱۲	واجبات مالیه را	بلکه باید ثلث بر مجموع توزیع شود و بقیه چه مالی باشد چه بدنی از اصل داده شود
۲۱	۱	بخلاف واجبات بدنی	مساوات آن با واجبات مالی بیان شد
۲۱	۱۹	وفا نکند	اگر بواجبات وفا نکند بقیه از اصل خارج میشود مط و هم چنین است اگر مستحبات مقدم در ذکر باشد و ثلث بزیاده از آنها وافی نباشد
۲۲	۴	اگر ولی اخذ نی	حکم آن در صورت نداشتن ولی یا واجب نبودن بر او سابقاً گذشت
۲۳	۱	نپوشیده	دخول آن در حبوه بعید نیست بلی آنچه را که تمامش بریده و ندوخته مانده محل اشکال و احوط تصالح است
۲۳	۲	در صورتیکه	اگر تمام متعلقات خاصه خودش بوده همه حبوه است
۲۳	۱۰	نامعلوم است	اگر فاسد العقل باشد بطوری که لیاقت اکرام نداشته باشد یا فاسد العقیده باشد بعید نیست حبوه نداشته باشد

صفحه	سطر	کلمه	
۲۳	۱۴	داده نمیشود	بشرط آنکه برای سایر ورثه هم قدر معتد به بماند والا کسر داده میشود
۲۴	۸	داده میشود	اگر بمقدار معینی مثل صد تومان و نحو آن تعیین کرده باشد مزاحمت چنین وصیتی با حبوه محل اشکال است بلکه با وسعت ترکه او بطوری که مقدار موصی به نمودی نداشته باشد اقوی عدم مزاحمت است
۲۶	۱۵	یا خطاء	اقوی خیر است
۲۷	۱۰	بخرند	فروع تبعیض محل اشکال و نوعاً در این اعصار نادر الوقوع است و محل ابتلا نیست
۲۷	۲۱	امام زمان	اگر وارث بعید از حضرت روحنا فداه باشند فقط اسلام وارث قریب بعد موت المورث موجب وراثت او خواهد بود و بر حریت بعد الموت در غیر مورد دیگر از ترکه باید آزاد نمود ظاهراً اثری مترتب نباشد
۲۷	۲۱	انتقال ترکه	این تحدید علاوه بر آنکه شامل اموال غیر منقوله نیست دلیل واضحی هم ندارد و قدر متیقن آنکه با بقاء ترکه بر حال خود اگر وارث قریب اسلام بیاورد موجب وراثت او خواهد بود و قویاً محتمل است که استقرار ملکیت امام ارواحنا فداه بر ترکه بلکه جواز تصرف در آن متوقف باشد بر عرض اسلام بر وارث قریب و امتناع او والله العالم
۲۸	۵	اگر بعضی	اگر معظم ترکه قسمت نشده باشد نسبت بمقدار قسمت نشده اسلام مؤثر است والا فلا علی الاقوی و در ما عدا این دو صورت ترک احتیاط نشود
۲۹	۹	مگر آنکه	اگر اقارب پدر و هم چنین خود آن ولد هم در تکذیب لعان باید موافقت نمایند مع هذا وراثت ولد از اقارب پدر با اقرار آنها و وراثت آنها از آن ولد با اقرار او مشکل بلکه ممنوع است
۳۰	۱۱	عدم توارث بعض	اقوی همین است

صفحه	سطر	کلمه	
٤١	٩	اگرچه احتیاط	این احتیاط ترک نشود ان شاء الله تعالی
٥٧	٢١	واحتیاط	این احتیاط ترک نشود
٦٠	٢	اقوی است	این احتیاط در جمیع مسائل سابقه و آتیه که منفرّتین با مرد در طبقه ثالثه متعدد و در ذکوریّت و انوثیّت مختلف باشند و طرد در غایت اِشکال بموقع است لکن عدم لزوم آن خالی از قوّت نیست
٧٣	٦	در صورت اشتراط	اقوی عدم توارث و بطلان شرط مذکور و لغویّت آنست
٧٤	١٤	تن بدهند	مضمون بودن تلف و نقص بر ورثه مخصوص است بصورت تعدّی و تفریط یا مماطله ایشان در ادای حق زوجه با مطالبه او والّا موجبی ندارد و هم چنین مضمون نبودن نقص قیمت سوقیّه هم با مطالبه زوجه و مماطله ورثه خالی از اشکال نیست
٧٤	١٩	نمایند	جواز سکنی در خانه و اجاره دادن دکاکین و حمّام و نحو ذلک از املاکی که لولا الاجاره منافع آنها تلف میشود بعید نیست لکن رضای زوجه احوط است
٧٤	٢١	بزوجه استحقاق	بعید نیست که حکم با استحقاق قیمت محض ارفاق بورثه باشد و اگر خود ورثه مقدار استحقاق زوجه را از اعیان ترکه بدل از قیمه بدل نمایند قبول زوجه احوط است و بعد از قبول در نماء آن و غیر و منافع بقدر الحصّه شریک خواهد بود
٧٨	٢	خنثی مشکل	خنثی مشکل موضوعاً و حکماً و هم چنین حکم ذی الرأسین و ذی الحقوین محتاج بتأمّل و عادة از ابتلاء خارج است
٧٩	٥	و در آن مکان	و مانع شرعی نداشتن زوجه از قبیل صوم مضیّق و نحو آن
٧٩	١٠	ولو مقاتلاً باشد	محل اشکال است

صفحه	سطر	کلمه	
۲۹	۱۲	واجب است	اقوی عدم وجوب است
۸۰	۱	واحوط	آنچه در عرف و عادت از مؤنه متعارفه باشد اقوی وجوب است
۸۰	۲۱	باقی است	مطلقا معلوم نیست بلکه اگر زوج در وقت دادن آنها بعنوان تملیک داده ملک زوجه است بلی اگر قصدش اداء نفقه واجبه بوده لا غیر اعیان آنها بر ملک زوج باقی است و ما دام حیوة الزوج و وجوب نفقه زوجه بر او خود دارد استعمال نماید لا غیر
۸۱	۵	کذائی	حال نفقه زوجه حال سایر دیون است علی الظاهر و هیچ یک از مذکورات برای اداء هیچ دینی واجب نیست هر چند مستلزم عسر و حرج دافع تکلیف نباشد مگر آنکه بحسب عرف و عادت کسب شخص مدیون محسوب شود در این صورت احوط وجوب است
۸۱	۱۴	بحال زوجه	احوط آنکه لیاقت بحال زوج هم رعایت شود
۸۲	۱	اول صبح	تعیین اول صبح معلوم نیست فقط در موقع هر یک از خوابهای متعارفه شبانه روزی باید زوج برفع آن حاجت قیام نماید
۸۲	۱۵	واجب است	تفصیل آن سابقاً گذشت
۸۲	۱۴	جایز نیست	اگر جزو عیال عرفی او باشند و انفاق بر آنها عرفاً جزء مؤنه شخص خودش محسوب شود جواز اخذ حقوق واجبه بقدر کفایت آنها حتی در غیر اولاد صغار هم اشکالی ندارد
۸۳	۹	دارد	اگر بقصد رجوع بر او باذن حاکم شرع یا وکیل حاکم یا عدول مؤمنین داده باشد و الا حق مطالبه ندارد بلی اگر با استیذان دست رس نباشد ظاهراً اذن بقصد رجوع کافی در جواز مطالبه باشد
۸۳	۱۲	مسلمان	لکن بر کافر واجب القتل که حتی بر خود منفق قتلش واجب باشد جواز

صفحه	سطر	کلمه	
			انفاق محل اشکال است فضلا عن وجوبه
۸۴	۱	متوفی عنها زوجها	اقوائیت عدم وجوب آن سابقا گذشت و بنا بر قول بوجوب هم آن نصیب حمل است و در دین بودن آن بعد از گذشتن زمان ظاهرا ملحق بنفقهٔ زوجه باشد نه اقارب
۸۴	۴	قرض نمودن	یعنی بر ذمهٔ منفق و هم چنین در صورتی که اذن بکفالت ثالث دهند
۸۴	۷	از منفق نداند	اگر بحاکم یا وکیل او یا عدول مؤمنین دسترس نباشد حق مطالبه داشتن هر دو بعید نیست چنانکه در نفقهٔ زوجه گذشت
۸۴	۸	یا ثالث کفالت	حق مطالبه داشتن یا نداشتن کفیل مذکور سابقا گذشت
۸۴	۱۴	از هر صنفی	ظاهرا آباء و ابناء صنف واحد باشند یعنی هم چنانکه پدر و پسر شخص معسر در یک درجه‌اند و با تمکن هر دو نفقهٔ او بر آنها بالسویه واجب است جد و نوادهٔ او هم در یک درجه‌اند و وجوب نفقهٔ او بر هر یک از آنها منفردا یا منضما مشروط است بانکه پسر و پدر متمکن نداشته باشد و علی هذا الترتیب بلی فیما بین آباء و امهات و اصول امهات اجمالا تعدد صنف ملحوظ و تفصیلش محتاج ببسطی است
۸۴	۱۹	واجب است	وجوب نفقه بر ابعد مشروط است بانکه بموازین شرعیه عادةً از اقرب نتوان استیفا نمود
۸۵	۱۲	انفاق بر اولاد	تقدم اولاد بعد از بلوغ و رشد بر والدین محل اشکال است خصوصا در صورت عجز و واماندگی والدین
۸۵	۱۳	احوط	اگر بسط قدر مکسور بر همه نسبت بهر یک وافی بسد بعض خلل باشد ظاهرا اولی و احوط بلکه متعین باشد بلی اگر تعریف آن بر همه نسبت بهر یک کالعدم باشد در این صورت بعید نیست تخییر منفق ولکن قرعه احوط است

صفحه	سطر	کلمه	
۸۵	۱۸	و دیگری کافر	اگر قتل او برخود منفق واجب نباشد چنانکه سابقاً گذشت
۸۶	۷	نخواهد بود	بعید نیست وجوب حفظ از تلف شامل بعض از حیوانات هم باشد
۸۷	۳	موجب اجحاف	اگر شخص مضطر بواسطه مرض و نحوه متمکن از مسامحه و معامله نباشد و بحاکم شرع یا عدول مؤمنین هم دسترس نباشد بذل مال مضطر الیه برمالک واجب است لکن میتواند بقصد عوض بدهد و در این صورت حق مطالبه زیاده از ثمن المثل ندارد و اگر بقصد زیاده داده باشد ملغی و کالعدم است و اگر پای معامله با خود مضطر یا وکیل یا ولی او بمیان آید بهرچه تراضی کنند همان متعین است مط لکن ط عدم اجحاف بلکه عدم تجاوز از ثمن المثل است
۸۷	۵	بهما شرط کرد	اگر پای معامله بمیان آید و مالک بدون اجحاف راضی نشود در این صورت اگر اجبار او بثمن المثل برای حاکم شرع یا عدول مؤمنین یا خود مضطر ممکن باشد قوی جواز آنست و الا با توقف حفظ نفس بر آن مال و تمکن مضطر از تحمل آن اجحاف واجب است تحمل نماید بالغاً ما بلغ والله العالم
۸۸	۷	واجب نیست	وجوب حفظ غیر مسلم فی الجمله از تلف فضلاً از غیر مؤمن سابقاً گذشت
۹۸	۲۱	تا پهنای انگشت	بلی چنین است انحراف عمدی بقدر پهنای انگشت منفصل مضر بصدق استقبال نیست والله العالم والحمد لله رب العالمین وصلی الله علی نبیه و آله الطاهرین

صورت دستخط حضرت آیة الله نائینی دام ظله العالی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین وافضل صلواته وتحیاته علی اشرف انبیائه محمد و آله الطاهرین

حواشی آیة الله آقا سید ابو الحسن اصفهانی دامت برکاته بر رسالهٔ ارثیه و نفقات

صفحه	سطر	کلمه	
			بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلوة علی اشرف انبیائه وآله الطاهرین اینجانب مستطاب مروج الاحکام ثقة الاسلام آقای حاج ملا هاشم سلمه الله تعالی در رسالهٔ ارثیه و نفقات مرقوم داشته اند ملاحظه شد الحق زحمت بسیار کشیده اند فشکر الله تعالی مساعیه الجمیله و عمل بآن مجزی و مرفوع شد با ملاحظه و مراعاة حواشی احقر باکی نداردو انا الاحقر ابو الحسن الموسوی
۶	۱۷	مجلس	درصورتیکه یکی از متبایعین زنده باشد و افتراق حاصل نشده باشد میان او و میانه میت ابو الحسن الموسوی دام ظله العالی
۷	۱۳	منتقل بوارث	شروطی که متعلق بشارط باشد بعد الموت ظاهر آنستکه بعنوان ارث منتقل بوارث نمیشود و اصل خود مال میت است و از برای وارث حقی نیست بلی استیفاء و مطالبهٔ آنها برای اولیاء میت ثابت است و این حق از برای آنها ثابت است بعد از موت میت نه بعنوان ارث بلکه اگر این شروط راجع بخصوصیات تجهیز میت از قبیل خصوصیات تکفین و دفن باشد مثل صوم و صلوة برای او ثبوت حق مطالبهٔ آنهم برای

[illegible] حضرت آیة الله آقای [illegible] اصفهانی دام ظله العالی

صفحه	سطر	کلمه	
			اولیاء میت معلوم نیست چه محتمل است نوظائف حاکم شرع باشد ابو الحسن الموسوی دام ظله
۷	۲۰	خیار فسخ	در صورتی که شرطیکه عصیاناً وفا نکرده ممکن التدارک نباشد مثل انکه شرط کرده باشد تسلیم ثمن در زمان خاص را و در ان زمان عصیاناً عمل بشرط ننماید و اما اگر ممکن التدارک است مثل انکه شرط کرده باشد خیاطت ثوب را و امتناع از وفاء بشرط داشته باشد پس در این صورت اجبار میشود بوفاء بشرط و خیار ثابت نیست مگر انکه اجبار ممکن نباشد ابو الحسن الموسوی دام ظله
۸	۱	تدارک	بدادن اجرة المثل اگر اجرت داشته باشد و الا قابل تدارک نخواهد بود ابو الحسن الموسوی دام ظله العالی
۸	۱۲	علی المشهور	اقوی همین است ابو الحسن الموسوی دام ظله العالی
۸	۲۱	اشتراط	لکن اقوی عدم اشتراط مرقوم است پس اشکالی در ارث بردن خیار در موارد مزبوره نخواهد بود ابو الحسن الموسوی دام ظله العالی
۹	۵	بوارث	نمیشود ابو الحسن الموسوی دام اجلاله العالی
۹	۸	تامل و اشکال	در غیر اخوه و اخوات مادری. ابو الحسن الموسوی دام ظله العالی
۹	۱۳	بمجرد	لکن از جهت اعتبار ملکیت صید از برای میت و منتقل شدن از او بورثه نه از جهة انتقال حق الجنایة بانها ابو الحسن الموسوی دام عزه
۱۰	۴	قبول	بنا بر صحة نذر نتیجه ظاهر انستکه محتاج بقبول منذور له نباشد ابو الحسن الموسوی دام عزه العالی
۱۰	۱۲	منتقل	بنا بر عدم ملکیت جریم و الا بنفسه منتقل میشود ابو الحسن الموسوی دام ظله
۱۳	۱۵	بنمایند	گذشت سابقاً اینکه شروطی که راجع و عاید بمیت است بعد از موت

صفحه	سطر	کلمه	
			مثل آنچه راجع بتجهیز او باشد یا مثل عباداتی که بنیابت و بجا آورده شود بوارث منتقل نمیشود تا بتواند اسقاط کند اگرچه مطالبه و استیفاء این حقوق حق اولیاء میت باشد و اسقاط حق المطالبه وحق الاستیفاء بر تقدیری که داخل حقوق باشد و قابل اسقاط باشد ربطی بآنچه حقیقت آن بواسطه اشتراط آمده ندارد ابو الحسن الموسوی
۱۵	۳	ازحقوق	حقوق متخلفه ثلث ندارد تا اینکه ورثه در صورت وصیت بثلث حق اسقاط زائد بر ثلث داشته باشند حتی حقوقی که بتوان اسقاط بعوض کرد بلی بعض حقوق متعلقه باعیان که محل استیفاء آن نفس عین است و مما یبذل بازائه المال باشد مثل حق تحجیر وحق اختصاصی که برای متصدی سلطانست در اراضی خراجیه میتوان گفت ثلث دارد چنانچه ارث دارد و نفس متعلق حق تقسیم میشود و در صورت وصیت بثلث ثلث ارض حق التحجیر یا حق اختصاص راجع بمیت است پس وارث میتواند حق متعلق بازاد زائد بر نصیب خود اسقاط بکند ابو الحسن الموسوی
۱۵	۱۲	من له الحق	عبارت این مسئله خوب صاف و واضح نیست ابو الحسن الموسوی دام ظله
۱۶	۱۸	احتمال	علی الارجح در نظر همین احتمال است ابو الحسن الموسوی دام عزه
۱۷	۱۵	تمام	حکم در بعض این حقوق محتاج بتامل است ابو الحسن الموسوی دام ظله
۱۸	۱۲	اگرچه احتمال میرود	بسم الله الرحمن الرحیم لکن این احتمال ضعیف است در نذر نتیجه و در نذر فعل محل اشکال است ابو الحسن الموسوی دامت برکاته
۱۸	۱۴	اشکال است	اقوی تقدیم حق الجنایة است بر تجهیز و تقدیم تجهیز بر حق غرما و حق الرهانة ابو الحسن الموسوی دامت برکاته

صفحه	سطر	کلمه	
١٩	٢	اگرچه احتیاط	این احتیاط در غیر آنچه اخذ میشود ظاهراً ترک نشود بلکه عدم مزاحمت آنها با مضاف بعد خالی از قوت نیست ابو الحسن الموسوی دامت برکاته
١٩	١٢	از قبیل استقبالات	جواز اخذ اجرت بر واجبات توصلیه کفائیه بعید نیست ابو الحسن الموسوی
١٩	١٤	حرام خواهد بود	حرمت معلوم نیست ابو الحسن الموسوی دامت برکاته
٢٠	١	اشکال است	اشکالی در تقدیم بتجهیز نیست ابو الحسن الموسوی دامت برکاته
٢٢	١٤	ورثه خواهند بود	لکن متولی تصرف حاکم است مثل صورت بعد ابو الحسن الموسوی دامت برکاته
٢٣	٣	احتیاط بصلح	بعید نیست همه جوره باشد مثل لباس متعدد ابو الحسن الموسوی دامت برکاته
٢٣	٦	معتبر است	ظاهر عدم اعتبار است ابو الحسن الموسوی دامت برکاته
٢٣	١٠	تامل است	اظهر عدم اشتراط است ابو الحسن الموسوی مد ظله
٢٣	١٤	کسر داده نمیشود	بلکه کسر داده میشود علی الاقوی ابو الحسن الموسوی مد ظله العالی
٢٦	١٤	مجنون	بعید نیست که عمد صبی ممیز در حکم خطا نباشد ابو الحسن الموسوی
٢٧	٤	احتیاط ترک نشود	ظاهر اینست که حکم این حکم صورت بعد است و با وجود غیر ارحام ار
			حام از ترکه میت ارث میشوند ابو الحسن الموسوی دامت برکاته
٢٧	٧	اشکال است	خریدن زوجه خالی از قوت نیست بلکه در زوج نیز بعید نیست ولکن
			ترک احتیاط نشود ابو الحسن الموسوی دامت برکاته
٤١	٩	اگرچه احتیاط	این احتیاط ترک نشود ابو الحسن الموسوی دامت برکاته
٥٧	٢١	احتیاط	این احتیاط ترک نشود ابو الحسن الموسوی دامت برکاته
٦٠	٢	وان اقوی است	قوت آن معلوم نیست بلکه قسمت بالاختلاف خالی از قوت نیست
			لکن چون خلاف مشهور است پس احتیاط مزبور ترک نشود ابو الحسن الموسوی
٦٠	٩	احتیاط بصلح	بلکه ترک نشود ابو الحسن الموسوی دامت برکاته
٦٠	٢١	احتیاط بصلح	گذشت که ترک نشود احتیاط ابو الحسن الموسوی دامت برکاته

ترک

صفحه	سطر	کلمه	
۴۲	۷	اگرچه احتیاط	ترک نشود ابوالحسن الموسوی دامت برکاته
۴۲	۲۱	احتیاط بصلح	گذشت که ترک نشود ابوالحسن الموسوی دامت برکاته
۴۴	۹	احتیاط بصلح	بلکه ترک نشود ابوالحسن الموسوی دامت برکاته
۴۵	۶	اگرچه احتیاط	ترک نشود ابوالحسن الموسوی دامت برکاته
۴۵	۱۴	احتیاط بصلح	ترک نشود ابوالحسن الموسوی دامت برکاته
۴۷	۸	اگرچه احتیاط	این احتیاط ترک نشود ابوالحسن الموسوی دامت برکاته
۴۸	۱۷	احتیاطا	بلکه در عموم مرمّی و در اولادشان در صورت تعدد و اختلاف این احتیاط ترک نشود ابوالحسن الموسوی دامت برکاته
۷۳	۶	نعم صورت اشتراط	اقوی عدم توارث است حتی با اشتراط ابوالحسن الموسوی دامت برکاته
۷۴	۱۸	نعم احوط	بعید نیست جواز تصرفاتی که موجب اتلاف یا تنقیص عین نشود
۷۹	۱۰	ولو حامله	محل تأمل است ابوالحسن الموسوی دامت برکاته
۷۹	۱۳	از بابت تضییع	اقوی عدم استحقاق نفقه است مطلقا ابوالحسن الموسوی دامت برکاته
۸۰	۱	پول حمام	بلکه وجوب انفاق اینها خالی از قوت نیست ابوالحسن الموسوی دامت برکاته

بسمه تعالی

مخفی نماناد

که مؤلف قائم کار شریعتمدار

ثقة الاسلام آقا حاج ملا هاشم خراسانی

دامت برکاته از مجلد چهارم رساله آنست که عبارت

باشد از رساله ارث و نفقات و قبله و معاملات که تقریباً بنظر مبارک

حضرت آیة الله حائری یزدی مدظله رسانیده بودند و حاوی فتاوی مؤید بودند

که در طبع سابق و هم در این طبع در هامش اوراق حواشی حضرت معظم له نوشته

شده برمز (ع) مدظله و بعد که رساله ارث و نفقات را بنظر مبارک ذوات مقدسه

آقایان مراجع تقلید دیگر رسانیده بودند چون در خود رساله ملاحظه کثرت حواشی

موجب اشتباه قارئین بود لهذا در اوراق علیحده طبع شد و نظر باحتیاج و کثرت مقلدین

ملحق بکتاب نمود که تا نوع منتفع شوند و بعلاوه در بالای کلمات متن برموز مختلفه مطابق

تفصیل ذیل بجهت سهولت مقلدین اشاره شد بحواشی معظم لهم راجع بحواشی حضرت

آیة الله نائینی مدظله برمز (ح) ثبت شد و راجع بحواشی حضرت آیة الله

اصفهانی دام ظله برمز (س) نوشته شد و راجع بحواشی حضرت

آیة الله قمی مدظله برمز (ق) نوشته شد امید است مؤمنین

و اهل علم زحمات معظم له را مغتنم شمارند و منتفع

شوند کثر الله امثاله و مستدعی است که

متصدیان را از دعای خیر فراموش

نفرمایند

۱۳۵۲

حواشی آیة الله آقای حاج آقا حسین قمی دامت برکاته بر رساله ارثیه و نفقات

بسم الله الرحمن الرحیم

احقر این رساله شریفه را تا آخر نفقات ملاحظه نمودم حقیقة جناب مستطاب مروج الاحکام ثقة الاسلام آقای حاج ملا محمد هاشم دامت تاییداته و برکاته در جمع و تالیف آن زحمت بسیار کشیده اند فشکر الله مساعیه الجمیله و انشاء الله تعالی عمل بآن با حواشی احقر مانعی ندارد الاحقر آل الطباطبائی القمی محل خاتم شریف آقای حجة الاسلام آقای حاج آقا حسین قمی مد ظله العالی

صفحه	سطر	کلمه	
۳	۹	ومحتمل است	بسم الله الرحمن الرحیم اگرچه بعید است طباطبائی قمی دامت برکاته
۴	۲۰	ابراهیم	استدلال باین روایت نسبت ببعضی از امثله محل منع است قمی مد ظله
۶	۱۱	متحد	محتاج بتامل است قمی مد ظله
۶	۱۴	مجلس	در خیار مجلس تامل است قمی مد ظله
۷	۳	عنوان	بنابر صحت جعل بر نحو از خیار قمی مد ظله العالی
۷	۱۵	خواهند	وهرگاه فسخ نمودند احوط آنستکه نسبت باموریکه مقید است

صفحه	سطر	کلمه	
			باشد معامله وصیت بنمایند مگر در صورتی که قبول مشروط علیه بن شرایط را بلا عوض معتد به بود در حکم قبول مجانی باشد یا آنکه ورثه فسخ ننمایند بلکه حق الشرط را اسقاط بنمایند که در هر دو صورت نسبت با مور مقیده ببعد الموت وجوب معامله وصیت بر مشروط علیه خالی از وجه نیست والبته ترک احتیاط ننمایند فتی مد ظله العالی ص
۷	۱۶	شرعی	ثبوت خیار با فساد شرط و جهل متعاقدین بحکم محتاج بمزید تامل است اگرچه عجالةً فرقی بنظر نمیرسد فتی مد ظله
۷	۲۰	خواهد	بلکه مخالف عصیانی احوط اقتضا است بصورت عدم امکان اجبار فتی مد ظله
۸	۱	بنمایند	اطلاق حکم محل تامل است و در مورد تدارک باید اجرة المثل بدهند و یا فسخ ورثه احتیاط نسبت با مور مقیده ببعد الموت گذشت فتی مد ظله
۸	۵	فسخ	و یا فسخ ورثه احتیاط نسبت بشرایطی که مقید بفوت شارط بود نباشد گذشت فتی مد ظله العالی
۸	۱۲	یا ورثه	گذشت احتیاط با فسخ ورثه فتی مد ظله
۹	۲	اشکالست	اطلاق اشکال مبنی است بر محروم بودن زوجه مطلقا از اراضی و اختصاص ولد اکبر بحبوه مطلقا فتی مد ظله
۹	۵	میشود	محتاج بمزید تامل است فتی مد ظله
۹	۸	اشکالست	اشکال نیست که اخوه و اخوات امی ارث نمیبرند فتی مد ظله
۹	۱۱	الحیازة	شبهه نیست که در شبکه واقع شود ملک ورثه میشود لکن بجهة عنوان است مطلب بکری است فتی مد ظله
۹	۱۸	منتقل	شبهه نیست که وارث قائم مقام مورث میشود در قبول وصیت لکن در حق بودن آن و اینکه ساقط بشود باسقاط محل تامل است

بکا

صفحه	سطر	کلمه	
			مگر آنکه رد محسوب شود قمی مد ظله
٩	٢٠	الالتقاط	در انتقال حق الالتقاط بوارث تأمل است قمی مد ظله
١٠	٤	الرهن	حق الرهن شاید از قبیل قسم اول بوده باشد و هم چنین حق التحریم علی احتمال قمی مد ظله
١٠	١٨	التولیة	بعضی از امثله این نوع معلوم نیست که از حقوق باشد قمی مد ظله
١١	١	النفقة	ممکن است گفته شود که بعد استقرار نفقه و ندادن زن دین میشود که بموت زوج از ترکه او محسوب میشود و فوت زوجه قبل از استقرار کاشف میشود از عدم استحقاق قمی مد ظله
١١	٣	مطلقه	بنا بر صحت این نحو از طلاق قمی مد ظله
١١	١١	از جهة	معلوم نیست که در بعضی از امثلهٔ مذکوره علت این بوده باشد قمی مد ظله العالی
١١	١٩	حقی	حق بودن آن محتاج بمزید تأمل است قمی مد ظله
١٢	١٤	و مورث	گذشت کلام در مسئلهٔ قبول الوصیة قمی مد ظله
١٢	١٩	اسقاط کند	در بعضی حقوق مرقومه در این دو مطلب سقوطشان باسقاط محتاج بمزید تأمل است قمی دامت برکاته
١٢	٢١	والمضاجعة	حق المضاجعة نسبت بزمان گذشته قابل اسقاط است و نمیتواند زوجه بعد الاسقاط مطالبه قضا بنماید و اما نسبت بزمان آتیه محتاج بتأمل است قمی مد ظله العالی
١٣	٣	نیستند	در مراتب لاحقه اگر عنوان کلی باشد علی الظاهر و اگر شخص باشد محتاج بتأمل است و اما در مرتبهٔ اولی بعد القبول مطلقا قابل اسقاط نیستند و قبل القبول اگر شخص باشد قابل رد هست و اگر عنوان

صفحه	سطر	کلمه	
			کلی باشد ایضاً محتاج بتامل است فتهی مدظله
۱۳	۷	من علیه	بنا بر لزوم وکالت در ضمن عقد لازم فتهی مدظله
۱۳	۹	اسقاط	در حق الرجوع آنچه عجالةً بنظر میرسد عدم سقوطست باسقاط لکن محتاج بمزید تامل است و در حق الولاء محتاج بمراجعه است وحق المارة وحق الاختیار معلوم نیست حق بودن نهاقی مدظله
۱۴	۸	نمیتوانند	قول بجواز اسقاط نسبت بغیر شرط اداء دیون مالیه محققه خالی از وجه نیست مگر آنکه گفته شود که این الزام والتزام وصیتی است که متصالح قبول آن نموده پس بر او واجب است عمل بمقتضای آن اگرچه ورثه حق خود را اسقاط نمایند و این وجه عجالةً اوجه بنظر میآید و بهر جهت البته ترک احتیاط ننمایند و هرگاه بعد از صلح محاباتی باختیار مقید بمباشرت مصالح شرایط را در ضمن عقد لازم می شرط کنند و مصالح بشرط یا غیر آن وادار نماید مصالح له را که نذر کند که در صورت عدم فسخ مصالح را باستیلاء باعیان متصالح عنها انجام دهد امور مقرره را در مدت معینه که برای آنها مقرر شده و اینکه وصیت بانجام آنها نماید با عدم انجام خود وبا عدم انجام بهر جهت که باشد وعده وصیت بان بمقدار عین الصلح مثلا بفقرا اعطاء داد نی باشد تقرر و وصل بقرض و از جهاد دیگر نیز البته از اشکال خواهد بود فتهی مدظله
۱۴	۱۸	اسقاط	بدون اذن دیان در این فرض نیز نکنند حتی با عدم استیعاب قمی مدظله
۱۵	۴	ندارند	از شرایطی که مقید بعد الموت نباشد واما شرایط مقید بعد الموت حکمش گذشت فتهی دامت برکاته

صفحه	سطر	کلمه	
۱۴	۸	اسقاط	گذشت که سقوط حق قبول الوصیه باسقاط محل تامل است مادامی که رد محسوب نشود فتبی دامت برکاته
۱۵	۱۰	ورثه	در صورتی که مقید ببعد الموت نباشد والا طریق احتیاط در آن بقاء گذشت فتبی مدظله
۱۵	۱۸	ناقلانه	بلکه ممکن است گفته شود بجواز تصرف ناقلانه نیز در غیر بیع شرط هم متعارف که نوعاً مبنی بر ابقاء مبیع است تا انقضاء زمان خیار فتبی مدظله
۱۶	۳	مختار	عجالتاً اقوی در نظر همین احتمال است لکن محتاج بمزید تامل است فتبی مدظله
۱۶	۲۰	القذف	تنظیر از بعض جهات محل تامل است فتبی مدظله
۱۷	۱۱	الشرط	شاید حق الشرط کیفیت توریثش مثل حق الخیار است و تامل در اصل مسئله حق الالتقاط هم گذشت فتبی مدظله
۱۷	۱۵	از برای	محتاج بتامل است فتبی دامت برکاته
۱۷	۱۸	توزیع است	اطلاق حکم نسبت ببعضی از حقوق عرفیه و اصل موروث شدن حق السکنی والرقبی والعمری چنانچه گذشت محتاج بمزید تامل است فتبی مدظله
۱۸	۹	مقدمند	محل تامل است فتبی مدظله
۱۸	۹	محتمل است	در ترتیب نیز مراعات احتیاط ترک نشود فتبی مدظله
۱۸	۱۱	مناسب	بنابر شمول آن صرف نمودن بمالک را بعد از فوت او فتبی مدظله العالی
۱۸	۱۲	عین منذور	در صورت نذر نتیجه والا در نذر فعل محل تامل است بلکه اصل دین بودن آن محل اشکال است فتبی مدظله
۱۸	۱۸	انها	یعنی عوض انها و با توقف حفظ جسد میت از سباع یا کتم رائحه واجب است بنابر نوع مکلفین فتبی مدظله العالی
۱۸	۲۰	از قبیل	محل اشکال است فتبی مدظله

صفحه	سطر	کلمه	
۱۹	۲	احتیاط	این احتیاط ترک نشود قمی مدظله
۱۹	۶	ذلت	اطلاق علم ذلت و خفارت میت ممنوع است قمی مدظله
۱۹	۹	تجهیز میشود	عجالة معلوم نشد وجوب آن قمی مدظله
۱۹	۹	لازم نیست	گذشت حکم صورت توقف قمی مدظله
۱۹	۱۲	نوصلی	علی الاحوط قمی مدظله
۱۹	۱۷	و از اصل	محسوب نمودن از اصل ترکه اشکال است در این صورت و صورت بعد قمی مدظله
۱۹	۱۷	حرام	علی الاحوط قمی مدظله
۱۹	۱۸	باجرت	در این صورت اجرت را بازاء مقدمات غسل قرار دهد ولو مقدمات لازمه قمی مدظله العالی
۱۹	۲۰	معمول علیه	دین بودن این سه در صورت تعلق بفعل معلوم نیست بلکه حق بودن آن در این صور محل شبهه است قمی مدظله
۱۹	۲۱	و حج	در حجة الاسلام شبهه نیست قمی مدظله
۲۰	۱	اشکال است	اشکال ندارد قمی مدظله
۲۰	۷	میدهند	در واجبات بدنی هم احتیاط ترک نشود و بنابر آنکه واجب بدنی از اصل باید داده شود بر فرضی است که میت وصی نداشته باشد که عمل او را بجا آورد که آن واجب بدنی والا از اصل داده نمیشود و هرگاه تزاحم نماید واجب مالی با واجب بدنی ظاهراً اشکالی نباشد در تقدیم واجب مالی قمی مدظله
۲۰	۹	باستحباب	عجالة خبر استحباب بنظرمان نیست و اطلاق ظهورش هم محل تأمل است قمی مدظله العالی
۲۰	۱۴	واجب بدنی	گذشت احتیاط در آن قمی مدظله العالی

صفحه	سطر	کلمه میشود	
۲	۱۵		کذشت احتیاط در آن قمی مد ظله
۲۰	۱۷	مقدم	بر فرضی که نکوئیم واجب بدلی از اصل داده میشود تقدم او بر مستحبات با تقدم ذکر مستحبات مشکل است قمی مد ظله
۲۱	۴	باین قسم	محتاج بتامل است قمی مد ظله
۲۲	۴	نمیشود	کذشت احتیاط در آن قمی مد ظله
۲۲	۲	بعضا	نسبت ببعض چه در حرمان زوجه و چه در حرمان ولد بی شوب اشکال است قمی مد ظله
۲۲	۱۴	ورثه	در اداء از وجه امام احوط تولی ورثه است با حاکم قمی دامت برکاته
۲۲	۱۶	بحاکم شرع	وقتی که ولی اجباری نباشد و با بودن ولی اجباری احتیاط سابق جاریست و همچنین در صورت لاحقه قمی دامت برکاته
۲۳	۱	نپوشیده	احتیاط در آن ترک نشود و همچنین در صورت تعدد انکشتر و قرآن و شمشیر و همچنین در صلاح و کتب و رحل و راحله قمی مد ظله
۲۳	۹	ورشد پسر	و همچنین با فساد عقیده قمی مد ظله
۲۳	۱۳	ببرد	کذشت احتیاط در صورت انحصار ترکه بحبوه و همچنین در فرض لاحق از این صورت قمی مد ظله
۲۳	۱۳	و دیون	کذشت کلام در آن قمی مد ظله
۲۳	۱۴	اکرچه	این احتیاط ترک نشود قمی مد ظله
۲۳	۱۸	مزاحمت	اکر مراد از عدم مزاحمت در این مسئله تعلق نکرفتن وصیت است بعین حبوه مطلب تمام است قمی مد ظله
۲۵	۱۵	منفردا	لکن در روایت معتبره که معمول بها میباشد عند بعض وارد شده که هرکاه میت نصرانی برادرزاده داشته باشد و خواهرزاده که هردو مسلم بوده باشند و اولاد صغار هم داشته باشد پسر

ترکه

صفحه	سطر	کلمه	
			ترکه او را برادرزاده و خواهرزاده تثلیثا قسمت میکنند و بر ظهر آن آنها است که بعضا از میت ارث که نسبت بحصه خود انفاق نمایند تا زمان بلوغ پسر اگر قبل از بلوغ اسلام آورند بقیه از ترکه داده میشود با ما که اگر باقی ماندند بر اسلام تماما بقیه ترکه بخود آنها داده میشود لکن چون مخالف قواعد و اکثر متأخرین مخالفت نموده اند او را لذا جرأت نمیشود بفتوی دادن بر وفق آن پس احتیاط در آن ترک نشود فتحی مد ظله
۲۵	۱۷	وبقیة حق	محل اشکال است با وجود وارث بلکه با بودن ولد کافر ارث بردن وجه نصیب غلام را خالی از شوب اشکال نیست فتحی مد ظله
۲۵	۱۹	یا جدات	در الحاق غیر ابوین محتاج است بتأمل و هم چنین در کفایت اسلام احد الابوین در حال ولادت دون حال انعقاد فتحی مد ظله
۲۶	۱۳	او تسبیبا	هرگاه قاصد قتل باشد و مراد از تسبیب امر بقتل نیست و محتمل است شهادت بزور در حکم تسبیب باشد اگر موجب قتل مورث شود فتحی
۲۶	۱۴	خلاف است	بعید نیست که عمد صبی و مجنون در حکم خطاء باشد لکن البته ترک احتیاط نکنند فتحی دامت برکاته
۲۷	۱۰	بخورند	محل تأمل او منع فتحی مد ظله
۲۷	۱۲	مقدم	محتاج بتأمل است فتحی مد ظله
۲۷	۲۱	امام زمان ع	یعنی در صورتی که وافی نبوده ترکه بثمن رق و در انتقال ترکه بوارث در این صورت اشکال است فتحی مد ظله
۲۸	۵	بعضی	اگر در وسط قسمت وارث کافر مسلم شود یا وارث رق آزاد شود محتاج بمزید تأمل است فتحی مد ظله العالی

صفحه	سطر	کلمه	
۲۹	۷	اقاربیه	هرگاه در این صورت اقارب اقرار کنند بکذب ملاعن و نفی ولد پس در ارث نبردن ولد از آن اقارب اشکالست بلکه در صورت اقرار اقارب تنها هم محتاج بمراجعه است قبس دامت برکاته
۲۹	۹	مقرّ له	اطلاق حکم محل اشکالست بلکه اگر مقرّ له اولاد باشد بعید نیست ثبوت نسب حق انساب هر چند انساب تصدیق ننمایند بشرط عدم نفی انها قبس مدّ ظله
۲۹	۱۲	بهمان مرض	اگر طول مرض که از متعارف خارج باشد در ارث نبردن زوجه محل اشکالست قبس مدّ ظله
۲۹	۱۴	بمرضی	در این فرض و فرض که بحرق و غرق و هدم از دنیا بروند اشکالست قبس مدّ ظله
۳۰	۸	و چند و غیر	در غرقی و مهدوم علیه استصحاب حیوة مجهول التاریخ خالی از اشکال نیست و غیر این دو را هم اگر ملحق بکنیم بآن دو ایضاً محل شوب اشکالست قبس
۳	۱۱	و تراضی است	احتمال الحاق غیر غرقی و مهدوم علیه را بآن دو در آن فرض اگر ذات السبب باشد بعید نیست لکن البته ترک احتیاط نشود قبس مدّ ظله
۳۱	۶	مال داشتن	مراد از مال مطلق ما یورث است قبس مدّ ظله
۳۱	۸	مانع	در ارث بردن بی‌مانع از مانع دارد در این مقام اشکالست قبس مدّ ظله
۳۲	۱۲	بشرط	اشتراط محتاج بمزید تأمل است قبس مدّ ظله
۳۴	۱۲	باجماع	فروض مذکوره در این مسئله غیر از صورت انحصار وارث بابن عم ابوینی و عم ابی که اجماعی است محتاج بمزید تأمل است قبس مدّ ظله
۳۵	۴	ثلث	یعنی ثلث دو سهم مذکور که ربع ترکه است قبس مدّ ظله
۳۶	۲۱	غیر ممنوع	تقیید ولد بممنوع نبودن از ارث محتاج بتأمل است و کذا در جمیع فروع آتیه از شش سهم که تقیید بغیر ممنوعیت شده است قبس مدّ ظله
۳۷	۹	تزویج	یعنی بعد از انقضاء عدّه در رجعیه و بنا بر ان هشت زوجه وارثه هم تصویر میشود قبس مدّ ظله العالی

صفحه	سطر	کلمه	
	۱۳	وخاله	سقوط خوله ابی بسبب ابوینی محتاج بمزید تامل است قمی مدظله العالی
۴۰	۲۰	سدس	تفصیل تقسیم در رشته خوله محتاج بمزید تامل است پس احتیاط بتراضی جمیع ترک نشود قمی مدظله العالی
۴۱	۷	سدس	احتیاط و تامل سابق نیز جاری هست در رشته عمومه قمی مدظله
۴۱	۱۹	باز ثلثان	گذشت تامل در تفصیل تقسیم در خوله و عمومه پس در این مسئله رجوع بغیر نمایند قمی مدظله
۵۷	۲۱	واحتیاط	ترک نشود البته قمی دامت برکاته
۵۸	۷	باز ثلث	گذشت احتیاط در اجداد ثمانیه قمی مدظله
۵۸	۱۹	ابوین	گذشت احتیاط قمی دامت برکاته
۵۹	۸	ابوینی	گذشت سابقاً تامل در تقدیم ابوینی برابی در خصوص خوله قمی مدظله
۶۰	۲	اقوی است	قوتش معلوم نیست قمی مدظله
۶۰	۳	نبودن	گذشت تامل در تقدیم قمی دامت برکاته
۶۰	۷	متحد است	سابقاً گذشت تامل در تفصیل تقسیم بین عمومه قمی مدظله
۶۰	۱۱	نبودن	گذشت قمی دامت برکاته
۶۰	۱۸	با نبودن	گذشت قمی دامت برکاته
۶۰	۲۱	الاقوی	گذشت قمی دامت برکاته
۶۱	۳	واحتیاط	ترک نشود قمی دامت برکاته
۶۱	۴	یا ابی	گذشت تامل در تقیید و در تفصیل تقسیم از تسدیس و تثلیث قمی
۶۱	۷	و بخوله	گذشت مرارا قمی دامت برکاته
۶۱	۹	سدس	گذشت تامل در تسدیس و تثلیث و در تسویه عمومه امی قمی مدظله
۶۱	۱۴	وثلث	گذشت قمی مدظله

گذشت

صفحه	سطر	کلمه	
۶۱	۱۸	کلمهٔ برفرض	گذشت تأمل و احتیاط در ترتیب تسدیس و تثلیث قمی مدظله
۶۲	۳	نبودن	گذشت تأمل در هر دو جهت قمی مدظله
۶۲	۷	گذشت	ترک نشود قمی مدظله
۶۲	۹	ثلث	گذشت تأمل در جهات این مسئله قمی مدظله
۶۲	۲۱	بصلح و تراضی	گذشت که ترک نشود قمی مدظله
۶۳	۶	امّ	گذشت احتیاط قمی مدظله
۶۳	۱۸	احتیاط	گذشت قمی مدظله
۶۴	۱	بصلح	گذشت قمی مدظله
۶۴	۳	وسدس	گذشت قمی مدظله
۶۴	۸	وسدس	گذشت قمی مدظله
۶۴	۱۳	وسدس	گذشت قمی مدظله
۶۴	۱۸	سدس	گذشت قمی مدظله
۶۵	۳	سدس	گذشت قمی مدظله
۶۵	۶	وتراضی	گذشت قمی مدظله
۶۵	۱۰	سدس	گذشت قمی مدظله
۶۵	۱۳	سدس	گذشت تأمل در هر دو جهت قمی مدظله
۶۶	۲	مقدمست	گذشت تأمل در بعض فروض این مسئله قمی مدظله
۶۶	۱۳	نمی‌برند	گذشت تأمل چنانچه در اولادشان همین تأمل جاریست قمی مدظله
۶۷	۴	باز ثلث	تأمل سابق در خئوله و عمومه در اولادشان نیز جاریست قمی مدظله
۶۸	۲	سدس	گذشت قمی مدظله
۶۸	۵	سدس	گذشت احتیاط قمی دامت برکاته

گذشت

صفحه	سطر	کلمه	
٦٨	٨	سدس	گذشت تأمل فتبی دامت برکاته
٦٨	١٢	احتیاط	ترک نشود وکذا در فرع بعد فتبی دامت برکاته
٦٩	٥	سدس	گذشت تأمل در تسدیس وتثلیث وهمین تأمل جاریست در فرع بعد فتبی دامت برکاته
٧٠	٦	ثلث ترکه	در کیفیت تقسیم بقیه ترکه تأمل سابق جاریست فتبی دامت برکاته
٧٢	٦	بالتحاق	چون اثر علی من حیث الارث ندارد تکذیب نمیکنم ایشانرا فتبی مدظله
٧٣	١٧	غیر ممنوع	گذشت تأمل در این شرط در این فرض وفرض بعد فتبی مدظله
٧٤	٨	احوط	ترک نشود فتبی دامت برکاته
٧٤	١٢	زیاد شود	در زیاد شدن قیمت سوقیه وکسران تأمل است فتبی مدظله
٧٤	١٤	نمیبرد	بعضی مراتبش محتاج بتأمل است فتبی مدظله
٧٤	١٤	بدهند	با عدم تقصیر ورثه معلوم نیست پس احتیاط ترک نشود فتبی مدظله
٧٤	١٦	احوط	ترک نشود فتبی مدظله
٧٥	١٩	مرده باشد	در تعیین وارث معتق محتاج بمزید تأمل است فتبی مدظله
٧٨	٣	حکم شود	اطلاق حکم محل تأمل است فتبی مدظله
٧٨	٦	با بینت	معتبر بودن این اختبار مشکل است فتبی مدظله
٧٨	٧	یا دو سر	در فرض اول این حکم مشکل است فتبی مدظله
٧٩	١	واجب است	ما دامی که عسر وحرج لا یتحمل عادة بر زوج نباشد وبر زوجه هم حرجی نباشد فعلاً فتبی مدظله
٧٩	٤	مانع از	در مورد یکه واجب باشد بر زوجه تمکین فتبی مدظله
٧٩	٥	نخواهد بود	مگر در صورتی که حامل باشد فتبی مدظله
٧٩	٦	نباشد	اطلاق حکم مشکل است فتبی مدظله العالی

صفحه	سطر	کلمه	
٧٩	١٠	باشد	محتاج بتامل است قمی دامت برکاته
٧٩	١٤	واجب	مشکل است قمی مدظله
٧٩	١٦	این دو حامله	مبنی است بر سابق قمی مدظله
٧٩	١٩	اجرت	اطلاق حکم در بعض از مذکورات بنابر احتیاط است قمی مدظله
٨٠	٢	باشد	هرچه عشرت بمعروف محسوب شود بعید نیست وجوب آن قمی مدظله
٨٠	١١	عنوانش	مطلقا تملیك بودن و لزوم آن معلوم نیست قمی مدظله
٨٠	١٨	عاریه	اگر خارج از عشرت بمعروف نباشد قمی مدظله
٨١	٤	علاوه	تعیین مقدار استفاده محتاج بتامل است در رد وجه و در افاده قمی
٨١	٥	باستقراض	محتاج بتامل است قمی مدظله
٨١	١٤	نباشد	یا ممکن باشد و نکند قمی مدظله
٨١	١٦	بحال زوجه	نسبت با بین زوج قمی مدظله
٨١	٢٠	یا ثالثی	در انفاق ثالث رجوع شود بحاکم شرع قمی مدظله
٨٢	١	در اول صبح	محتمل است مناط وقت متعارف برای غذا خوردن باشد قمی مدظله
٨٢	٢	ناشزه	بلکه در صورت عدم نشوز هم محتمل است در این فرض که زوج نتواند نفقات بعدی را استرداد نماید و در حین وجوب انفاق نفقه نماید مگر بنیت عنوان ملك زوجه شده باشد قمی مدظله
٨٢	٢	به بعد است	یا متعلق بهما دو را است قمی مدظله
٨٢	٧	علاوه	بلکه هرگاه علاوه بر قوت یکروزه خود و زوجش را هم داشته باشد و قرینه حاجت فعلی داشته باشد محتمل است وجوب انفاق قمی
٨٢	١١	ذلت	موجب ذلت بودن در بعضی از مراتب معلوم نیست قمی مدظله
٨٢	١٦	واجب است	وجوب استقراض در صورتی که عسر بر زوجه نباشد مشکل قمی

صفحه	سطر	کلمه	
۸۲	۱۷	جائین	مراد صورتی نیست که منفق فقیر شرعی نباشد ومتمکن از انفاق بر اقارب هم بدون اخذ وجوه نباشد قمی مد ظله
۸۳	۶	ولو	بلکه در این فرض مثل استیهاب واستقراض جایز است ودر صورت عدم تمکن منفق بر انفاق در تمام مسند جایز است بر منفق علیه اخذ وجوهات هم قمی مد ظله
۸۳	۹	دارد	اگر رجوع کرده باشد بحاکم یا ماذون از حاکم با امکان والا بعدول المؤمنین قمی مد ظله العالی
۸۳	۱۲	مسلمان	تحقق این حکم در غیر کافر پستکه واجب القتل بقول مطلق باشد قمی
۸۴	۱	متوفی	یعنی بنا بر وجوب آن قمی مد ظله
۸۴	۷	ندارند	اطلاق حکم محل تأمل است قمی دامت برکاته
۸۴	۹	میتواند	اگر آن ثالث رجوع بحاکم نموده باشد قمی مد ظله
۸۴	۱۴	چون	دو صنف بودن در غایت اشکال است بلکه شاید پدر وفرزند در یک رتبه باشند وجد ونواده در یک رتبه قمی مد ظله
۸۴	۱۸	نه بر نواده	گذشت وهم چنین در عکس آن قمی مد ظله
۸۴	۱۹	واجب است	وجوب انفاق بر ابعد تبرعاً معلوم نیست بلکه محل اشکال است گفته شود اگر اجبار ممکن نیست با اذن حاکم بدهد واز اقرب بگیرد قمی مد ظله
۸۴	۲۱	بتقدیم	گذشت قمی مد ظله
۸۵	۵	صنف	گذشت که دو صنف نیستند قمی مد ظله
۸۵	۹	وجه کافر	گذشت حکم مسئله انفاق بر کافر قمی مد ظله
۸۵	۱۲	انفاق بر اولاد	خرج اولاد بلا واسطه است ومع ذلک در این حکم تأمل است قمی مد ظله
۸۵	۱۴	رجوع نمود	بعید نیست که در صورت امکان تقسیم حکم شود بوجوب آن والا

صفحه	سطر	کلمه	
		کلمه	شاید حکم تخییر باشد اگرچه فرع احوط است قمّی مدّظلّه
۸۵	۱۹	کافر	گذشت حکم مسئلهٔ انفاق بر کافر قمّی مدّظلّه
۸۶	۵	باجازه	خصوصاً منوط بنظر حاکم است قمّی مدّظلّه
۸۶	۷	نخواهد بود	مطلقاً مشکل است قمّی مدّظلّه
۸۶	۱۵	واجب است	مطلقاً معلوم نیست قمّی مدّظلّه
۸۶	۱۶	واجب است	مطلقاً معلوم نیست قمّی مدّظلّه
۸۷	۲	یا باین حال	حکم بوجوب در بعضی از مراتب مشکل است قمّی مدّظلّه
۸۷	۲	بعوض بدهد	باذن خود مضطر یا باذن حاکم شرع قمّی مدّظلّه
۸۷	۳	اجحاف	اطلاق حکم محل تأمل است قمّی مدّظلّه
۸۷	۵	شرطیکه	در بعضی از مراتب واجب است مطلقاً قمّی مدّظلّه
۸۷	۷	المثل	میزان در جمیع موارد عوض المثل بودن معلوم نیست قمّی مدّظلّه
۸۷	۱۰	متمکن	معلوم نیست قمّی مدّظلّه
۸۷	۱۸	دین	یا مذهب بلکه بعضی مراتب دیگر قمّی مدّظلّه
۸۸	۱	مسلم	اختصاص حکم بمسلم محتاج بتأمل است قمّی مدّظلّه
۸۸	۵	والا فلا	اگر خود مضطر اختیاراً بخورد و منفق بگوید من بعوض نمیخواهم مطلقاً ضامن است قمّی دامت برکاته
۸۸	۶	از مؤمنین	اختصاص معلوم نیست قمّی مدّظلّه
۸۸	۱۵	محتاج است	صرف محتاج بودن موجب عدم جواز اشتغال نیست قمّی مدّظلّه
۸۸	۱۶	بزوجه	در زوجه وافی بمقدار نفقه بالمعروف نمیباشد قمّی مدّظلّه العالی

وقد وقع الفراغ من تسوید هذه الاوراق المتعلقة بحواشی حجج الاسلام وآیات الله العظام بید الاقل المحتاج الی رحمة الباری محمد علی الخوانساری ۱۳۵۱

هو العزیز

بسم الله الرحمن الرحیم

مخفی نماناد چون زحمتی که جناب مستطاب
شریعتمدار ثقة الاسلام آقای حاج ملا
هاشم خراسانی کشیده بودند در رساله ارث و نفقات
قبله و بحمدالله مطبوع طباع عامه و خاصه گردیده
لهذا جدیداً در مقام طبع آن برآمده با اهتمام کامل در تصحیح و
تنقیح آن و چون از محل ثلث مرحوم مبرور عون الدوله طهرانی
طاب ثراه همراهی در طبع شد امید است آقایانیکه
منتفع میشوند و استفاده مینمایند از مرحوم را بالخصوص
و مؤلف و ساعی و کاتب را از دعای خیر
فراموش نفرمایند خداوند
موفق و مؤید دارد کلکم

شهر محرم الحرام

۱۳۵۲

رساله فی احکام المواریث

بسم الله الرحمن الرحیم

این رساله شریفه مجموعه لطیفه [illegible]

[illegible] حجة الاسلام آقای حاج ملا هاشم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

الاحقر عبد الکریم [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی محمد وآله الغر المیامین من آل طه ویس ولعنة الله
علی اعدائهم اجمعین الی یوم الدین **وبعد** این بی بضاعت از علم وعمل **محمد هاشم**
بن محمد علی الخراسانی المشهدی حشرهما الله تعالی وجمیع المؤمنین مع احبتهم وموالیهم ارواح
العالمین لهم الفداء مختصری در مسائل ارث از کتب علماء اعلام وفقهاء کرام رضوان الله
تعالی علیهم اجمعین جمع نموده وبنظر مبارک بعضی از حجج اسلام که فعلا مرجع تقلید
بودند رسانیدم تا آنکه عمل بر طبق آن از برای مقلدین ایشان جائز ومبرء ذمه بوده باشد
ارجو من فضل الله وکرمه که مؤمنین بآن منتفع گردند ومقبول صاحب شرع شریف واقع
شود واین مختصر مشتمل است بر مقدمه وهفت فصل وخاتمه **اما مقدمه** در بیان سه
امر است **امر اول** در ذکر بعضی از روایات شریفه در فضیلت علم فرائض بدانکه علم
فرائض از اهم علوم دینیه است وبسیاری از احکام آن از خداوند عزت در قرآن مجید
بیان فرموده مخصوصا در سوره مبارکه نساء ودر روایات شریفه ترغیب فرموده اند بتعلیم
وتعلم آن فی المسالک روی ان ثواب مسئلة من الفرائض ثواب عشرة من غیرها وفی المبسوط
عن عبد الله بن مسعود عن النبی صلی الله علیه وآله قال تعلموا القرآن وعلموه الناس و

در فضیلت علم بفرائض

تعلموا الفرائض و علموها الناس فانی امرؤ مقبوض و سیقبض العلم و یظهر الفتن حتی یختلف الرجلان فی الفریضة ولا یجدان من یفصل بینهما انتهی قال فی المستند قیل ودل الله لابتناء مسائل الفرائض علی اصول غیر عقلیة و عدم اشتمال القران علی جمیعها انتهی و فی المبسوط ایضا وروی عن النبی تعلموا الفرائض و علموها الناس فانها نصف العلم وهو ینسی و هو اول ما ینزع من امتی انتهی قال فی المستند و توجیه کون العلم بالفرائض نصف العلم باختصاصه باحدی حالتی الانسان من الحیوة والممات او بکونه احدهم سببی الملک من الاضطراری والاعم او احد قسمی العلم مما یکون المقصود بالذات منه التعلیم والتعلم والعمل تابع و عکسه او باعتبار ثوابه او لایجابه وضع الامامة فی موضعها الموجب لتمامیة العلم او لتوقفه علی مشقة عظیمة و تکلف لا یقبله الاذهان السلیمة وان کان اخرها اولها انتهی و محتمل است که مراد از فرائض فی که در این روایات علم باحکام تکلیفیة باشد که علم باحکام تکلیفیة نصف علم است و نصف دیگران علم باصول دین و بعقائد حقه بوده باشد **امر دوم** در بیان انکه نسب و رحم که بمقتضای ایه مبارکه و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض موجب توارث است تا چه اندازه از قرابت است **بدانکه** معلوم خواهد شد انشاء الله تعالی که از برای وراث نسبی میت سه طبقه است طبقهٔ اولی دو صنف اند یکصنف خصوص پدر و مادر صنف دیگر اولاد میت و ان نزلوا هر چند اولاد بده واسطه بمیت برسند بشرط نبودن ولد اقرب از انها طبقهٔ ثانیه نیز دو صنفند یکصنف جد و جده میت وان علوا صنف دیگر اخوه و اخوات و اولاد اخوه و اخوات وان نزلوا هر چند جد و جده و اولاد اخوه و اخوات بده واسطه بمیت برسند بشرط نبودن اقرب از صنف خود شان هر چند در صنف دیگر اقرب بوده باشد پس ابعد از صنفی با اقرب از صنف دیگر ارث میبرد نه با اقرب از صنف خود طبقهٔ ثالثه صنف واحد ند که اعمام و عمات و اخوال و خالات میت بده واسطه بمیت برسند بشرط نبودن عمو یا عمه یا خالو یا خاله اقرب از انها **و اما** وارثیت اولاد عم و عمه و خال و خاله پس

۲ و اولاد انها بوده باشند که هر چه خود اعمام و عمات و اخوال و خالات

در حدّ قرابت

مادام صدق اسم نسبت رحمیّت است عرفاً چون نسبت میّت با اولاد عم و عمّه و خال و خاله سه قسم
تصور میشود اوّل انکه میّت با اولاد عم و عمّه و خال و خاله در جدّ یا جدّه پشت چهارم منتهی
بیکدیکر شوند مثل اولاد بلا واسطهٔ حضرت باقر علیه السّلام و اولاد بلا واسطهٔ حسن مثلّث
که هر دو به پدر چهارم که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است منتهی بیکدیکر میشوند در
این صورت اشکالی نیست در وراثت انها بشرط نبودن اقرب از انها و اکر در کمتر از پشت
چهارم منتهی بیکدیکر شوند بطریق اولی بینشان وراثت خواهد بود بشرط مزبور دوّم
انکه میّت با اولاد عم و عمّه و خال و خاله از هر دو طرف در جدّ یا جدّه فوق پشت چهارم منتهی
بیکدیکر شوند مثل نسبت بعضی از بنی هاشم با بعضی از بنی امیّه و مثل نسبت بعضی از علویّین
با بعضی از عباسیین که در جدّ پنجم یا ششم یا هفتم یا هشتم منتهی بیکدیکر میشوند
سوّم انکه مجمع المنتسبین از طرفی پشت چهارم یا اقل از ان باشد و از طرف دیکر پشت پنجم
و فوق ان باشد مثل نسبت حضرت صادق علیه السّلام با جناب عبد الله بن جعفر بن ابیطالب
و در این دو قسم در صدق اسم نسب تامل و اشکال است بجهة انکه در بارهٔ از اخبار شریفه اطلاق
رحم فرموده اند در کسانیکه در پدر هشتم منتهی بیکدیکر میشوند و از فرمایشات بعضی از
علماء اعلام استفاده میشود عدم صدق قرابت تا باین حدّ از بعد و دوری امّا اخبار
من جمله در تفسیر علی بن ابرهیم است بعد از ذکر ایهٔ شریفه فَهَلْ عَسَيْتُمْ اِنْ تَوَلَّيْتُمْ اَنْ تُفْسِدُوا
فِي الْاَرْضِ وَ تُقَطِّعُوا اَرْحامَكُمْ عن ابیجعفر ع يقول ان عمر لقى عليّاً عليه السلام فقال انت
الذي تقرأ هذه الاية بايكم المفتون تعرض بي و بصاحبي قال عليه السلام افلا اخبرك بآية نزلت
في بني امية فهل عسيتم ان توليتم ان تفسدوا في الارض و تقطعوا ارحامكم فقال عمر بنو امية
اوصل للرحم منك و لكنك اثبت العداوة لبني امية و بني عدي و بني تيم انتهى از این روایت
شریفه مستفاد میشود که بنی امیّه با بنی هاشم رحم بوده اند و حال انکه ابرهیم بن ولید بن عبد
الملك بن مروان بن الحكم بن ابي العاص بن امية بن عبد الشمس بن عبد مناف در جدّ هشتم که

بقیهٔ امر دوم در صلهٔ رحم

جناب عبد مناف باشد نسبش با نسب بنی هاشم متحد میشود وهم چنین ولید بن یزید بن
عبد الملک بن مروان بن حکم واین دو از خلفاء بنی امیه بودند وهشام بن عبد الملک بن مروان
بن حکم وعمر بن عبد العزیز بن مروان بن حکم ومروان حمار بن محمد بن مروان بن حکم در جد هفتم
نسبشان با نسب بنی هاشم متحد میشود ویزید بن معویة بن ابی سفیان بن حرب بن امیة بن عبد شمس بن
عبد مناف در جد ششم نسبش با نسب بنی هاشم متحد میشود وعثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیة بن
عبد شمس بن عبد مناف در جد پنجم نسبش با نسب بنی هاشم متحد میشود ومن جملة فی عیون اخبار الرضا ع
باسناده عن موسی بن جعفر ع والحدیث طویل وفیه ان موسی بن جعفر ع قال لهرون الرشید اخبرنی
ابی عن آبائه عن جدی رسول الله ص انه قال صلی الله علیه وآله ان الرحم اذا مست الرحم تحرکت واضطربت
فناولنی یدک جعلنی الله فداک فقال ادن فدنوت منه فاخذ بیدی ثم جذبنی الی نفسه وعانقنی طویلا
ثم ترکنی وقال اجلس یا موسی فلیس علیک باس فنظرت الیه فاذا انه قد دمعت عیناه فرجعت الی نفسی
فقال صدقت وصدق جدک ص لقد تحرک دمی واضطربت عروقی حتی غلبت علی الرقة وفاضت عینای
ومن جملة فی المجلد الحادی عشر من البحار عن مجمع الدعوات عن ربیع الحاجب والروایة مفصلة وفیه مذاکرة
مولینا الصادق ع مع منصور الدوانیقی قال ع وکیف یا امیر المؤمنین اصنع الان هذا وانت ابن عمی
وامس الخلق بی رحما واکثرهم عطاء وبرا ومن جملة در کتاب احتجاج از ریان بن شبیب روایت کرده
وفیه فقال لهم المامون واما ما کان یفعله من قبلی فقد کان به قاطعا للرحم واعوذ بالله
من ذلک واز این سه روایت مستفاد میشود که منصور دوانیقی وهرون الرشید با حضرت صادق
وحضرت موسی بن جعفر سلام الله علیهما رحم بوده اند وحال آنکه نسب هرون با موسی بن جعفر ع در
پدر هفتم منتهی بیکدیگر میشود ونسب منصور با حضرت صادق ع در پدر پنجم لان هرون
الرشید بن مهدی بن منصور الدوانیقی بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس ابن عبد المطلب و
در بعضی از اخبار اطلاق رحم شده بر کسیکه با دیگری در پدر چهلم بیکدیگر میرسیده اند
چنانچه در خصال است باسناده عن علی علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله

لمّا اسری بی الی السّماء رایت رحماً متعلّقة بالعرش تشکو رحماً الی ربّها فقلت لها کم بینك وبینها
من اب فقال تلتقی فی اربعین اباً وظاهراً این روایت در مقام اخلاق بوده باشد **وامّا**
کلمات فقهاء رضوان الله علیهم اَمّا آنچه احقر بکلمات انها مطّلع شده‌ام اکثر فرموده اند مع
صدق اسم النّسب عرفاً وفی السّادس عشر من النّجار عن الشّهید الثّانی عن ابن جنید ره قال من جعل
وصیّته لقرابته وذوی رحمه غیر مسمّین کانت لمن یتقرّب الیه من جهة ولد او والدیه ولا اختار
ان یتجاوز بالتّفرقة ولد الاب الرّابع لانّ رسول الله ص لم یتجاوز ذلك فی تفرقة سهم ذوی القربی
من الخمس انتهی واز این عبارت مستفاد میشود که بنظر مبارك ایشان رحم از اولاد پدر چهارم
وقال الشّیخ نصر الدّین بن المرحوم المولی احمد النّراقی فی ارث منهاج الاحکام فی شرح الرّوضة الّذی
انّ الجدّ اذا علا سبعاً مثلاً ثم نزل اولاده کذلك لم یبعد التّنازل قریباً عرفاً الحاصل صدق
بالتّفاء در حقوق پدر چهار دم محلّ تامّل است وطریق احتیاط هم معلوم است ومخفی نماناد که
رحم در مقام توارث با رحمیکه صلهٔ او واجب وقطع او حرام است متّحد میباشد مفهوماً
ومصداقاً **امر سوّم** در اینکه ورثهٔ میّت چنانچه از اموال متخلّفه از میّت ارث میبرند از
حقوق متخلّفه از میّت نیز ارث میبرند فی الجملة فی مکاسب الشّیخ الانصاری ره عن النّبی ص ما
ترك المیّت من حقّ فهو لوارثه ولا بدّ است در مقام از ذکر چند مطلب **مطلب اوّل** در
ذکر حقوقیکه انتقال انها بورّاث بادلّهٔ ارث وبعنوان ورّاثت نفس الحقوق است
منها حقّ الخیار نه مطلقاً موروث میباشد بشرائطه اعمّ از انکه خیار زمانیه باشد مثل
خیار حیوان یا غیر زمانیه باشد مثل خیار غبن وخیار عیب خیار مجلس وایضاً اعمّ از انکه
حقّ خیار بحسب اصل شرع بوده باشد نظر خیارات مذکوره یا انکه بشرط وجعل متعاقدین باشد
چنانچه تفصیل ان در ضمن حقوق حاصل بشرط ذکر میشود انشاء الله تعالی **ومنها** حقّ حاصل
بشرط فی ضمن العقد اللّازم فی الجملة ولا بدّ است در این مقام از ذکر چند مسئله **مسئله**
اولی هرگاه متعاقدین در ضمن عقد لازمی شرط خیار نمایند از برای هر دو یا از برای

بسم الله الرحمن الرحیم
ماذا میبکه میت قطر فرش
در مجلس باقی باشد
عبد الکریم دامت
برکاته

احدهما پس بفوت ذی الخیار حق الخیار منتقل بوارث او میشود و هرگاه خیار جعل نمایند از برای اجنبی
پس در انتقال الخیار او بوارثش تأمّل و اشکال است **مسئلهٔ** ثانیه هرگاه متعاقدین جعل
خیار نمایند از برای عنوان خاصّی تا مدت معینه مثل عنوان اعلم یا اعدل بلد پس بفوت کسیکه
معنون بان عنوان بوده حق الخیار منتقل بوارث او نمیشود بلی اگر وارث او نیز معنون بان عنوان
باشد تا زمان خیار هم باقی باشد خیار فسخ با وارث خواهد بود لکن نه من حیث الارث بلکه از
جهت قرار دادن متعاقدین و مصداق بودن ان برای عنوان مقرر ولذا هرگاه متصف بان
صفت غیر وارث بوده باشد ان غیر ذی الخیار خواهد بود نه وارث میت **مسئلهٔ** ثالثه شرط نیست
در تأثیر فسخ وارث بخیار انکه فسخ بقبولی که شرط شده واقع شود پس هرگاه شرط شده باشد در
اصل خیار مورّث که بمباشرت یا بلسان او شخصه فسخ نماید پس بموت مورّث فسخ وارث مؤثر
نخواهد بود بجهة عدم حصول شرط ان **مسئلهٔ** رابعه هرگاه در ضمن عقد لازمی شرط
شود که فلان ملک را بمن بفروشی یا جامهٔ کذائی را برای من خیاطت نمائی و بعد الفوت مرا در
رواق مطهر دفن کنی و ده تومان بزید بدهی و بجهة من فلان مقدار صوم و صلوة اجاره نمائی
پس بعد از فوت شارط این حقوق منتقل بوارث شارط میشود بعنوان الارث و از برای ورثه
است الزام نمودن مشروط علیه را بوفا نمودن بان شرائط **مسئلهٔ** خامسه هرگاه عمل ننمود
بان شرائط یا ببعض انها متعذر شود از برای شارط و ورثه او خیار فسخ خواهد بود اعم از انکه
تعذّر شرعی باشد یا تعذّر عقلی و ایضا اعم از انکه تعذّر بعد العقد حادث بشود یا معلوم شود
که از اول امر متعذر بوده و ایضا ان شرط متعذر فعل باشد مثل خیاطت یا وصف باشد مثل
شرط سفید بودن مبیع شخصی که بعد معلوم شود سیاه بودن ان **مسئلهٔ** سادسه هرگاه
مشروط علیه عصیانا عمل بهیچ یک از شرائط یا ببعضی از انها ننماید باز هم از برای شارط در
حیات او و ورثه او بعد الوفات خیار فسخ خواهد بود **مسئلهٔ** سابعه هرگاه مشروط
علیه ببعضی از شرائط عمل نماید دون بعضی در شارط یا ورثه او از جهة تخلف شرط فسخ نمایند

ع ۲ — واگر خیار قرار داده باشد برای شخصی بشرط عدالت یا اعلمیت این خیار بفوت صاحبش از میان میرود ع مدّ ظلّه العالی

ع ۳ — شروطیکه راجع است بشارط در حال حیاتش مثل دفن در رواق مطهر ظاهرا منتقل بوارث نمیشود ع مدّ ظلّه العالی

باید تدارک ضرر مشروط علیه را نسبت با شرائطیکه عمل نموده بنمایند **مسئلهٔ ثامنه** هرگاه
مشروط علیه قبل از وفاء بمجموع شرائط بمیرد پس هرگاه عمل بان شروط یا ببعض انها متعذر باشد
مثل انکه شرط مقید بوده بمباشرت مشروط علیه و نحو ان از قیود یکه بموت مشروط علیه ممکن نباشد
تحصیل ان قیود پس از برای شارط بر تقدیر حیوة او و از برای وارث شارط بر تقدیر وفات
او خیار فسخ خواهد بود و هرگاه عمل بان شروط متعذر نباشد و شرط هم شرط مالی باشد یا
فعلی باشد که ما بحذاء مالی داشته باشد و از برای میت هم اینقدر از مال بوده باشد بعید نیست
که حق شارط بترکهٔ مشروط علیه تعلق بگیرد پس اگر وارث خود اقدام بان شروط بنماید یا اذن
در تحصیل ان شروط از ترکه میت بدهند فبها و الا شارط یا وارث او باذن حاکم شرع از
ترکهٔ میت حق خود را استیفاء مینمایند و هرگاه ان شروط شروط فعلی است که ما بحذاء مالی ندارد
یا دارد لکن از میت مالیکه وافی بان شروط باشد متخلف نشده باشد یا متخلف شده باشد و
لکن ممکن نشود از ترکه میت این قدر از مال را برداشت نمود و در هر صورت ورثه هم خود اقدام
بان عمل ننمایند پس از برای شارط یا ورثهٔ او خیار فسخ خواهد بود **و منها حق الشفعة** علی المشهور
پس هرگاه شفیع قبل از اخذ بشفعه بمیرد حق الشفعه منتقل بوارث او میشود و ظاهر کلمات قائلین
بموروث بودن حق الشفعه انستکه زوجه از حق الشفعه که متعلق باراضی است ارث میبرد هر چند
بر فرض اخذ زوجه بشفعه و انتقال ان اراضی بورثه زوجه از ارث بردن ازان اراضی محروم است
و همچنین ظاهر بعضی از فقهاء انستکه زوجه از حق الخیاریکه متعلق باراضی باشد و هکذا
غیر ولد اکبر از حق الخیاریکه متعلق باعیان حبوة باشد ارث میبرند هر چند بر فرض فسخ حبوة
منتقل میشود بولد اکبر و ارض بغیر زوجه زیرا که شرط نیست در ذی الحق مثلا که ذی الحق
کسی باشد که باعمال حق مالک ان عین متعلق حق یا بعض ان بشود چنانچه جعل خیار که از
برای اجنبی مینمایند ان اجنبی میتواند فسخ بنماید با انکه حق تصرف در انچه بفسخ منتقل میشود
ندارد و لکن چون محتمل است اشتراط مرقوم لذا در اصل ارث بردن زوجه از حق الشفعه و

در انتقال حق الشفعه بورثه اشکال است
(عبد الکریم)
مدظله

ایضاً که بیان حقوق موروثه

از حق الخیار و متعلق باراضی و در ارث بردن غیر ولد اکبر از حق الخیار متعلق باعیان حبوه محل
تامل و اشکال است و طریق احتیاط هم معلوم است **ومنها** حق السکنی والعمری والرقبی پس
هرگاه مالک بکسی حق السکنی بدهد در خانه اش مثلاً تا مدت معینه یا سکنی بدهد او را در خانه
مثلاً ما دام العمر مالک و مسکن یا معمر یا مرقب فوراً قبول کند و قبل از ان مدت در فرض اول یا
قبل از مالک در فرض ثانی بمیرد پس حق السکنی والعمری والرقبی منتقل بوارث او میشود **ومنها**
حق القصاص هرگاه مجنی علیه قبل از اخذ بحق الجنایه یا عفو از جانی بمیرد پس حق الجنایه منتقل بوارث
مجنی علیه میشود و لیکن زوجین از حق القصاص ارث نمیبرند اجماعاً علی ما حکی و در ارث بردن
متقربین بام مجنی علیه تامل و اشکال است و هرگاه حق القصاص تبدیل شود بدیه زوجین و متقربین
بام مجنی علیه از دیه ارث میبرند **ومنها** حق حد القذف و حق اللعان پس هرگاه زوج زوجه
خود را قذف نماید حق حد القذف منتقل بوارث میشود و هم چنین حق اللعان بنابر قول جمعی و
بمقتضای پاره از اخبار **ومنها** حق الحیازه در نصب شبکه و امثال ان پس هرگاه مالک شبکه
قبل از وقوع صید در شبکه بمیرد حق ملکیت صیدیکه در شبکه بیفتد منتقل بوارث
مالک شبکه میشود و ورثه مالک از صید میشوند بمجرد وقوع در شبکه **ومنها** حق ولاء
العتق پس هرگاه عتیق بمیرد و وارث نسبی نداشته باشد و معتق هم حیوة نداشته باشد وارث معتق
از عتیق ارث میبرد بتفصیلیکه در محلش مذکور است **ومنها** حق السبق در مباحات در بعضی از
موارد ان که ارث برده میشود مثل انکه کسی در اراضی مباحه از رودخانه یا از شطی نهری احداث
نماید و هنوز بمقصد نرسیده احداث کننده بمیرد پس حق السبق منتقل بوارث او میشود ظاهراً
ومنها حق قبول الوصیه در صورتیکه موصی له قبل الرد والقبول بمیرد حق القبول منتقل بوارث
موصی له میشود **ومنها** حق التحجیر پس هرگاه مورث موضعی را تحجیر نموده باشد و بمیرد حق التحجیر منتقل
بوارث او میشود **ومنها** حق الالتقاط هرگاه کسی چیزیرا که قابل ملکیت است بیابد و قبل از
تملک بمیرد حق التملک منتقل بوارث ملتقط میشود **مطلب دوم** در ذکر حقوقی است که

ع ۱
ظاهراً مانعی ندارد ارث زوجه حق الخیار را و هم چنین غیر ولد اکبر لکن حق الخیار را برای هر یک از ورثه بالاستقلال معلوم نیست فقط متیقن اینستکه از برای مجموع ورثه این حق ثابت است
ع دامت برکاته العالی
ص

ع ۲
اقوی اینستکه اخوه و اخوات مادری از دیه ارث نمیبرند و در باقی از متقربین بمادر اشکال است و احوط صلح است
ع مد ظله

ع ۳
انتقال حق اللعان محل تامل است
ع مد ظله

استحقاق ورثه آن حقوق را نه از جهت شمول ادلهٔ ارث است بلکه از جهت انتقال و موروث شدن متعلق الحقوق میباشد بوارث ومنها حق المطالبة از قرض پس هرگاه طلبکار بمیرد وارث او حق المطالبه دارد به تبع انتقال اصل طلب بوارث واز این قبیل است نذر نتیجه مثل آنکه شخص نذر کند ده تومان از مال من با بره ذمهٔ من برای زید باشد و زید هم قبول کند و قبل از گرفتن ده تومان زید بمیرد پس حق المطالبهٔ ده تومان منتقل بوارث زید بتبع انتقال ده تومان بایشان و چنانچه بر ناذر واجب بود دادن ده تومان بزید حالا هم واجب است دادن آن را بورثهٔ زید ومنها حق الرهن پس هرگاه طلبکار مثلاً خانه قرض دار را رهن گرفته باشد و طلبکار بمیرد پس طلب او منتقل میشود بورثهٔ او و چون رهن متعلق است بدین حق الرهن هم بالتبع منتقل میشود بورثهٔ مرتهن و هرگاه راهن وکیل نمود مرتهن را در فروش عین مرهونه وکالت در بیع منتقل بوارث طلبکار نمیشود زیرا که خصوصیت شخص وکیل در وکالت موضوعیت و مقوم است نه مورد ومنها حق التحجیر پس هرگاه مالک قناتی مثلاً بمیرد قنات مال ورثه او میشود و بالتبع حق الحریم هم منتقل بورثهٔ او میشود ومنها حق الدعوی و حق استحلاف منکر و حق حضور مدعی علیه در مجلسیکه مدعی اقامهٔ شهود میکند و حق جرح الشهود بالجمله در موارد یکه مدعی به منتقل بوارث میشود پس بموت مدعی در فرض اول و بموت مدعی علیه در فرض اخیر این حقوق منتقل میشود بوارث اینها بتبع انتقال مدعی به بایشان و کرد بدن ورثه مدعی در فرض اول و مدعی علیهم در فرض اخیر **مطلب سوم** در ذکر حقوقیستکه ارث برده نمیشوند بالاصالة و نه بالتبع و آن هر حقی استکه قائم بشخص خاص یا بعنوان خاص باشد بحیثیتیکه خصوصیت شخص یا عنوان موضوع و مقوم باشد نه مورد **منها** حق التولیه و منها حق النظاره و منها حق القیمومه و الولایه و منها حق الوصایه و منها حق الوکالة چون اینها حقوق و منصبهائی میباشند که واقف یا شارع مقدس یا ولی یا موصی یا موکل بجهت شخص خاصی یا عنوان خاصی بخصوصیته قرار داده پس از ذی الحق منتقل نمیشود بوارث او ومنها حق المضاجعة و منها حق الرجوع

بمطلّقه رجعيه ومنها حق النفقه والكسوه والمسكن و منها حق الاختيار در صورتيكه زوج اسلام
آورد در حاليكه زياده از چهار زن داشته باشد يا در حاليكه جمع بين الاختين نموده باشد و همچنين
در صورتيكه زوج يكى از زوجاتش را بلا تعيين مطلّقه نموده باشد وقبل از اختيار
زوج بميرد چون اينها حقوقى هستند قائم بعنوان زوج و زوجه پس قابل انتقال بوارث نخواهد
بود ومنها حق الحضانه كه حق خصوص مادر است تا زمان كبارت اولاد در صورت نبودن پدر
و اما در حيوة پدر پس در پسر تا دو سال است و در دختر تا هفت سال ماداميكه مادر شوهر نكرده
باشد ومنها حق المارّه بشرائطيكه در محلش مذكور است چون حق عنوان مرور كننده است و
منها حق ولاء ضمان الجريره على المشهور چون حقى است از براى ضامن جريره بعنوان انه ضامن
ومنها حق السبق در مثل مسجد ومدرسه و رباط چون اينگونه حق حقى است از براى موقوف
عليهم مادام الحيوة وبقاء الشخص والعنوان مطلب چهارم در ذكر حقوقيستكه موروث
نميشوند از جهة انكه مرجع انها بحكم است نه حق اگرچه در بعضى از موارد نظير همان حكم كه
از براى مورث بود از براى ورثه نيز ثابت ميشود بجهة تحقق موضوع ان حكم منها حق التصرف
وانتفاع باموال چون بموت مورث جائز ميشود براى ورثه تصرف وانتفاع باموال متخلفه از
مورث بعد از ديون و واجبات از تجهيز و وصيتهاى او واين جواز تصرف نه بواسطه ارث از ميت است بلكه
بجهة انستكه اموال بموت مورث منتقل ميشود بورثه او والناس مسلطون على اموالهم ومنها
حق الاجازه در عقد فضولى هرگاه مالك قبل الاجازه بميرد از براى ورثه است كه عقد فضولى
واقع بر انچه راكه منتقل بايشان ميشود اجازه بنمايند على احتمال چنانچه از براى خود مورث اجازه
اش جائز بود ومنها حق النذر در مورديكه ناذر نذر كند ده تومان بزيد بدهد پس
دادن ده تومان بزيد واجبست نه انكه اين نذر حقى بوده باشد از براى منذور له واين حق منتقل
بوارث او بشود بلكه هرگاه منذور له بميرد واجب نخواهد بود بر ناذر كه ده تومان را به
وارث او بدهد بلى هرگاه نذر نتيجه نمايد از قبيل قسم دوم خواهد بود كه گفتيم عين منذوره

بنده ملک منذورله میشود وبموت منذورله ملک وارث او میشود وواجب است بر ناذر دادن او را بمنذورله یا در حیوة او و بوارث او بعد از ممات او **ومنها حق القبول** است که بمعنی جواز القبول است پس هرگاه مشتری بعد الایجاب و قبل القبول بمیرد این حکم منتقل بوارث او نمیشود مگر در موصی له که ورثه او حق قبول وصیتی را که برای او شده ارث میبرند ومنها حق الرجوع در عقود جائزه مثل هبهٔ جائزه و ودیعه وجعاله وهدیه ووکالت و وصیه وشرکه وعاریه ومعامله معاطاتی که معنای حق الرجوع در این موارد جواز الرجوع است نه حق بمعنی مصطلح که قابل اسقاط است ومنها حق النفقه اقارب والممالیک والمضطرین که معنای آن وجوب انفاق بر انها میباشد نه انکه بترک انفاق برای انها بر ذمه من علیه الانفاق حقی قرار بگیرد که لازم التدارک باشد بخلاف نفقه زوجه که بترک انفاق نفقه زوجه مستحق تدارک است بر زوج وطلبکار میشود از او **ومخفی نماناد** که فرق بین حق وحکم که در قسم اول گفته شد حق است و در قسم چهارم گفته شد حکم است آنستکه حق مرتبه ضعیفه ونحوه ایست از ملکیت ولذا اهل عرف ذوالحق را مثلا مالک شیئ میبینند که امر آن شیئ را بدست او میدانند بنظیر ملکیت اعیان واموال بخلاف حکم که آن غیر انشائی از شارع مقدس نیست ومکلف را واجد شیئ نمیبینند که امر انشیئ بدست او باشد مثل جواز خوردن واشامیدن وضابطه کلیه که معرف این دو باشد در دست نیست که گاهی با دله واثار ادله یکی بکی ممتاز میشوند مثل جواز نقل وجواز اسقاط وموروث بودن ان که هر یک از این سه امر از علائم واثار حق‌اند وحکم شرعی قابل هیچ یک از این علائم واثار نیست **مطلب پنجم** در ذکر حقوق قابل اسقاط وغیر قابل ان وبعضی از احکام متعلقه باسقاط حقوقیکه قابل اسقاط‌اند وذکر میشوند در ضمن چند مسئله **مسئلهٔ اولی** بدانکه حقوق مرقومه در مطلب اول و مطلب دوم قابل اسقاط‌اند لذا انها و اما حقوق مرقومه در مطلب سوم بعضی قابل اسقاط هستند وباسقاط ساقط میشوند منها حق النفقة والکسوة والسکنی والمضاجعة در زوجه که قابل اسقاط‌اند ومنها حق الحضانة

و آنهائیکه قابل اسقاط نیستند

علی الظاهر و منها حق السّبق که قابل سقوط است باعراض نمودن و منها حق التولیة و حق النظارة
و حق القیمومة اگر از قبل حاکم شرع باشند قابل سقوط بمعنا رفع ید هستند و اگر حق
التولیة و حق النظارة از قبل واقف باشند قابل اسقاط و رفع ید نیستند چنانچه حق الوصایة
بعد از موت موصی لذاتها قابل اسقاط نیست اعم از آنکه وصیت بقیمومة باشد یا بامر دیگر
و منها حق الوکالة هرگاه در ضمن عقد لازمی نبوده باشد قابل اسقاط بمعنا فسخ وکالت و رفع
ید هست و هرگاه در ضمن عقد لازمی بوده باشد من له الحق میتواند اسقاط حق الوکالة را
نماید دون من علیه الحق و بعضی از حقوق مرقومه در مطلب سوم قابل اسقاط نیست و باسقاط
ساقط نمیشود منها حق الرجوع در مطلقۀ رجعیه و منها حق الولاء در ضامن جریره و منها حق
المارة و منها حق الاخیار که هیچ یک از اینها قابل اسقاط نیستند و باسقاط ساقط نمیشوند
و اما حقوق مرقومه در مطلب چهارم در واقع اینها حکم اند نه حق و لذا نه قابل اسقاط اند
نه قابل توریث **مسئلۀ ثانیه** هرگاه شرط فی ضمن العقد باین عنوان باشد که
شارط مصالحه نماید منزل خود را بهزار تومان مثلا و شرط نماید که مشروط علیه مال الصلح
یا معادل آنرا کلا یا بعضا در حیات یا بعد از موت او در مصارف معینه صرف نماید پس شارط
میتواند حق الشرط را اسقاط نماید و بعد الاسقاط حق اخذ مال الصلح را از مصالح له دارد و ورثه
شارط هم بعد از فوت شارط در این فرض میتوانند اسقاط شرط نمایند لکن هرگاه شرط
صرف بعد از فوت شارط بوده باشد بعید نیست که شرط این نحو از شرائط معتبر باشد
فائده وصیت را بلکه میتوان گفت این نحو از شرط وصیت است یا التزام مشروط علیه را بر
عمل نمودن بآن پس در این فرض هرگاه ورثه حق الشرط را اسقاط نمودند حکم نمیشود علی الاطلاق
باستحقاق ورثه مال الصلح را بلکه باید در صورت مرقومه احکام وصیت را جاری نمود
مسئلۀ ثالثه هرگاه شرط فی ضمن العقد باین عنوان باشد که شارط نیز مثلا
منزل خود را مصالحه محاباتی نماید بیکسر نبات و در ضمن مصالحه شرائط مالیه با شرائط

ع ١
در وکالت در عقد لازم تامل است
ع
دام ظله العالی

ع ٣
بنظر احقر این نحو شروط که راجع به بعد از موت مصالح است و بواسطه او خواسته است که منافع و مثوبات اخرویه عاید بخودش بشود ورثه حق اسقاط ندارند چون عنوان نزول میت عرفا بران صادق نیست
ع
مد ظله العالی

فعلی نموده باشد که ببذل باذائه المال پس شارط میتواند حق الشرط را اسقاط نماید و بعد
از اسقاط نفعی بحال شارط ندارد بلکه نفعش بحال مصالح له که مشروط علیه است خواهد بود
بلی اگر شارط حق الشرط را در این فرض اسقاط بعوض نماید بعنوان صلح باید مشروط علیه عوض
را بشارط بدهد و ورثۀ شارط هم بعد از فوت شارط در فرض مسئلۀ میتوانند اسقاط شرط
بنمایند مگر در صورتیکه شرط کرده باشد مصالح بر مصالح که بعد از فوت من مقدار
معینی از مال خود را معال عین الصلح در خمس و سهم امام روحی و ارواح العالمین له الفداء و در استیجار
حج و صوم و صلوة و سایر مصالح راجعه بمصالح مصالح له صرف نماید پس در این صورت ورثۀ
شارط نمیتوانند اسقاط این نحو از شرائط را بنمایند چون در اسقاط این نحو از شرائط تفویت حق
دیان و میت خواهد بود **مسئلۀ رابعه** بدانکه علاوه بر آنچه گذشت در بعضی از صور
نمیتوانند حقوق متخلفه از مورث خود را اسقاط نمایند منها در صورتیکه مقدار واجب از تجهیز
میت که مورث است توقف داشته باشد بر معاوضۀ حقوق و من علیه الحق نیز راضی بمعاوضه
نباشد پس در این صورت ورثه نمیتوانند ما بحذاء از حقوق اسقاط مجانی بنمایند با امکان
صرف عوض در تجهیز و منها در صورتیکه مورث دین مستوعب داشته باشد حتی نسبت بحقوق
متخلفه از او در اسقاط ورثه هم ضرر بدیان باشد که در این صورت ورثه قبل از اداء دین نمیتوانند
حقوق متخلفه یا بعض از آنها را اسقاط نمایند مگر برضایت دیان چون حقوق هم مثل اموال
متعلق حق دیان میشود بلی هرگاه فرض شود که اسقاط حقوق ضرری بدیان ندارد بعید نیست که
ورثه حق اسقاط داشته باشند مثل آنکه اسقاط نمایند بعنوان صلح با من علیه الحق بعوضی
که آن عوض مساوی باشد با مالیت شرط یا زیادتر باشد پس در اینصورت ورثه میتوانند اسقاط
حق بنمایند بعوض برای اداء دین و بر فرض اسقاط آن عوض متعلق حق دیان خواهد بود مثل
سایر ترکۀ میت و هرگاه ورثه اباء نمودند از اسقاط بعوض مزبور و دیان هم مطالبه از آنها نمایند
حاکم شرع اسقاط مینماید بعوض لکن این اسقاط بعوض با رضایت من علیه الحق است و هرگاه

دیگر بین ورثه

محل اشکال است مگر با اذن دیان
ع
مدظله العالی

قابل اسقاطند عدا انها

من علیه الحق راضی بمعاوضه نباشد نمیتوانند دیان یا ورثه من له الحق یا حاکم شرع من علیه
الحق را مجبور بنمایند بمعاوضه ومنها در صورتیکه من له الحق که مورث باشد وصیت
بثلث دارائی حین الفوتش نموده باشد پس ثلث از حقوق متخلفه از مورث متعلق بوصیت
خواهد بود وورثه حق اسقاط زیاده از دو ثلث از حقوق متخلفه از مورثشان را ندارند
رابعه هرگاه درضمن عقد لازمی شرائطی شده باشد پس شارط وورثه او میتوانند بعضی از
شرائط را اسقاط نمایند دون بعضی چون حق اگرچه گفته شده که امر بسیطی است وقابل تجزیه نیست
ولکن در ما نحن فیه منحل بحقوق میشود مسئلهٔ خامسه معلوم شد که حقوق لذاتها
قابل اسقاطند وذی الحق میتواند اسقاط آن نماید اگرچه مستلزم سلب نفعی از غیر بوده باشد
مثل آنکه شرط نموده باشد درضمن عقد الصلح که مصالح له ده تومان بزید بدهد پس شارط
وورثه او بعد از فوت او میتوانند این شرط را اسقاط نمایند وبرفرض اسقاط ذی الحق
اولی یا ورثه او این حقوق موروثه را دیگر نمیتوانند اظهار ندامت نموده رجوع بنمایند
مسئلهٔ سادسه هرگاه من له الحق یا ورثه یا دیان او ملتفت نباشند که حقی مثلا بر زید
دارند یا جاهل بحق خود یا بحکم باشند وندانند که میتوانند شرعا حقوق خود را اسقاط
نمایند بعوض یا اسقاط نمایند ومال الصلح یا معادل آنرا بجهة خود استیفاء نمایند پس
قبل از التفات من له الحق میتواند من علیه الحق عمل بشرائط ننماید که موضوعی از برای اسقاط
حق از برای من له الحق نماند واعلام نمودن من علیه الحق من له الحق را اگر چنین حقی نزد
من داری لازم نیست اگرچه ترک اعلام در مثل بیع خیاری فی بخوان مؤدی بلزوم معامله
بشود چنانچه جائز است از برای مشتری تصرف غیر ناقله نمودن در مبیع به بیع خیاری
با غفلت یا نسیان بائع یا ورثه یا دیان یا جهل ورثه ودیان بحق الخیار مطلب ششم در
کیفیت ارث بردن ورثه متعدده حقوق مرقومه در مطلب اول مطلب دوم را وآن ذکر
میشود در ضمن چند مسئله مسئلهٔ اولی در کیفیت ارث بردن ورثه متعدده حق

عـ
در صورتیکه آن
شروط متعلق بما
بعد موت نباشند
والا اگر گذشت کلاً
در آن ع مدظله

در کیفیت ارث حقوق

الخیار را وارث بچند نحو محتمل است اول آنکه مجموع الورثه مستحق باشند مجموع الخیار را که حق
الخیار مال مجموع ورثه من حیث المجموع باشد که اگر مجموع ورثه متفقاً فسخ نمودند فسخ مشروع
والا فلا و همین مختار شیخ انصاری رضوان الله تعالی علیه میباشد و بعضی آن است که حقوق
مثل اموال نیست که قابل تجزیه باشد پس مقتضای ادلهٔ ارث حقوق ثبوت مجموع الخیار است
از برای مجموع ورثه و محتمل است بر این فرض که هرگاه بعضی از ورثه اسقاط حق خود نمودند
حق خیار فسخ از برای بقیهٔ ورثه بوده باشد اعم از آنکه بقیهٔ ورثه متعدد باشند یا متحد
دوم آنکه این حق هم مثل اموال بین ورثه قسمت شود و هر یک از ورثه بهمان نسبت ارثشان
از اموال از این حق هم ارث برند و هر یک در حصهٔ خود خیار مستقلی داشته باشند غایة
الامر آنکه هرگاه بعضی از ورثه فسخ نمودند و بعضی امضاء پس از برای طرف دیگر عقد خیار
تبعض خواهد بود و این احتمال مختار مرحوم آقا سید محمد کاظم طباطبائی رحمة الله علیه
و جهتش این است که خیار اگرچه از حقوق است و حقوق هم قابل تجزیه نیستند لکن بنسبت
متعلق خود تجزیه میشود مانند آنکه دو نفر صفقهٔ واحده را بخرند به بیع واحد پس بتحقق
موجبی از موجبات خیار هر یک نسبت بسهم خود خیار فسخ دارند سوم آنکه هر یک از ورثه
مستقلا حق فسخ کل را دارند مثل مورثشان پس اگر یکنفر از ورثه فسخ نمود معامله فسخ
میشود مطلقا اعم از آنکه بقیه اجازه نمایند یا فسخ و بر فرض اجازه بقیه اجازه مقدم بر فسخ
باشد یا مقارن یا مؤخر نظیر خیار مجلس از برای هر یک از متبایعین که اگر یکنفر فسخ نمود
معامله مطلقا باطل میشود ولکن با اجازه یکنفر معامله معامله لازم بقول مطلق نمیشود و
این احتمال مختار مرحوم علامه است در قواعد و فخر المحققین در ایضاح و شهید در دروس
و مسالک و مانعی نیست از اینکه حق فسخ المعامله که مال یکنفر که مورث بود بموت او تمام الحق
مال هر یک از ورثه متعدد به بشود مثل حق القذف بعد از فوت مقذوف با تعدد ورثه چنانچه
خواهد آمد انشاء الله تعالی چهارم آنکه خیار فسخ و امضاء قائم باشد بماهیة الوارث و بطبیعة

عـ
و این اقوی است
ع
دامت برکاته العالی

ص
و لا یلزم ذلک
تحقق الفسخ
بخصوص ه
توافق الورثه
و عدم رضی
صورة التخالف
و کذا الاجازة
لو قلنا لو قلنا
بانها احد طرفی
الخیار
او رجعت
الی العقد
حقه و کان
طرفا له
نعم لو قلنا
بان الخیار لیس الا حق الفسخ لغت الاجازة مطلع الدال یرجع الی انه حق الفسخ
و منه کان المدار [illegible] البائع ص

اعم از انکه متحد باشد یا متعدد نه انکه خیار فسخ و امضاء قائم باشد بمجموع الورثه من حیث
المجموع چنانچه مقتضای احتمال اول بود و نه منقسط حق الخیار بین ورثه چنانچه مقتضای احتمال
دوم بود و نه بتفصیل بین فسخ و امضاء که حق الفسخ در کل مال هر یک از ورثه باشد مستقلا
و اما حق الامضاء مال المجموع ورثه باشد من حیث المجموع چنانچه مقتضای احتمال سوم بود بلکه بنا
بر این احتمال چهارم گفته میشود که اگر در یک وقت همه اجازه نمودند یا مقدم اجازه بود چه بعد
دیگران فسخ نمایند یا سکوت نمایند معامله لازم میشود و اگر در یک وقت همه فسخ نمودند یا مقدم
فسخ بود چه بعد دیگران اجازه نمایند یا سکوت نمایند معامله منفسخ خواهد بود و اگر در یک
وقت بعضی فسخ نمودند و بعضی امضاء مسئله محل تأمل و اشکال خواهد بود و مخفی نماناد که بر
فرض انفساخ کل بفسخ بعضی از ورثه چنانچه مقتضای احتمال سوم و چهارم بود ماخوذ بالفسخ
مال همه ورثه خواهد بود ما عدای زوجه بتفصیلیکه در محل خود خواهد آمد نه مال خصوص
فسخ کننده **مسئله ثانیه** در کیفیت ارث بردن ورثه متعدده حق الشرط و حق الشفعه و
حق القذف و حق التحجیر و حق الالتقاط و حق الرهانه در صورت رهن نمودن بحیثیتیکه فک
نشود مگر باداء کل دین و حق السبق در مباحات در موردیکه ارث برده میشود که در این
قسم از حقوق هر یک از ورثه نسبت بحصه خود حق الارث دارند لکن هرگاه بعضی از ورثه
حق خود را اسقاط نمود تمام حق از برای بقیه ورثه خواهد بود بلی زوجه قاذف حق القذف
را ارث نمیبرد **مسئله ثالثه** در کیفیت ارث بردن ورثه متعدده حق قبول الوصیه
و حق التحجیر و حق الحیازه و حق ولاء العتق و حق السکنی و الرقبی و العمری و حق المطالبه
که در این شش قسم از حقوق کیفیت توریثشان بعنوان توزیع است **مسئله رابعه**
در کیفیت ارث بردن ورثه متعدده حق القصاص را پس اگر حق ورثه متعدده یک مقتول بر ده باشد
و بعضی از ورثه حق خود را اسقاط یا تبدیل بدیه نمایند بقیه از ورثه حق قصاص دارند
لکن باید قصاص کننده بورثه مقتص منه مقدار حصه عفو کننده یا تبدیل کننده

علـ
گویا این جمع نشود با
بردن هر یک از ورثه
حصه معینه را
ع
دامت برکاته العالی

بدیه را بدهد و اگر قصاص حق ورثه دو مقتول بر یک قاتل باشد پس ورثه هر دو مقتول حق
قصاص دارند و هرگاه وارث یک مقتول عفو یا بذل بدیه نمایند وارث مقتول دیگر
میتواند قصاص نماید بدون آنکه چیزی بورثه مقتص منه بدهد والحمد لله اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً

فصل اوّل

در بیان درجه ارث نسبت بسایر مصارف ترکه میت بدانکه از برای ترکه میت شش مصرفست
مرتب که با بودن مصرف مقدم نمیتوان ترکه را صرف در مصارف مؤخره نمود با فرض تزاحم و عدم
امکان جمع اول از مصارف حقوق متعلقه بعین ترکه است از قبیل خمس و زکوة متعلقه بعین ترکه
نه بذمه میت مثل آنکه مالک بعد از تعلق خمس و زکوة و وجوب آن در اموالش مال را از خمس
و زکوة را تلف نمود و مرد پس زکوة و خمس مقدمند بر مصارف بعد اگرچه محتمل است که از
قبیل کسر مشاع باشد نه کلی خارجی پس متولی ردّ اینکه زکوة که والی عام باشد میتواند از
زکوة بتجهیز نماید ان میت را و زکوة حسابکند من باب فی سبیل الله و مثل خمس و زکوة متعلقه
باعیان ترکه است عین منذوره و محلوف علیها در نذر و حلف مطلق و یا مشروط با حصول
شرطش اگرچه احتمال میرود که اگر منذور و محلوف علیها را بقبض مستحق نداده باشد لو از مات
تجهیز مقدم باشد بر وفا بنذر و حلف **و امّا** اگر ترکه میت متعلق حق غیر باشد مثل حق غرماء
در فلس و حق ارتهانه و حق الجنایه پس در تقدیم آن بر تجهیز میت اشکال است **دوم**
از مصارف اگر زیاد آمد از مصرف اول اینچیز نیستکه تجهیز میت توقف بر آن دارد از بذل مالیکه
واجب نیست بر نوع مکلفین بذل نمودن آنرا از قبیل قدر واجب از کفن و سدر و کافور
و آب غسل و زمین قبر یا ثمن آنها یا ثمن بعضی از آنها اگر یافت نشود مجانی یا متبرع بها و
از قبیل آنچه اخذ میشود ظلماً بجهة دفن در زمین مباح یا بجهة تغسیل و تکفین و بجهة سایر
امور لازمه بتجهیز و از قبیل آنچه اخذ میشود بجهة اختیار مکان یا کفن مناسبی که اگر
اختیار آن مکان و آن پارچه نشود بجهة تغسیل یا دفن یا کفن امیت موجب هتک احترام و

تقدیم زکوة و خمس در این صورت معلوم نیست بلکه ظاهر اینستکه آنچه را تلف نموده بالنسبه بان حق الله هم تلف شده و بذمه او تعلق گرفته و آنچه موجود است باز مورد حق الله و حق متوفی میباشد
الحاج شیخ عبد الکریم دامت برکاته

اگر نذر نتیجه باشد اشکال ندارد در تقدیم ان بر تجهیز میت و اگر نذر تملیکی باشد ظاهراً حال ان حال دین میت است که تجهیز بر او مقدم است ع مدظله العالی

ذلت و خفت از آن میت خواهد بود و هکذا سائر مخارج لازمه و لو بملاحظه شئونات میت که در ترکش
موجب ذلت و حقارت او بوده باشد که تمام اینها مقدمند بر مصارف متأخره اگرچه احتیاط
در اینجا اخذ میشود ظاهرا با ملاحظه احترامات و حفظ شئونات میت براضی نمودن دیّان بر فرض مزاحمت
و محسوب نداشتن بر صغار ورثه مطلقا بغایت مطلوبست **و بدانکه** مثل تعزیه داری و دفن در
رواق مطهر معصومین صلوات الله علیهم اجمعین از ترکه میت برداشته نمیشود چون اینها از
احتراماتی نیستکه ترکش موجب ذلت و حقارت میت بشود بلکه موجب حقارت بازماندگان
خواهد بود **مسئله** اگر میت ترکه نداشت که صرف در تجهیزش بشود و متبرعی هم یافت
نشود پس از بیت المال مسلمین اگر از خراج اراضی مفتوحة العنوة و از زکوة عنوان سهم سبیل الله
یافت شود تجهیز میشود و بر سائر مکلفین لازم نیست بذل ولو براولاد میت مگر کفن زوجه
و مملوک که بر زوج و مالک است **مسئله** آنچه واجبست از امور میت بر نوع مکلفین کفائیه
اخذ اجرت برای آنها حرام است چه واجب تعبدی باشد از قبیل نماز بر جنازه خواندن و غسل دادن و
چه واجب توصلی از قبیل استقبال نمودن میت را در حال احتضار و حمل جنازه و حنوط نمودن و کفن
کردن و قبر کندن و دفن نمودن بلی اگر ولی میت خصوصیت زائده بر قدر واجب را امر نماید نظیر حفر قبر زیاده
بر قدر واجب یا حمل جنازه را بکیفیت خاصه پس اجرت گرفتن برای آن خصوصیات زائده اشکالی
ندارد لکن از ترکه صرف نخواهد شد مگر باذن کبار ورثه از سهم خودشان و اگر در امور
واجبه متبرعی یافت نشود و واجبات مکلفین هم ممکن نباشد پس در واجبات غیر تعبدی دادن اجره جائز
است و از اصل ترکه محسوب میشود علی الاقوی اگرچه بر گیرنده حرام خواهد بود بلکه همچنین
است اگر مکلف امتناع نماید از تغسیل که واجب تعبدی است مگر باجره **سوم** از آن
مصارف اگر ترکه زیاد آمد از دو مصرف سابق دیونی استکه بر ذمه میت است از قبیل خمس و زکوة
و منذور و محلوف علیه و معهود علیه که متعلق بذمه میت باشد و از قبیل کفارات و دیات
و حج و سائر واجبات مالی و از قبیل دیونیکه بر ذمه میت باشد ولو دین مستوعب باشد اگرچه

---

۱ بلکه ترک نشود ع دامت برکاته

۲ حرمت اخذ اجرة در واجبات توصلیه محل اشکال است ع مدّ ظلّه

۳ احوط در اینصورت قرار دادن اجرت بازاء مقدمات غسل از قبیل تنظیف بدن میت و نظائر آن ع دامت برکاته

در تقدیم تجهیز بر دین مستوعب اشکالست و احتیاط باذن کرفتن از دیان ترک نشود **چهارم** از آن
مضاف اکر ترکه زیاد آمد از سه مصرف سابق وصیتهای میت است که از ثلث ما بقی ترکه
بعد از سه مصرف سابق خارج میشود و اکر وصیت بزیاده از ثلث ما بقی ترکه نموده پس در اخراج
آن مقدار زائد موقوفست باذن و اجازه ورثه چه قبل از موت مورث اجازه نمایند یا بعد الموت
مسئله اکر وصیت نموده بسه امر واجب مالی از قبیل خمس و زکوة ورد مظالم و کفارات و حج
و واجب بدنی از قبیل صلوة و صوم و مستحبات از قبیل زیارت و قران خواندن و اطعام نمودن
و وصیت نکرده باشد که از خصوص ثلث بدهند پس واجب مالی را از اصل مال میدهند اعم
از اینکه تصریح کرده باشد بوجوب اینها باینکه بکوید صد تومان خمس واجب بدهید یا
تصریح نکند و بکوید صد تومان خمس بدهید و ندانیم که وجوبی است یا احتیاطی یا استحبابی
چون ظاهر از کلام او اشتغال ذمه اش میباشد بلی اکر معلوم باشد که مستحبی است از ثلث داده
میشود **مسئله** اکر وصیت کرده باشد که این سه امر را از خصوص ثلث بدهند و
غرضش این باشد که زیاده از ثلث صرف در این سه مصرف نشود پس در این فرض واجبات
مالی را از ثلث میدهند و اکر زیاده بر ثلث باشد از اصل میدهند و بعد از اخراج واجبات مالی بقیه
از ثلث ترکه میت اکر چیزی از ثلث باقی باشد صرف در واجب بدنی میشود و اکر واجب بدنی زیاده
بر ثلث باشد از اصل داده نمیشود ولو میت ولد ذکور هم نداشته باشد مثل آنکه وصیت بمستحبات
از اصل داده نمیشود بلکه اکر بعد از اخراج این دو بقیه از ثلث را اکر چیزی زیاد بیاید صرف
در مستحبات آنکه وصیت نموده خواهد شد ولو در حین وصیت ذکرا مقدم باشد بر واجب مالی
و بدنی و بهمین ترتیب است اکر بدو امر از این سه امر وصیت کرده باشد **مسئله** اکر وصیت
بهر سه امر کرده باشد و غرضش آنستکه ثلث ترکه را در این سه مصرف بالسویه صرف کنند و غرضش
هم این نباشد که زیاده از ثلث صرف در این سه مصرف نشود پس در صورت وفا و عدم مزاحمت
اشکالی ندارد و در صورت مزاحمت و عدم وفاء ثلث ترکه را باین هر سه بالسویه قسمت مینمایند

١ ظاهراً فرق بین دین مستوعب وغیر آن نیست ع مد ظله

٢ دادن واجبات بدنیه هم از اصل مال خالی از قوة نیست ع دام ظله العالی

واگر ثلث از ثلث کفایت بواجبات مالی ننماید بقیه را از اصل ترکه میدهند بخلاف واجب بدنی
و متبرع بها و چون اخراج وصیت بعد از دیون میت است پس در این مسئله و امثال ان
از صور وصیت بمقداری از کسور تسعه بجهة دین و غیر دین و مزاحمت با تمام دین تعیین مقدار
وصیت باین قسم است که ملاحظه شود انچه وصیت نموده برای خصوص دین چه مقدار از کسور
تسعه است بالاضافه بجمیع ترکه و بمقدار کسر مشاع تحت ان بالاضافه بمقدار زائد بر انمقدار
زائد افزوده شود از مساوی دین و از ان زائد با انچه بران افزوده شده موصی به اخراج شود
پس در فرض مسئله هرگاه ترکه میت ده تومان باشد و دین او شش تومان و موصی به ثلث ترکه
که در این سه مصرف مرقوم صرف شود بالسویه پس اولا شش تومان که مساوی دین است موضوع
شود و زیاده بر دین که چهار تومان است پنج قران که ثمن او و کسر مشاع تحت تسعی است که برای دین
معین نموده از مساوی دین برداشته میشود و بر مقدار زائد افزوده میشود و از چهار تومان
و نیم ثلث خارج میشود و بضم نمودن ثلث ثلث را که پنج قران باشد بر پنج تومان و نیم بقیه ترکه
مساوی میشود با تمام دین الباقی از ثلث که ده قران باشد صرف میشود در دو مصرف دیگر
بالسویه و هرگاه در همین فرض مرقوم وصیت بنماید که ثلث را صرف در دین و در واجبات
بدنیه نماید بالسویه پس زائد بر دین چهار تومان است و هشت قران که خمس او و کسر
مشاع تحت سدسی است که برای دین معین نموده بر چهار تومان افزوده میشود و از
چهار تومان و هشت قران ثلث خارج میشود و بضم نمودن نصف ثلث که هشت قران
باشد بر پنج تومان و دو قران بقیه ترکه مساوی میشود با تمام دین الباقی از ثلث که هشت
قران باشد صرف میشود در واجبات بدنیه **مسئله** هرگاه وصیت نمود بچند
امریکه واجب بدنی است یا بچند امر مستحب و ثلثش وفا نکند پس اگر چند وصیت باشد
ابتداء می شود بالاول فالاول و اگر یک وصیت باشد بچند امر پس اگر ان امور قابل
تبعض باشند بالسویه قسمت میشود در صورتیکه اجزائشان مساوی باشد و بالنسبه

فصل اوّل کیفیّة ترتیب

قسمت میشود در صورتیکه اجرتشان تفاوت داشته باشد چنانچه هرگاه ترکه میّت وفا
نکند بواجبات مالی باید ترکه را بین دیّان بالنسبه تقسیط نمود **مسئله** هرگاه واجب
مالی و بدنی هر دو بر ذمّه میّت باشد و بدون وصیّت از دنیا برود پس واجب مالی از اصل ترکه
داده میشود و از آنجمله است حجّة الاسلام و امّا واجب بدنی از ترکه داده نمیشود بلکه اگر ولیّ دارد
او باید بعمل آورد بشخصه و یا نایب بگیرد از نماز و روزه که از او فوت شده باشد لعذری بلکه
مطلقا علی الاحوط **مسئله** بدانکه موصی میتواند وصیّت بنماید بچیزیکه باعث حرمان
بعضی از ورثه بشود از ارث کلّاً ام بعضاً مثل آنکه وصیّت بنماید با عیان منقوله که اعیان
غیر منقوله بجهة وارثش بماند و حال آنکه این وصیّت موجب حرمان زوجه است کلّاً ام بعضاً
یا آنکه ثلث خود را در اعیان حبوه قرار دهد که موجب حرمان ولد اکبر بشود از حبوه و
امّا وصیّ پس در وصیّت مطلقه میتواند اخراج ثلث را از خصوص منقولات یا از اعیان
حبوه بنماید بلکه باید بالنسبه توزیع نماید و هم دین و مؤنه تجهیز را علی الاحوط **مسئله**
متولّی از برای اخراج این مصارف چهارگانه که گفته شد اگر وصیّ مطلق داشته باشد
او خواهد بود و هم چنین اگر وصیّ در امور معیّنه داشته باشد نسبت بان امور و امّا در
غیر آن امور و هم چنین در موردیکه ابداً وصیّ نداشته باشد متولّی اخراج ورثه خواهند بود
بر فرض حضور و کبر و رشدشان و اگر همه ورثه صغیر یا سفیه یا غائب باشند این امور راجع
خواهد بود بعدول المؤمنین[٧] و اگر بعضی از ورثه کبیر و رشید و حاضر بوده باشند و بعضی
دیگر صغیر یا سفیه یا غائب بوده باشند بکبیر و رشید و حاضر و ولیّ صغیر و سفیه و غائب
امر راجع خواهد بود **مبحث** از اصناف حبوه پدر است که حق پسر است که وقت موت پدر
پسری بزرگتر از آن نباشد و اگر میّت دو پسر داشته باشد از دو عیال بیک سنّ اعیان
حبوه را بین آن دو پسر باید بالسّویه قسمت نمود **مسئله** مراد بحبوه که از مال پدر
باید مجاناً با کبر ذکور از اولاد داده شود چهار چیز است لباس مستعمل پدر است هر قدر

[٧] بحاکم شرع و مادون از قبل او و اگر ممکن نباشد راجع خواهد بود منه

که باشد نه اینکه دوخته لکن هنوز نپوشیده یا بعنوان تجارت و کاسبی کردن پوشیده باشد
و قرآن است و انگشتر و شمشیر و در صورت تعدد این سه هر کدام انسب بشأن میت بیشتر باشد
از حبوه میبرد و با تساوی در نسبت احتیاط بصلح و تراضی ترک نشود و بعضی از علماء اعلام
از حبوه شمرده اند کتب هر چه باشد و سلاح و رحل و راحله میت را و در صورت تعدد این
حکم انگشتر را خواهد داشت و احتیاط بمراعات فرمایش این بعض ترک نشود و اگر عین حبوه
یا بعضی از آنها در ترکه نباشد قیمت آنها حبوه داده نمیشود **مسئله** معتبر است در حبوه
بردن پسر بزرگ آنکه حبوه بعضی از ترکه میت باشد نه آنکه ترکه منحصر باشد بعین حبوه
علی الاحوط و اما بلوغ پسر و انفصالش حیاً در وقت موت پدر شرط نیست علی الاقوی بلکه
حبوه حمل را جدا میگذارند مثل ارثش تا حین انفصال و اما در اشتراط عقل و رشد پسر
تامل است و طریق احتیاط واضح است **مسئله** هرگاه تجهیز میت و دین او مزاحمت داشته
باشد با اصل حبوه بردن باینکه غیر حبوه بجهة تجهیزش کفایت نکند و یا دینش مستغرق باشد
مثلاً پس تجهیز و اداء دینش مقدم است بر حبوه بردن بلی پسر بزرگ میتواند تجهیز و اداء
دیون پدرش را از مال خود مجاناً نماید و حبوه اش را هم ببرد و اگر تجهیز و دیون میت مزاحمت
با حبوه ندارد از حبوه چیزی کسر داده نمیشود اگرچه احوط آنست که اگر ذکور بالنسبه از حبوه هم
سهم بدهد **مسئله** هرگاه وصیت نماید بعضی از اعیان ترکه چه اعیان حبوه باشد
یا غیر حبوه یا هر دو پس اگر متعلق وصیت بمقدار ثلث از ترکه باشد یا کمتر باید بوصیت
عمل نمود مقدم بر حبوه در صورت مزاحمت و در عوض حبوه چیزی به پسر بزرگ داده نمیشود
و اگر متعلق وصیت زیادتر از ثلث است پس در صورت عدم مزاحمت با حبوه در آن
مقدار زائد اجازه همه ورثه لازم است و پسر بزرگ هم حبوه را میبرد و در صورت مزاحمت
با حبوه در ما زاد از ثلث نسبت بحبوه اجازه پسر بزرگ لازم است و در ما زاد نسبت
بغیر حبوه اجازه همه ورثه لازم است و تشخیص مقدار زیاده از هر یک معلوم است مثل آنکه

(۱) در صورت تعدد مطلقا احتیاط ترک نشود مهما امکن و همچنین است احتیاط در کتب و سلاح و رحل و راحله
ع
دامت برکاته و دام ظله العالی

(۲) ظاهراً شرط نباشد ولی مهما امکن اگر با سائر ورثه مصالحه نماید احتیاط خوبی است
ع

(۳) ظاهر عدم اشتراط است ولی احتیاط حسن است
ع

(۴) این احتیاط ترک نشود
عبد الکریم

میّت وصیّت نماید بانکشتر و منزلش و قیمت این دو باندازهٔ نصف از ترکه باشد پس مجموع
متعلّق وصیّت سه سدس ترکه است باید یک ثلث از انکشتر را پسر بزرک اجازه نماید و
یک ثلث از منزل را همهٔ ورثه و امّا نسبت بدو ثلث از انکشتر و از منزل که مطابق با ثلث از
ترکهٔ میّت است وصیّتش ممضی است وهکذا **مسئلهٔ** هرکاه وصیّت نماید میّت بمقدار
معلومی مثل انکه بکوید صد تومان مخارج تعزیه داری من نمایید یا بمقدار مشاعی
مثل نصف یا ثلث یا ربع مال مرا خرج خودم بکنید در این دو فرض وصیّت فی الجمله
مزاحم با حبوه خواهد بود پس اکر ان مقدار باندازهٔ ثلث یا کمتر از ثلث ترکه است باید بوصیّت
عمل بشود و از حبوه پسر بزرک بهمان اندازه کسر داده میشود اکر ثلث است ثلث و اکر ربع است
ربع وهکذا و اکر ان مقدار زیاده بر ثلث ترکه است مثل انکه وصیّت بصد تومان کرده و تمام
دارائی میّت دویست تومان است یا انکه وصیّت بنصف ترکه خود کرده باشد پس باندازهٔ
ثلث از حبوه و غیر حبوه بوصیّت عمل میشود و در ما زاد نسبت بحبوه از پسر بزرک باید اجازه
کرفت و نسبت بغیر حبوه از همه ورثه **ششم** از اصناف بعد از اخراج مصارف سابقه
ارث است چنانچه مفصّلاً ذکر خواهد شد انشاء الله تعالی

فصل دوّم

در بیان مقتضی و موانع ارث است

امّا مقتضی ان دو امر است
اوّل نسبت دوّم سبب امّا انساب میّت سه طبقه هستند مرتّباً اوّل خصوص ابوین و اولاد
چه بلاواسطه و چه مع الواسطه بتقدیم الاقرب فالاقرب دوّم جدّ و جدّه و اخوه و اخوات و
اولاد اخوه و اخوات چه بلاواسطه و چه مع الواسطه بتقدیم الاقرب فالاقرب سوّم عمومه و
عمّات و خئوله و خالات و اولاد انها ایضاً بتقدیم الاقرب فالاقرب چه بلاواسطه چه مع
الواسطه **و امّا اسباب** چهار مرتبه دارند اوّل زوجیّت دوّم ولاء عتق سوّم ولاء ضمان
جریره چهارم ولاء امامت که این اسباب هم بغیر زوجیّت مرتّب اند و امّا زوجیّت پس با جمیع
طبقات انساب و مراتب اسباب بغیر ولاء امامت ارث میبرند و شراکت دارند و امّا با ولاء

اما مت زوجه شراکت ندارد واما زوج تمام را وارث است در صورت انحصار وارث باو وحضرت
امام زمان ارواح العالمین له الفداء پس معلوم شد که شش مرتبه از وراث مرتبند که با
وجود یکنفر از مرتبه مقدمه مراتب مؤخره ارث نخواهد برد سه مرتبه از انسابند و سه مرتبه
از اسبابست واما یکمرتبه از اسباب که مرتبه زوجیت باشد تفصیلش گفته شد که زوجه با همه
شش مرتبه شراکت میکند واما زوج پس با پنجمرتبه شراکت میکند واما با مرتبه ششم که
امامت باشد شراکت ندارد **واما** موانع ارث بر دو نوع اند بعضی مانعند از اصل ارث
وبعضی مانعند از بعض ارث نوع اول امور یکه مانع اند از اصل ارث وانها ده امرند
اول کفر است که اگر میت مسلمان باشد یا مرتد چه فطری وچه ملی وارث او منحصر خواهد بود
بمسلم ولو ضامن جریره باشد وابدا کافر وارث او نخواهد بود لکن با ملاحظه طبقات
ومراتب مرتبه چنانچه ترتیبش گفته شد واگر در هیچ طبقه و مرتبه وارث مسلمانی نداشته
باشد بغیر زوج وحضرت امام ارواح العالمین له الفداء تمام ترکه حق زوج خواهد بود
منفردا واگر وارث مسلم منحصر باشد بزوجه وحضرت امام علیه السلام پس ربع از ترکه از
انچه میراث می برد حق زوجه است وبقیه حق امام زمان ع واگر زوج یا زوجه مسلم هم ندارد
وارث منحصر خواهد بود بامام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف واگر میت کافر اصلی بوده باشد
پس اگر وارث مسلمی دارد ولو ضامن جریره او وارث خواهد بود منفردا در غیر زوجه واما
در زوجه پس او ابدا وارث بالانفراد نخواهد بود بلکه بفرض اختصاص بزوجه او ربع
میبرد وبقیه حق امام ع خواهد بود واگر وارث مسلمی در هیچ طبقه و مرتبه ندارد حتی زوجه
ارثش بوارث کافرش میرسد واگر وارث کافر هم ندارد تمام ترکه اش مال امام زمان ع
خواهد بود **مسئله** بدانکه هرگاه احدی از ابوین یا اجداد یا جدات طفل در حال انعقاد
نطفه ان طفل یا حال ولادتش حیوة داشته باشد ومسلم یا مسلمه باشند ان طفل محکوم
باسلام خواهد بود تبعا ووارث خواهد بود ولو بعد از حکم باسلام ان احد الابوین یا جد وجده

فصل دویم در موانع

مرتد شوند و در صورتیکه شرعاً حکم شد باسلام طفل هرگاه بعد از کبارت و بلوغ امتناع
از اسلام نماید انوقت مرتد فطری خواهد بود و هرگاه در حال انعقاد نطفه یا حال ولادت
هیچیک از ابوینش مسلمان نباشد و لکن خود ان طفل بعد از بلوغ اظهار اسلام نماید
و بعد از اظهار اسلام کافر بشود انوقت مرتد ملی خواهد بود و اگر در حال انعقاد نطفه
یا حال ولادت هیچیک از ابوینش مسلمان نباشد و بعد از بلوغ خود ان طفل هم اظهار اسلام
ننماید انوقت کافر اصلی خواهد بود **دویم** از موانع قتل است بغیر حق که اگر وارث مورث
خود را ظلماً و عمداً بقتل برساند مباشرةً او تسبیباً بقسمیکه قتل منتسب باو بشود و لو بانکه
وارث در حق مورث شهادت ناحقی بدهد که موجب قتل او بشود انوقت وارث از ان مورث
ارث نمیبرد و اگر قتل مباشرةً او تسبیباً بحق بوده مطلقا ارث میبرد و اگر قتل بخطا و جهالت
یا شبه عمد بوده باشد انوقت قاتل از خصوص دیه ارث نمیبرد و اما از سایر ترکه ارث میبرد
و دیه را باید بسایر ورثه داد بتقدیم الاقرب فالاقرب و فرقی نیست در ممانعت قتل بین انکه
قاتل متعدد باشد یا متحد و بر فرض تعدد همه قاتلین وارث باشند یا بعضی دون بعضی و ایضاً
فرقی نیست در عمد بین قتل مباشرةً او تسبیباً و اگر میت بغیر قاتل وارثی نداشته باشد
وارث ان مقتول امام ع خواهد بود و در عمد صبی و مجنون خلافست که ایا در حکم عمد است
یا خطا **مسئلة** بدانکه دیه در حکم ترکه میت خواهد بود از هر جهت حتی انکه اگر میت دینی
داشته باشد یا وصیت بثلث کرده باشد از دیه نیز دین و ثلث جدا خواهد شد اعم از انکه
دیه عوض از قصاص باشد یا در قتل خطا و شبه عمد یا انکه بعنوان صلح با قاتل و تراضی چیزی گرفته
بشود که او از بدل از دیه باشد یا انقص یا مساوی و ایضاً مغاوضه بجنس دیه باشد یا بغیر جنس
دیه و بدانکه از دیه همه وارثین فعلی میت ارث میبرند چه سببی و چه نسبی غیر قاتل و غیر اخوه و
اخوات امی و در سایرین متقرب بالام از قبیل خئوله و جدوده امی اشکالست پس احتیاط
ترک نشود **سوم** از موانع رقیت است چه در مورث و چه در وارث پس هرگاه مورث

(۱) ظاهراً حکم عمد ندارد والله العالم ع مد ظله

(۲) هر چند بحسب ظاهر غیر از اخوه و اخوات امی باقی دیگر از متقربین بام ارث میبرند ع مد ظله

رق باشد ترکه او از مال مولای او خواهد بود و هرگاه وارث رق باشد پس اگر میت وارث
آزادی نداشته باشد از یکی از طبقات ارحام ارث باو میدهند و لو دور باشد و بوارث رق
ارث نمیدهند و لو پسرش باشد و در غیر ارحام مثل زوجیت و معتق و ضامن جریره اشکال
است و احتیاط ترک نشود و اگر وارث حری در هیچ مرتبه از مراتب انساب و اسباب نداشته باشد
ولکن وارث رق از ارحام دارد و ترکه میت هم وفا بقیمت او میکند از ترکه میت باید او را
بخرند و آزاد نمایند چه متحد و چه متعدد بتقدیم الاقرب فالاقرب اما در غیر ارحام محل
اشکال است و علی ای حال بعد از خریدن و آزاد نمودن بقیه ترکه را بوارثیت باو میدهند
و مولای آن وارث رق نمیتواند امتناع نماید از فروختن یا طلب نماید زیاده بر ثمن المثل
را و اگر وارث رقی هم در هیچ طبقه و مرتبه ندارد وارث او حضرت امام زمان ع خواهد بود
و اگر وارث رق یکنفر است و ترکه وفا بقیمت او نمیکند بهر مقداری که وافی است بخرند و
لو بعض از آن یک عبد باشد و اگر وارث رق متعدد و ترکه وافی بقیمت همه آنها نباشد
پس مقدم بدارند خریدن تمام بعض از ورثه را بر خریدن بعض از تمام ورثه و در تعیین آن
بعض محتمل است رجوع شود بقرعه و فرقی نیست در آنچه گفته شد بین آنکه مورث یا
وارث مملوک خالص باشد یا مدبر یا ام ولد یا مکاتبیکه اداء ننموده باشد جزئی از مال الکتابة
را **مسئله** هرگاه شخص حری متقرب شود بمیت بتوسط عبدی یا غیر قاتل متقرب شود
بمیت بتوسط قاتل یا مسلمی متقرب شود بمیت بتوسط کافری او وارث خواهد بود اگر
وارث بی مانعی اقرب از او بمیت نباشد **مسئله** هرگاه وارث قریبیکه رق یا کافر بود
بعد از فوت مورث آزاد و مسلمان بشود پس اگر وارث بعید غیر حضرت امام زمان
سلام الله علیه بوده باشد و متحد بوده باشد یا متعدد باشد ولکن حریت و اسلام وارث
قریب بعد از قسمت جمیع ترکه بوده باشد آن رق یا کافر وارث نخواهد بود و اگر وارث
بعید امام زمان ع بوده و حریت و اسلام وارث قبل از انتقال ترکه باشد به بیت

ع ۱ —
اقوی این است که با نبودن وارث آزاد از ارحام و وجود وارث رق از آنها و کفایت ترکه بثمن او وارث قریب نسبی رق خریده می شود آن وارث رق از ارحام از ترکه میت و آزاد می شوند هر چند وارث حر از سببی موجود باشد
ع مدظله العالی

ع ۲ —
اقوی عدم خریدن آنها میباشد از ترکه میت
ع مدظله العالی

ع ۳ —
اظهر عدم خریدن بعض میباشد در صورت عدم وفاء ترکه بثمن مجموع بلکه در این فرض لاحق ترکه راجع به حضرت امام زمان ارواحنا فداه میباشد
ع مدظله العالی

فصل دوم در موانع

المآل اشکالی نیست که ترکه حق آن وارث خواهد بود و اگر وارث بعید متعدد بوده
و این حریت و اسلام وارث قریب قبل از قسمت بوده باشد آن وقت وارث قریب وارث
خواهد بود بالانفراد اگر مقدم باشد بر سایر ورثه در طبقه و درجه و بالمشارکه اگر
مساوی باشد فی الدرجه والطبقه فی جمیع الترکه اگر ابداً قسمتی نشده و فی البعض الباقی
اگر بعضی قسمت شده دون بعض دیگر اگر چه احتیاطاً بصلح در آن مقدار قسمت شده سزاوار
نیست که ترک شود **مسئله** هرگاه بعض وارث مثل نصف آن مثلاً آزاد است و
نصف دیگر او رق بمقدار آنچه آزاد است ارث میبرد **چهارم** از موانع حمل است
که حمل ارث نمیبرد مگر با انفصالش حیاً و لو آنکه وقت موت مورث زنده باشد و
لکن از برای او نصیب دو پسر جدا میکنند احتیاطاً **پنجم** از موانع تولد اولاد است
از زنا که بین الطفل و بین ابوین و منتسبین با بوین توارثی نیست اگر از ابوین هر دو
زنا باشد و اگر از احدهما زنا باشد دون دیگری آن وقت بین الطفل و بین زانی و
منتسبین بزانی توارثی نخواهد بود و اما بین الطفل و بین اولادش و زوج یا زوجه
اش و بین جد لا ابوین که از او زنا نباشد توارث خواهد بود **مسئله** بدانکه
هرگاه طفل متولد از وطی بشبهه بشود بین الطفل و اولادش و بین الشخص مشتبه و
اقاربش چه پدر و چه مادر هر دو یا احدهما توارث خواهد بود و همچنین اگر ولد از وطی
بحرام حاصل شده باشد از قبیل ولد الحیض و موطوئة الاثم در رمضان و امثال اینها
بین او و بین ابوین و منتسبین بآنها توارث خواهد بود چون در این موارد وطی
حرام است نه آنکه زوجه از زوجیت خارج شده باشد و اجنبیه بوده باشد و هکذا
در کسانیکه بمذهب آنها وطی و نکاح غیر مشروع را مشروع میدانند یا نکاح محرمات را
جائز میدانند مثل مجوس اگر بوطی ایشان از روی نکاح فاسد شان نسبی حاصل
شود پس بآن نسب فاسد توارث خواهد بود چنانچه بنسب صحیح توارث میباشد

مسـ ١
ارث بردن وارث کافر حال موت مورث که مسلم شده باشد بعد از شروع در قسمت محل اشکال است
عبد الکریم دامت برکاته

لکن بشرط انکه بطریقه و شریعت خود حلال نموده باشند مقاربت را نه انکه بمذهب خود
زنا کرده باشند **ششم** از موانع لعان است که بین فرزندیکه بسبب انکار او
لعان واقع شده و بین پدر و اقارب پدر توارثی نخواهد بود واما بین ان فرزند و
بین مادر و اقارب مادر توارث ثابت است و اگر بعضی از اقارب ابوینی باشند و بعضی
امی اینها همه بالسویه ارث میبرند ذکورا و اناثا چون انتساب ابی بلعان باطل شد و
همه بانتساب امی ارث میبرند **مسئله** اگر پدر بعد از لعان اعتراف نماید بفرزندی
ان طفل ارث میبرد ان پدر نه از اقارب پدر و نه ان پدر و اقاربش از ان ولد چنانچه در
جمیع موارد ثبوت نسب باقرار ثبوت در حق مقر است نه در حق مقر له و نه در حق اقارب و
انساب این دو مگر انکه ان مقر له و ان انساب هم تصدیق نمایند پدر را **مسئله** چنانچه
نسب باقرار ثابت میشود همچنین باستفاضه و بفراش هم ثابت میشود انوقت بین ان ولد و بین
والد و والده و انساب ایشان توارث خواهد بود **هفتم** از موانع هرگاه زوج در حال
مرض عقد نماید زنی را و قبل از دخول زوج بهمان مرض از دنیا برود انوقت ان
زوجه از زوج خود ارث نمیبرد و استحقاق مهریه هم اصلا ندارد و هرگاه زوج از ان
مرض خوب بشود بعد از دنیا برود و یا خوب نشود و لکن بمرضی غیر ان مرض از دنیا برود و
یا بحرق و غرق و هدم از دنیا برود یا زوج صحیح بود که عقد نمود یا مریض بود لکن بعد
المقاربه از دنیا برود انوقت زوجه از ان زوج ارث میبرد چنانچه هرگاه زوجه مریضه
باشد و او را عقد نماید پس هر یک مقدم از دنیا برود ان دیگری از او ارث میبرد
مطلقا **هشتم** از موانع ارث انستکه دو نفر یا زیاده که بین انها توارث باشد
بیک ان بمیرند که معلوم نباشد تقارن موتشان مطلقا بین انها وراثتی نخواهد
بود بلکه ارث هر یک بوارث حی او میرسد اعم از انکه موتشان حتف الانف باشد
یا بقتل باشد یا بسم یا بگزنده یا بسوختن یا بعفونت هوا و بخارات و زغال شدن

هرچند اقارب اقرار
کنند بکذب بطلان
علی الظاهر والله العالم
عبد الکریم
ملطله

یا از بلندی افتادن یا بنائی بر سرشان خراب شدن یا بسیل و بغرق شدن و امثال اینها و ایضاً
اعم از آنکه احدهما بسببی بمیرد و دیگری بسبب دیگر یا هر دو بیکسبب بمیرند **مسئله**
هرگاه دو نفر یا زیاده که بینشان توارث باشد بیکی از اسباب سابقه بمیرند و معلوم
نباشد موتشان مقدم و مؤخر بوده یا مقارن بوده یا معلوم باشد که یک آن نبوده
بلکه تقدم و تاخر داشته اما معلوم نباشد مقدم کدام بوده و مؤخر کدام پس هرگاه
علم بتاریخ فوت احدهما المعین بوده باشد در این صورت حکم میشود بتاخر فوت
مجهول التاریخ و وارث بودن او از معلوم التاریخ دون عکس چه در غرقی و مهدوم علیه
وچه در غیر این دو و ایضاً اعم از آنکه یکی بسببی مرده باشد و دیگری بسبب دیگر
یا هر دو بیک سبب مرده باشند و هرگاه در فرض مسئله علم بتاریخ فوت احدهما المعین
هم نباشد پس در غرقی و مهدوم علیه حکم میشود بتوارث و در غیر این دو محتمل است
عدم توارث و محتمل است رجوع بقرعه و احوط تصالح و تراضی است **و بدانکه** در حکم
غرقی است غرق شدن در آب مضاف و در مایعات و فرو رفتن در گل و بالوعه و نحو
اینها و در حکم مهدوم علیه است انهدام کوه و انکسار شاخه درخت و وقوع جبه فحا
موئی بر سر انسان **مسئله** کیفیت وارثیت از دو طرف باین نحو است که فرض
میشود حیوة هر یک بعد از فوت دیگری و از ترکه حال الفوت آن دیگری با وارث
لکن از غیر آن مالیکه از دیگری ارث برده و اما در خصوص مالیکه از دیگری ارث برده
توارثی نیست و ارث هر یک از توارث حی و میت مثلاً پدر و پسری در زیر هوار تلف
شده اند و معلوم است موتشان مقارن یکدیگر نبوده و علم بتاریخ فوت احدهما
المعین هم نیست که در اینصورت قطعاً بینشان توارث خواهد بود و ترکه پدر هزار
تومان بوده و ترکه پسر ششصد تومان و وارث پدر مهدوم علیه منحصر بود بهمین
پسر و یک دختر و وارث پسر مهدوم علیه منحصر بود بهمین پدر و یک پسر از

ع ۱
بعید نیست که در غرقی و مهدوم علیه در این صورت هم حکم بتوارث بشود
عبد الکریم مدظله

ع ۲
محل اشکال است
ع
دامت برکاته

هذا

هزار تومان ترکه شخص پدر ششصد و شصت و شش تومان و خورده حق پسر است که وارث پسر مهدوم علیه است و سیصد و سی و سه تومان و سه قران و خورده حق یک دختر است که پدر و برادرش مهدوم علیه شده اند و از ششصد تومان ترکه شخص پسر یکه مهدوم علیه است پنج صد تومان حق پسر او است و صد تومان حق دختر یکه وارث پدر است مسئله شرط است در توارث از طرفین دو امر اول عدم حاجب و مانع از برای هر یک از ارث بردن از دیگری بهیچ نحوی از انحاء موانع سابقه و لاحقه دوم مال داشتن هر دو و اگر یکی از این دو شرط مفقود شود از هر دو بین این دو توارث نخواهد بود و اگر مفقود شود از یکی دون دیگری باینکه یکی مالدار بود دون دیگری یا عدم مانع یا یکی مانع دار بود دون دیگری ارث مالدار و مانع دار را بدیگری میدهند دون عکس **نهم** از موانع وجود مرتبه مقدمه از وراث است که با وجود ان بدون مانع مرتبه مؤخره ارث نمیبرند چون از برای وراث شش مرتبه است مرتب اول ابوین و اولاد و ان نزلوا دوم جد و جده و ان علوا و اخوه و اخوات و اولاد انها و ان نزلوا سوم عمو و عمه و خالو و خاله و ان علوا و اولاد ایشان و ان نزلوا چهارم ولاء عتق پنجم ولاء ضمان جریره ششم ولاء امامت و اما زوج و زوجه با جمیع مراتب شش گانه ارث میبرند بغیر زوج که با ولاء امامت شریک نخواهد گردید بلکه با انحصار وارث از طبقات انساب و اسباب بزوج و حضرت امام زمان ارواح العالمین له الفداء تمام ترکه را زوج ارث میبرد بتفصیلیکه سابقا ذکر شد و انشاء الله تعالی بعد هم ذکر خواهد شد **دهم** از موانع وجود درجه مقدم است از هر صنفی که با وجود ان درجه مؤخره از همان صنف ارث نمیبرد ولکن این درجه مقدم از صنفی مانع درجات مؤخره از صنف دیگر نیستند و ما ذکر میکنیم درجات این طبقات مذکوره را در ضمن چند مسئله **مسئله اولی** از برای طبقه اولی که مقدم اند بر جمیع طبقات وراث دو صنف است صنف اول یک درجه است که ابوین میت باشد و این

فصل اول تتمهٔ موانع

صنف درجاتی ندارد صنف دوم اولاد میت اند و از برای انها درجاتی است مرتب مثلاً
اولاد بلا واسطه درجه مقدم اند که با وجود یکنفر از انها اولاد بواسطه ارث نمیبرند
وهم چنین اولاد بیک واسطه مقدم اند بر اولاد بدو واسطه و هکذا پس معلوم شد
که با وجود ابوین میت اولاد بدو واسطه ارث میبرند بشرط نبودن اولادی اقرب از انها
درجة **مسئلهٔ ثانیه** از برای طبقهٔ دوم نیز دو صنف است صنف اول جد و جده
میت است و ان علوا و از برای انها درجاتی است مرتبه مثلا جد و جده بلا واسطه میت مقدم
اند بر جد و جدهٔ ابوین میت و با نبودن جد و جده بلا واسطه جد و جده ابوین میت مقدم اند
بر جد و جده جد و جده میت و هکذا صنف دوم اخوه و اخوات میت است و اولاد انها و ان
نزلوا و از برای انها نیز درجاتی است مرتب مثلاً اخوه و اخوات ابوینی میت درجه اش
مقدم است بر اخوه و اخوات ابی پس با وجود یکنفر از اخوه و اخوات ابوینی اخوه و اخوات
ابی فقط ارث نمیبرد و اما از اخوه و اخوات امی فقط مقدم نیستند یعنی اخوه و اخوات
امی فقط هم با اخوه و اخوات ابوینی ارث میبرند وهم با اخوه و اخوات ابی فقط با نبودن
ابوینی و هم چنین مطلق اخوه و اخوات چه ابوینی یا ابی فقط یا امی فقط درجه شان
مقدم است بر اولاد اخوه و اولاد اخوات پس با وجود یکنفر اخوه و اخوات ولو ابی فقط باشد
یا امی فقط اولاد اخوه و اولاد اخوات ولو ابوینی باشد ارث نمیبرند وهم چنین اولاد بلا
واسطه اخوه و اخوات ابوینی درجه اش مقدم است بر اولاد بلا واسطهٔ اخوه و اخوات ابی
تنها و اما بر اولاد بلا واسطه اخوه و اخوات امی فقط مقدم نیستند پس با وجود یکنفر از اولاد اخوه
و اخوات ابوینی ولو اناث از اناث باشد اولاد اخوه و اخوات ابی فقط ارث نمیبرند ولو
ذکور از ذکور باشند و اما اولاد اخوه و اخوات امی فقط هم با اولاد اخوه و اخوات ابوینی
ارث میبرد وهم با اولاد اخوه و اخوات ابی فقط و هم چنین اولاد بلا واسطه اخوه و اخوات میت
ولو اناث از اناث ابی فقط یا امی فقط درجه شان مقدم است بر اولاد بیک واسطه ولو ذکور

از ذکور

از ذکور از اخوه ابوینی باشد وهکذا ومعلوم شد که با وجود یک نفر از جد وجده بلا واسطه جد وجدهٔ
بواسطه ارث نمیبرد واما اولاد اخوه ولو بده واسطه ارث میبرند بشرط آنکه احدی از درجات
مقدمه از همین صنف اخوه واولادشان یافت نشود وهمچنین معلوم شد که با وجود یک نفر
از اخوهٔ میت ولو ابی فقط یا امی فقط باشد درجات موخره از همین صنف اخوه واولادشان
ارث نمیبرند واما درجات موخره از صنف جد وجده ارث میبرند بشرط عدم وجود درجهٔ مقدمه
از صنف جد وجده مسئلهٔ ثالثه از برای طبقهٔ سوم یک صنف است واز برای همین
یک صنف درجاتی است که با وجود درجهٔ مقدم درجهٔ موخر ارث نمیبرند مثلا عم وعمهٔ ابوینی
نسبت بعم وعمهٔ ابی فقط مقدم اند نه نسبت بعم وعمهٔ امی فقط که آنها هم با ابوینی ارث میبرند
وهم با ابی فقط وهمچنین خال وخالهٔ ابوینی نسبت بخال وخالهٔ ابی فقط در درجه مقدم اند
دون امی فقط که امی فقط هم با خال وخالهٔ ابوینی ارث میبرد وهم با خال وخالهٔ ابی فقط
بلی با بودن خال وخالهٔ ابوینی عم وعمهٔ ابی فقط ارث میبرند بشرط نبودن عم وعمهٔ ابوینی
وهمچنین با بودن عم وعمهٔ ابوینی خال وخالهٔ ابی فقط ارث میبرند بشرط نبودن خال
وخالهٔ ابوینی واز این جهت عم وعمه با خال وخاله هر دو صنف میباشند وهکذا درجهٔ
عم وعمه وخال وخاله مطلقا مقدم است بر درجهٔ اولادشان پس اگر میت یک عمهٔ ابی ویا امی
فقط داشته باشد یا یک خالهٔ ابی یا امی فقط داشته باشد ویک پسر عمو ویک پسر خالوی
ابوینی تمام ارث بعمه یا بخاله میرسد وبه پسر عمو وپسر خالو ابدا ارث داده نمیشود وهمچنین
درجهٔ اولاد بلا واسطه عمومه وخئوله مطلقا مقدم است بر درجهٔ اولاد با یک واسطه
عمومه وخئوله مثل آنکه میت یک پسر خاله دارد ویک نوادهٔ عمو که تمام ارث به پسر خاله میرسد
وبه نوادهٔ عمو ابدا ارث داده نمیشود وهکذا درجهٔ عم وعمه وخال وخالهٔ میت واولاد
آنها مطلقا مقدم است بر درجهٔ عم وعمه وخال وخالهٔ ابوین میت پس اگر میت نبیرهٔ
خاله دارد وعموی پدر تمام ارث به نبیرهٔ خاله میرسد وبعموی پدر میت ارث داده

فصل دوم در موانع

نمیشود وهمچنین درجهٔ عمو وعمه وخالو وخاله ابوین میت مطلقا مقدم است بر درجه
عمو وعمه وخالو وخاله جد وجده میت وهکذا **مسئلة** بدانکه این قاعدهٔ کلیه در همه
جا مطرد است مگر در صورتیکه وارث در طبقه سوم منحصر باشد بعموی ابی فقط چه
متحد وچه متعدد که ابدا نه عموی ابوینی دارد ونه عموی امی ونه عمه مطلقا ونه خال وخاله مطلقا
واز درجه بعد هم ابن عم ابوینی دارد چه متحد وچه متعدد وچه اولاد عم ابی فقط یا امی
فقط هم باشد یا نباشد وچه اولاد خال وخاله هم مطلقا باشد یا نباشد وچه بنت عم ابوینی
هم باشد یا نباشد در این صورت ابن عم ابوینی چه متحد وچه متعدد بجای عم ابی فقط یا امی
ارث میبرد وعم ابی فقط ارث نمیبرد اصلا وهمچنین اولاد عم ابی فقط یا امی فقط واولاد
خال وخاله مطلقا ودختران عمو وعمه ابوینی ارث نمیبرند وفرقی نیست در این حکم بین آنکه
احد الزوجین باشند یا نه بلی اگر با عم ابی عمه ابی هم باشد یا خال وخاله هم مطلقا باشد
به ابن عم ابوینی ارث داده نمیشود اگرچه احتیاط بصلح اولی است چنانچه در صورتیکه
عمه ابی فقط باشد با ابن عم ابوینی احتیاط بصلح مطلوبست واین مسئله باجماع از تحت قاعده
کلیه خارج شده پس معلوم شد که اگر عموی ابوینی یا امی فقط باشد مطلقا یا خال وخاله
باشد مطلقا یا عموی ابی فقط باشد یا عمه یا با خال وخاله اولاد عمو وعمه واولاد خالو وخاله
مطلقا محروم از ارث خواهند بود **نوع دوم** در امور یکه مانعند از بعض ارث نه از
کل وآنها هشت امرند **اول** منع نمودن قتل خطا وشبه عمد قاتل را از ارث بردن از
خصوص دیه واما از سائر ترکه میت ارث میبرد چنانچه گفته شد **دوم** منع نمودن
پسریکه اکبر از او نیست چه اولاد ذکورش منحصر باو باشد یا اگر ذکور باشد باقی ورثه را
از ارث بردن از خصوص حبوه چنانکه گفته شد **سوم** منع نمودن اولاد مطلقا چه ذکور
وچه اناث وچه بلا واسطه وچه مع الواسطه وچه متحد وچه متعدد احد الزوجین را
از ارث بردن نصیب اعلی را که نصف وربع باشد **چهارم** منع نمودن مطلق وارث

چه وارث نسبی یا وارث سببی و چه ذکور یا اناث و چه متحد یا متعدد احد الزوجین را از
ارث بردن ما زاد بر فریضه شان که عبارت از نصف یا ربع یا ثمن باشد هر چند وارث
فریضه بر باشد و ترکه میت از فریضه زیاده بوده باشد مثل آنکه وارث میت منحصر باشد
باحد الزوجین و بنت واحده پس ثلث زیاده از سهم زوج و بنت واحده و سه ثمن
زیاده از سهم زوجه و بنت واحده به بنت رد میشود نه بزوج و زوجه بلی در صورتیکه وارث
منحصر باشد بزوج و حضرت امام زمان ع پس نصف دیگر بخود زوج رد میشود بخلاف
آنکه وارث منحصر باشد بزوجه و حضرت امام ع پس ربع بزوجه داده میشود و سه ربع دیگر
حق آن بزرگوار ارواح العالمین له الفداء میباشد **پنجم** منع نمودن نقص ترکه از
سهام مفروضه بنت واحده یا اخت واحده ابوینی یا ابی را از فریضه اش که نصف ترکه
بوده باشد و منع نمودن بنات متعدده و اخوات متعدده ابوینی یا ابی را از فریضه شان
که دو ثلث ترکه بوده باشد مثل آنکه وارث میت بنت واحده یا بنات متعدده است
و ابوین و زوج یا آنکه وارث میت اخت واحده یا اخوات متعدده ابوینی یا ابی است و اخ
واحد امی و زوج پس نقص نیم سدس در فرض اول و نقص یک سدس و نیم در فرض دوم و
نقص یک سدس در فرض سوم و نقص دو سدس در فرض چهارم بسهم بنت واحده و بنات متعدده
و اخت واحده و اخوات متعدده ابوینی یا ابی وارد میشود چون نقص ترکه از سهام مفروضه
نمیشود مگر بدخول یکی از این چهار صنف مرقوم در وراث فعلی میت آنوقت نقص بر سهم
یکی از این چهار صنف وارد میشود دون سهام باقی وراث **ششم** منع نمودن اخت
ابوینی یا ابی مطلق اخوه امی را و همچنین منع نمودن اخوات متعدده ابوینی
یا ابی اخ یا اخت متحد امی را از آنکه رد بشود بآنها زیاده بر فریضه شان که سدس
یا ثلث ترکه بوده باشد **هفتم** منع نمودن مطلق اولاد و ان نزلوا ابوین را
از بردن ما زاد بر سدس فریضه نه رد ابرا اگر وارث میت منحصر باشد باحد الابوین

او کلهما و بنت واحده یا منحصر باشد با حد الابوین و بنات متعدده پس ثلث زیاد آمده در
صورت اول رد میشود با حد الابوین و بنت واحده ارباعاً و سدس زیاد آمده در صورت دوم
و سوم رد میشود اخماساً **هشتم** منع نمودن اخوه و اخوات است نه اولاد اخوه و اخوات
مادر را از انکه زیاده بر سدس ببرد فریضةً و ردّاً بچند شرط اول انکه این اخوه لا اقل دو برادر
باشند یا چهار خواهر یا یک برادر و دو خواهر دوم انکه این اخوه حاجبین در دنیا باشند
حیّاً حین وفات مورث نه اینکه در حمل باشند یا مرده باشند سوم انکه این اخوه حاجبین
یا مِن ابوینی باشند یا ابی فقط چهارم انکه پدر میت حیوة داشته باشد حین موت مورث
پنجم انکه در اخوه حاجبین و در پدر مانعی نباشد از ارث بردن از قبیل کفر و رقیت و تولد
اخوه حاجبین از زنا و قاتلیت پدر مورث را و هر گاه اخوه حاجبین قاتل مورث باشند اشکال است
پس ترک احتیاط نشود ششم اشتراط مغایرت بین حاجب و محجوب چنانچه در وطی بشبهه و در
نکاح مجوس بتصویر میشود والله العالم

فصل سوم

در سهام و فرائض مقرره در قرآن مجید و آنها شش امر است اول

نصف ترکه است و آن سهم سه طائفه است اول سهم زوج است با اولاد غیر ممنوع از ارث نداشتن
زوجه مطلقاً چه بلا واسطه و چه مع الواسطه و چه از همین زوج یا از زوج دیگر چه متحد
و چه متعدد چه ذکور و چه اناث **دوم** سهم بنت واحده است که با او اولاد دیگر بلا واسطه
غیر ممنوع از ارث از برای میت نباشد نه ذکور و نه اناث **سوم** سهم اخت واحده است که
ابوینی باشد یا ابیه تنها بشرط انکه با او اخوه دیگر ابوینی یا ابی غیر ممنوع من الارث نباشد
چه ذکور و چه اناث که اگر با بنت واحده ذکوری باشد ارث برادر و خواهر بالقرابه خواهد
بود للذکر ضعف الانثی و اگر با او اخت یا اخوات دیگر باشد فرضشان ثلثین است نه نصف
دوم از فرائض ربع ترکه است و آن سهم دو طائفه است **اول** سهم زوج است با
بودن اولاد غیر ممنوع الارث از برای زوجه چه ذکور و چه اناث و چه بلا واسطه یا مع الواسطه

چه از این زوج یا از زوج دیگر دویم سهم زوجه است با نبودن اولاد غیر ممنوع از
ارث از برای زوج چه ذکور و چه اناث و چه بلاواسطه یا بواسطه و چه از این زوجه یا
از زوجه دیگر و چه زوجه متحد باشد یا متعدد سوم از فرائض ثمن ترکه است و
آن سهم زوجه است در صورت بودن ولد غیر ممنوع الارث از برای زوج چه بلاواسطه
چه مع الواسطه و چه زوجه متحده باشد یا متعدده و بر فرض تعدد ربع یا ثمن را بین خود
بالسویه قسمت میکنند پس هرگاه میت هشت زوجه دائمه داشته باشد ربع یا ثمن را
بین آنها به هشت قسمت منقسم میکنند مثل آنکه زوج مریض چهار زوجه دائمه مدخوله
خود را مطلقه بطلاق رجعی یا بطلاق بائن نموده باشد و در همان حال مرض چهار زوجه
دیگر بعقد دوام تزویج نماید و مقاربت هم بکند تا یکسال بعد الطلاق بهمان مرض از
دنیا برود آنوقت ربع یا ثمن را آن هشت زوجه بین خود بالسویه قسمت میکنند بشرط آنکه
زوجات مطلقات خودشان خواهش طلاق نکرده باشند و تا حین موت زوج هم عیال
دیگری نشده باشند چهارم از فرائض ثلثین ترکه است و آن سهم دو طائفه است
اول ثلثین است فصاعدا با عدم اولاد ذکور غیر ممنوع الارث از برای میت دویم سهم
اختین فصاعدا اگر ابوینی باشند یا ابی تنها بشرط آنکه با آنها اخ غیر ممنوع الارث ابوینی اگر
آنها ابوینی باشند یا ابی اگر آنها ابی باشند نباشد و الا همه بالقرابه ارث میبرند پنجم
از فرائض ثلث ترکه است و آن نیز سهم دو طائفه است اول سهم مادر است بدو
شرط یکی آنکه میت اولاد نداشته باشد چه ذکور و چه اناث و چه مع الواسطه یا بلاواسطه
چون اولاد مانع میشود مادر را از مازاد بر سدس ترکه لکن فرضا نه ردا بشرط آنکه
آن اولاد ممنوع الارث نباشند دیگر آنکه میت اخوه متعدده نداشته باشد چون
اخوه متعدده مانع میشوند مادر را از مازاد بر سدس فرضا و ردا بشروطیکه در سابق
ذکر شد دویم سهم اخوه و اخوات متعدده امی است اعم از آنکه مذکر باشند یا مؤنث

یا مختلف که این ثلث را مطلقا بین خود بالسویه قسمت میکنند ششم از فرائض سدس
ترکه است و آن سهم طائفه است اول سهم پدر است با وجود اولاد غیر ممنوع الارث
از برای میت مطلقا دوم سهم مادر است با وجود حاجب از ثلث که اولاد و اخوه باشد
چنانچه آنفا ذکر شد سوم سهم یکنفر اخوه امی میت است چه ذکور و چه اناث بشرط
آنکه با او اخوه امی دیگری نباشد ایضا چه ذکور و چه اناث والا ثلث میبرند بتسویه
معلوم شد که سهام و فرائض مقرره در قرآن مجید از کسور تسعه نصف است و ثلث است و
ربع است و سدس است و ثمن و اما خمس و سبع و تسع و عشر از فرائض مقرره نیست و
اگر احیانا اینها داده شود یا بالقرابه است یا بالرد و ایضا معلوم شد که ورثه ایکه صاحب سهام
و فریضه اند ده صنف اند اول پدر و فریضه او با وجود اولاد داشتن میت سدس از
ترکه است و گاهی زیاده بر سدس داده میشود بپدر ردا و اگر میت اولاد نداشته باشد پدر
وارث بالقرابه خواهد بود دوم مادر و فریضه او با عدم حاجب از اولاد و اخوه
بشرائط سابقه ثلث از ترکه است و با وجود حاجب سدس از ترکه و گاهی زیاده بر ثلث
یا بر سدس بمادر داده میشود ردا سوم بنت واحده که اولاد بلاواسطه میت محض
باو نباشد و فریضه او نصف از ترکه است چهارم دو بنت و زیاده که با آنها ذکور
نباشد و فریضه آنها دو ثلث از ترکه است پنجم اخت واحده ابوینی یا ابی که
با او اخ یا اختی از صنف خودش نباشد و همچنین جد یا جده ابی هم نباشد و
فریضه او نصف از ترکه است ششم دو اخت و زیاده که ابوینی باشند یا ابی
و با آنها اخ ابوینی یا ابی نباشد و همچنین جد ابی هم نباشد و فریضه آنها دو
ثلث از ترکه است و گاهی به بنت واحده و به بنات متعدده و باخت واحده و باخوات
متعدده ابوینی یا ابی علاوه بر نصف و علاوه بر دو ثلث داده میشود و گاهی کمتر از
نصف و ثلثین داده میشود هفتم اخ یا اخت میت امی که با او اخ یا اخت امی

دیگر

دیگری و همچنین جدّهٔ امّی نباشد و فریضهٔ او سدس از ترکه است **هشتم**
اخوهٔ متعدّده امّی چه ذکور باشند همه یا اناث یا مختلف و فریضهٔ انها ثلث از ترکه
است و هرگاه با اخوهٔ امّی اخوه و اخوات ابوینی یا ابی هم نباشد بقیّه از ترکه بعد از اخراج
سهم احد الزوجین با جمیع ترکه حق انها خواهد بود و مطلقا بین خود بالسویّه قسمت میکنند
بر فرض تعدّدشان و هرگاه جدّ و جدّه امّی هم باشند باز هم مطلقا بالسویّه حق میبرند
نهم زوج و فریضهٔ او با عدم اولادی از برای زوجه چه بلا واسطه یا مع الواسطه نصف از
ترکه است و با وجود چنین اولادی از برای زوجه فریضهٔ زوج ربع از ترکه او و گاهی زوج
جمیع ترکه را میبرد فرضا و ردّا در صورت انحصار وارث باو و بحضرت امام زمان ارواح
العالمین له الفداء **دهم** زوجه و فریضهٔ او با عدم اولادی از برای زوج ربع از ترکه
است و با وجود اولاد ثمن از ترکه چه اولاد بلا واسطه باشد یا مع الواسطه و بر فرض تعدّد
زوجات این ربع یا ثمن را بین خود بالسویّه قسمت میکنند **و بدانکه** غیر این ده صنف
از باقی وراث یا بعضی از این ده صنف در غیر موارد مرقومه وارث بالقرابه میباشند
بلی هرگاه جدّ و جدّهٔ امّی کلیهما یا احدهما با منتسبین از طرف پدر بوده باشند از قبیل
اخوه و اخوات ابوینی یا ابی و از قبیل جدّ و جدّهٔ ابی حقشان ثلث از مجموع ترکه است
هرچند موجب نقص فریضهٔ وارث بالفرض بشود مثل انکه وارث میّت زوج است و
جدّ یا جدّهٔ امّی و اخت ابوینی پس زوج نصف از ترکه را میبرد و جدّ و جدّهٔ امّی چه متّحد و چه
متعدّد ثلث ترکه را و اخت واحدهٔ ابوینی با انکه فریضه اش نصف است سدس باقی
مانده از ترکه را میبرد مع ذلک ارث جدوده بالقرابت است نه بالفرض **مسئله**
بدانکه هرگاه در طبقهٔ دوم اخوه یا اخوات ابوینی با اخوه و اخوات ابی فقط جمع شوند
پس منتسبین باب فقط ارث نمیبرند و امّا منتسب بام فقط هم با منتسب باب فقط ارث میبرد
و هم با منتسب بابوین و هرگاه مطلق منتسب بابوین یا باب فقط جمع شوند با مطلق منتسب

باُمّ فقط پس اگر منتسبین باُمّ جدّ و جدّهٔ امّی باشند بدون اخوهٔ امّی حقّشان ثلث از مجموع
ترکه است چه ذکور و چه اناث و چه مختلف و ایضاً چه متحد باشند یا متعدد و چه بلا واسطه
یا بواسطه چه احد الزوجین هم باشند یا نباشند و در صورت تعدد مطلقاً بالسّویه قسمت
میکنند و اگر منتسبین باُمّ اخوهٔ امّی باشند بدون جدّ و جدّهٔ امّی با اتّحاد حقّش سدس
از مجموع ترکه است و با تعدد ثلث از مجموع ترکه مطلقاً چه ذکور و چه اناث و چه مختلف
و این ثلث را مطلقاً بالسّویه قسمت میکنند و اگر منتسبین باُمّ هم جدّ و جدّهٔ امّی است
و هم اخوهٔ امّی پس حقّشان ثلث از مجموع ترکه است و مطلقاً بین خود بالسّویه قسمت
میکنند و بقیّهٔ از ترکه که با بودن احد الزوجین دو ثلث از مجموع ترکه یا پنج سدس
آنست و با بودن زوج یک سدس از ترکه یا یک ثلث آنست و با بودن زوجه دو سدس
و نیم از ترکه یا سه سدس و نیم آنست حقّ منتسبین بابوین یا باب است و بر فرض تعدد
و اختلاف در ذکوریّت و انوثیّت للذکر ضعف الانثی **مسئلهٔ** بدانکه در طبقهٔ
سوم هرگاه عمو و عمّهٔ ابوینی با ابی فقط جمع شوند ابی فقط ارث نمیبرد و امّا امّی فقط با
ابوینی و با ابی فقط ارث میبرد و هم چنین است در خال و خاله چنانچه هرگاه عمّ و عمّهٔ
ابی با خال و خالهٔ ابوینی جمع شود همه ارث میبرند و هم چنین است عکس آن پس هرگاه
منتسبین بابوین یا باب فقط جمع بشوند با منتسبین باُمّ فقط یک ثلث از مجموع ترکه
میّت حقّ منتسبین باُمّ فقط میباشد اعمّ از آنکه متحد باشند یا متعدد و ایضاً اعمّ
از آنکه احد الزوجین هم باشند یا نباشند و ایضاً اعمّ از آنکه خال و خالهٔ میّت باشند
یا اولادشان یا آنکه عمّ و عمّه و خال و خالهٔ مادر میّت باشند یا اولادشان بلی اگر در
اقارب منتسبین امّی بعضی ابوینی یا ابی باشند و بعضی امّی فقط مثل آنکه میّت خئوله
ابوینی هم دارد و خئولهٔ امّی هم دارد پس خئوله امّی با اتّحاد سدس از ثلث مجموع ترکه را
میبرد و با تعدد ثلث از ثلث را و بخش سدس دیگر از ثلث یا دو ثلث دیگر از ثلث حق

خئوله

خئوله ابوینی یا ابی است چه متحد و چه متعدد و منتسبین بام میت مطلقا بالسویه قسمت
میکنند و دو ثلث دیگر از مجموع ترکه بر فرض نبودن احد الزوجین و سدس از مجموع
ترکه بر فرض بودن زوج و دو سدس و نیم از مجموع ترکه بر فرض بودن زوجه حق منتسبین
بپدر میت است اعم از انکه متحد باشند یا متعدد و ایضا اعم از انکه عمومه میت باشند یا
یا اولادشان یا انکه عمومه و خئوله پدر میت باشند یا اولادشان بلی اگر در میان
منتسبین بپدر میت بعضی ابوینی یا ابی باشند و بعضی امی فقط مثل انکه میت عمومه
ابوینی هم دارد و عمومه امی فقط هم دارد پس عمومه امی با اتحاد سدس از ثلثین یا از بقیه
را میبرد و با تعدد ثلث از ثلثین یا از بقیه را و این ثلث را مطلقا بالسویه قسمت میکنند
اگرچه احتیاطا با فرض تعدد و اختلاف در ذکوریت و انوثیت صلح و تراضی است الحاصل
پس سدس دیگر از ثلثین مجموع ترکه یا بقیه یا دو ثلث دیگر از ثلثین یا بقیه حق منتسبین
بابوین یا باب است چه متحد و چه متعدد و بر فرض تعدد و اختلاف در ذکوریت و
انوثیت للذکر ضعف الانثی میباشد **مسئلة** معلوم شد که هرگاه میت از طبقه
سوم منتسبین بابوین یا باب فقط داشته باشد یا منتسبین بام فقط تمام ترکه حق
انها خواهد بود اگر احد الزوجین نباشند و الا بقیه از ترکه حق انها خواهد بود
و توضیح این بمثال انستکه اگر میت عمو و عمه دارد ابوینی و عمو و عمه دارد امی فقط و
خالو و خاله دارد ابوینی و خالو و خاله دارد امی فقط و زوجه هم دارد و ترکه از میت
هم سی و شش تومان است پس ربع ان که نه تومان بوده باشد حق زوجه او است چه
متحد باشد یا متعدد که بالسویه قسمت میکنند و ثلث ان که دوازده تومان باشد
حق چهار نفر منتسبین بام میت است که باز ثلث ان بخالو و خاله امی داده میشود بهر یک
دو تومان و دو ثلث ان بخالو و خاله ابوینی داده میشود بهر یک چهار تومان بقیه که
پانزده تومان باشد حق چهار نفر منتسبین باب میت است باز ثلث ان بعمو و عمه

علیه این احتیاط ترک نشود ع مد ظله

فصل سوم ترکه

امی داده میشود بهریک دو تومان و نیم اگرچه احتیاط بصلح و تراضی عمو و عمّه ابی مطلوبست و دو ثلث آن که ده تومان باشد بعمو و عمّه ابوینی داده میشود للذکر ضعف الانثی و اگر در همین فرض عموی امی و خؤله امی یکنفر باشند پس یک ربع از مجموع ترکه که نه تومان باشد حق زوجه است و یک سدس از ثلث مجموع ترکه که دو تومان باشد حق آن یکنفر خؤله امی است و بقیه ثلث که ده تومان باشد حق خؤله ابوینی یا ابی است الباقی پانزده تومان باز سدس آن که دو تومان و نیم باشد حق یکنفر عموی امی است و بقیه که دوازده تومان و نیم باشد حق عموی ابوینی است چه متحد و چه متعدد و بر فرض تعدد و اختلاف للذکر ضعف الانثی **مسئله** بدانکه وراث فعلی میت یا همه وارث بالفرض میباشند یا همه وارث بالقرابه یا بعضی وارث بالفرض و بعضی وارث بالقرابه **قسم اول** آنکه همه وراث فعلی میت وارث بالفرض باشند و این سه صورت دارد **صورت اول** آنکه ترکه میت بقدر سهام باشد بدون زیاده و نقصان پس ترکه را بین ورثه کما فرض الله قسمت مینمایند مثل آنکه وارث در طبقه اولی منحصر باشد بابوین و بنات متعدده یا در طبقه ثانیه وارث منحصر باشد باخت واحده ابوینی یا ابی و زوج یا باخوات متعدده ابوینی یا ابی و اخوه متعدده امی **صورت دویم** آنکه ترکه از سهام زیادتر باشد پس زیاده را بصاحبان فروض رد میکنند اگر مانعی از رد نداشته باشند و بدرجات و طبقات بعد زیاده داده نمیشود چون از ضروریات مذهب شیعه است که ارث بعصبه میت داده نمیشود پس هرگاه کسی بمیرد و وارث او منحصر باشد به بنت واحده و امی یا به بنات متعدده و امی پس ثلث زائد یا سدس زائد ارباعاً یا اخماساً بهمه رد میشود بلی چهار طائفه از صاحبان فروض زیاده رد نمیشود **اول** بزوجه مطلقا **دوم** بزوج مگر در صورت انحصار وارث او در امام و انتساب باو بحضرت امام ع که نصف زائد را در این فرض بزوج رد میشود **سوم** بام با وجود اخوه متعدده

ابویه

ابوینی یا ابی برای میت نیز ائطیکه سابقاً گفته شد چهارم باخوۀ امی مطلقا در صورت بودن احدی از جدوده ابی یا از اخوۀ ابوینی یا ابی پس هرگاه کسی بمیرد و وارث او منحصر باشد بزوج و به بنت واحده ربع زائد بزوج بر نمیگردد بانکه وارث او منحصر باشد به بنت و زوجه پس یکربع و نیم زائد بزوجه بر نمیگردد بلکه در هر دو صورت زائد به بنت بر میگردد و هم چنین هرگاه کسی بمیرد و وارث او منحصر باشد بابوین و بنت و از برای میت اخوۀ متعدده ابوینی یا ابی باشد پس سدس زائد بام بر نمیگردد بلکه بر میگردد به بنت و بوالد متساویاً و هم چنین هرگاه کسی بمیرد و وارث او منحصر باشد به اخت واحده امی و اخت واحدۀ ابوینی پس ثلث زائد باخت امی بر نمیگردد بلکه بر میگردد باخت ابوینی صورت سوم آنکه ترکه میت از سهام کمتر بوده باشد و این نمیشود مگر بدخول بنت و بنتین فصاعداً یا بدخول اخت و اختین فصاعداً که ابوینی باشند یا ابی فقط در میان ورثه فعلی فریضه پس نقص بهمین چهار طائفه وارد میشود نه برسائر ورثه پس هرگاه وارث فعلی میت منحصر باشد بزوج و ابوین و بنت یا بنات متعدده پس نقص نیم سدس با وجود بنت واحده و نقص یکربع با وجود بنات متعدده بر بنت و بنتین است نه بر زوج و ابوین و هم چنین اگر وارث فعلی میت منحصر باشد بزوج و باخوۀ متعدده امی و باخت واحده یا اخوات متعدده ابوینی پس نقص دو سدس با وجود اخت واحده ابوینی و نقص سه سدس با وجود اخوات متعدده ابوینی بر اخت و اخوات ابوینی است نه بر زوج و بر اخوۀ متعدده امی قسم دوم آنکه همۀ وراث فعلی میت وارث بالقرابه باشند نه بالفرض و آنها در طبقۀ اول اولاد است بشرط وجود ذکور چه مع الاناث یا بدون اناث و پدر است بشرط عدم اولاد مطلقاً و در طبقه دوم جدوده است مطلقاً و اخوۀ ابوینی یا ابی است بشرط وجود ذکوری در آنها و در طبقۀ سوم تمام اصناف و تعداد ارباب آن طبقه است از عمومه و عمات و خئوله و خالات

واولادشان که تمام ارباب این طبقه بالقرابة ارث میبرند اگرچه در سابق گفته شد
که هرگاه میت از طبقهٔ دوم جد وجده امی دارد با منتسبین ابی یا در طبقه سوم هم منتسبین
بپدر دارد وهم منتسبین بمادر پس جد وجده امی وخؤوله که منتسبین بمادر میت اند مطلقا
ثلث میبرند چه با اتحاد یا با تعدد هرچند موجب نقص فریضه بعضی از صاحبان فرض بشود
در طبقه دوم لکن این بالقرابة است نه بالفرض **قسم سوم** آنکه وراث فعلی میت
بعضی وارث بالفرض هستند وبعضی وارث بالقرابة پس صاحب فرض فریضهٔ خود را میبرد
وبقیه چون وارث بالقرابة است مثل آنکه در طبقه اول ابوین است با اولاد ذکور یا
اناث پس ابوین هریک سدس میبرند بالفرض ودو ثلث دیگر مال اولاد است بالقرابة
یا آنکه در همان طبقه اول وارث پدر ومادر است بدون اولاد پس مادر با وجود حاجب
سدس میبرد وبا عدم حاجب ثلث میبرد بالفرض وبقیه مال پدر است بالقرابة چون گفتیم
اگر میت اولاد ندارد مادر بالفرض میبرد وپدر بالقرابة یا در طبقهٔ دوم اخت یا اخوات
ابوینی است با جد وجده امی یا اخوه امی است با جد وجده ابی پس اخت واخوات ابوینی در فرض
اول واخوهٔ امی در فرض دوم بالفرض میبرند وجد وجدهٔ ابی یا جد وجده امی بالقرابة یا آنکه در
همین طبقهٔ دوم اخوه امی است با اخوهٔ ابوینی که در میان اخوهٔ ابوینی ذکور باشد
پس اخوهٔ امی بالفرض میبرد واخوهٔ ابوینی بالقرابة وهکذا بعض امثلهٔ دیگر

فصل چهارم در کیفیت

ارث بردن طبقهٔ اول از وارثین میت است وآنها سه صنفند اول پدر بلاواسطه
دوم مادر بلاواسطه سوم اولاد وان نزلوا چه بلاواسطه ومع الواسطه یقدم الاقرب
فالاقرب چه ذکور یا اناث یا مختلف وزوج یا زوجه با هریک از این اصناف ارث می
برند **واما** کیفیت تقسیم نمودن ترکه را بر ارباب این طبقه باین قسم است که یا در

کیفیت ارث بردن طبقهٔ اول

حین موت مورث یکصنف از این سه صنف موجودند یا دو صنف یا سه صنف و این هفت
صورت میشود و در هر یک از این هفت صورت یا احد الزوجین هم هستند یا نه و ذکر
میشود احکام این چهارده صورت در ضمن ده مسئله **مسئلهٔ اولی** انکه وارث
فعلی ان منحصر است باحد الابوین پس تمام ترکه حق او خواهد بود چه پدر باشد یا مادر
مسئلهٔ دوم انکه وارث فعلی ان منحصر است باولاد پسر در اولاد بلا واسطه با
اتحاد تمام ترکه حق او خواهد بود و با تعدد و اتحاد در ذکوریت و انوثیت ایضا تمام
ترکه حق انها خواهد بود که بالسویه قسمت کنند و با اختلاف للذکر مثل حظ الانثیین
میباشد و اما اولاد بیک واسطه پس با نبودن مطلق اولاد بلا واسطه وارث اند وارث
من یتقربون به را میبرند یعنی فرض میکنیم حیوة ان وسائط را حین موت مورث و ترکه
بین انها قسمت میشود للذکر مثل حظ الانثیین ۷ مثلا هرگاه کسی بمیرد و وارث فعلی او
منحصر باشد به پنج پسر و پنج دختر از یکدختر و یک پسر و یکدختر از یک پسر و ترکهٔ او
منحصر است به نه تومان پس سه تومان حق ده نوهٔ دختری است للذکر ضعف الانثی هر پسری
چهار قران و هر دختری دو قران و شش تومان دیگر حق دو نوهٔ پسری است للذکر ضعف
الانثی به پسر چهار تومان و بدختر دو تومان و هم چنین است حکم در اولاد بدو واسطه
که وارثیت انها در صورت نبودن اولاد بلا واسطه و اولاد بیک واسطه است و باید
اولا فرض نمود حیوة ان اولادهای بلا واسطه را و ترکه را بین انها للذکر ضعف الانثی
قسمت نمود و بعد فرض شود حیوة اولاد بیک واسطه و قسمت هر یک از اولاد بلا
واسطه را باولاد او للذکر ضعف الانثی قسمت نمود و بعد قسمت هر یک از وسائط
دوم را بین اولادش للذکر ضعف الانثی قسمت نمود و اما بسائر ورثهٔ ان وسائط که
فرض حیوتشان میشود قسمتی داده نمیشود از قبیل احد الابوین و احد الزوجین شان
مسئلهٔ سوم انکه وارث فعلی ان منحصر است به پدر و مادر پس اگر مادر حاجب ندارد

۷ و بعد قسمت هر یک از وسائط بین اولادش قسمت میشود ایضا للذکر مثل حظ الانثیین صح

اذا اخوهٔ ابوینی یا ابی میت ثلث ترکه حق او است و دو ثلث حق پدر و اگر حاجب دارد
سدس ترکه حق او است و پنج سدس دیگر حق پدر و شرائط حجب اخوهٔ میت مادر را از
ثلث در اخر فصل دوم ذکر شد **مسئلهٔ چهارم** انکه وارث فعلی ان منحصر است با حد
الابوین و اولاد پس اگر اولاد منحصر باشد بیک دختر یا باولاد یکدختر یا باولاد
اولاد ان یکدختر ربع از ترکه حق دختر یا اولاد یکدختر است و بر فرض تعدد و اختلاف
انها للذکر ضعف الانثی دو ربع فرضا و یکربع ردا یا فی حق احد الابوین است سدس فرضا
و نیم سدس ردا و اگر اولاد دو دختر یا زیاده باشد یا اولاد اولاد ان دو دختر یا از زیاده
باشد چهار خمس از ترکه حق بنات متعدده یا اولاد انها میباشد للذکر ضعف الانثی
فرضا و ردا و یکخمس ترکه حق احد الابوین است ایضا فرضا و ردا و اگر اولاد ذکور یا اولاد
ذکور و اناث یا اولاد اولاد از ذکور یا از ذکور و اناث باشند پنجسدس از ترکه حق اولاد
یا اولاد اولاد میباشد بالفرابه للذکر ضعف الانثی و یکسدس ترکه حق احد الابوین است
بالفرض **مسئلهٔ پنجم** انکه وارث فعلی ان منحصر است به پدر و مادر و اولاد
پس این دو فرض دارد فرض اول انکه اولاد منحصر باشد بیکدختر یا به اولاد ان یکدختر
و مادر حاجبی از رد نداشته باشد سه خمس ترکه حق یکدختر یا اولاد یکدختر است فرضا
و ردا و دو خمس دیگر حق پدر و مادر است بالمناصفه ایضا فرضا و ردا و اگر بر همین فرض
مادر حاجبی از رد داشته باشد پس سدس ترکه حق مادر است و پنجسدس دیگر بین پدر
و بنت واحده ارباعا قسمت میشود فرضا و ردا فرض دوم انکه اولاد اناث متعدده باشند یا
یا ذکور یا باشد چه متحد باشد یا متعدد یا ذکور و اناث باشند یا اولاد اولاد از بنات
متعدده یا از ذکور یا از ذکور و اناث باشند پس دو سدس ترکه حق پدر و مادر است با
المناصفه و بقیه حق اولاد یا اولاد اولاد است و چنانچه سابقا گفته شد باید اولاد
و اولاد اولاد قسمت نمایند و بر فرض تعدد و اختلاف للذکر ضعف الانثی میباشد

چه دراولاد وچه دراولاد اولاد **مسئلهٔ ششم** انکه وارث فعلی ان منحصر است باحد الابوین واحد الزوجین پس احد الزوجین نصیب علی را میبرند از نصف و ربع و بقیه حق احد الابوین است در پدر بالقرابه و در مادر بالفرض والرد **مسئلهٔ هفتم** انکه وارث فعلی ان منحصر است باولاد واحد الزوجین پس احد الزوجین نصیب ادنی را میبرند از ربع وثمن وباقی حق اولاد است چه بلاواسطه یا مع الواسطه وچه متحد یا متعدد وبر فرض تعدد واختلاف للذکر ضعف الانثی واولاد بواسطه ارث من یتقربون به را میبرند چنانچه گفته شد **مسئلهٔ هشتم** انکه وارث فعلی ان منحصر است به پدر ومادر واحد الزوجین پس احد الزوجین نصیب اعلا را میبرد از نصف و ربع ومادر با عدم حاجب ثلث مجموع ترکه را وبا وجود حاجب سدس را میبرد بالفرض وبقیهٔ ترکه حق پدر است بالقرابه نه بالفرض **مسئلهٔ نهم** انکه وارث فعلی ان منحصر است باحد الابوین واولاد واحد الزوجین وترکهٔ میت هم چهل و هشت تومان است واین سه فرض دارد **فرض اوّل** انکه اولاد بلاواسطه یکدختر است یا اولاد بواسطه از یکدخترند با نبودن اولاد بلاواسطه پس حق احد الزوجین نصیب ادنی میباشد از ربع وثمن وبقیهٔ ترکه بین احد الابوین وبین ان یکدختر یا اولاد یکدختر از باعاً قسمت میشود یکربع از بقیه حق احد الابوین است فرضاً ورداً وسه ربع حق دختر یا اولاد او است ایضاً فرضاً ورداً **فرض دوّم** انکه اولاد بلاواسطه چند دخترند یا اولاد بواسطه از چند دخترند پس اگر وارث زوج است ربع چهل و هشت تومان که دوازده تومان باشد حق او است وسدس او که هشت تومان باشد حق احد الابوین است وباقی که بیست و هشت تومان باشد حق بنات متعدد یا اولاد انها میباشد اگرچه حق انها دو ثلث ترکه است که سی و دو تومان باشد لکن چون سابقاً گفته شد که اگر ترکه از سهام مفروضه نقص حاصل نماید نقص بر بنت وبنات واخت و اخوات وارد میشود واگر وارث زوجه است پس ثمن چهل و هشت تومان

فصل چهارم در ترتیب ارث طبقه اول

حق زوجه است و چهل و دو تومان دیگر بین احد الابوین و بنات متعدده یا اولاد انها
اخماسا قسمت میشود هشت تومان و چهار قران باحد الابوین داده میشود فرضا و ردا
و سی و سه تومان و شش قران به بنات متعدده داده میشود ایضا فرضا و ردا **فرض**
سوم انکه اولاد بلا واسطه ذکور است چه متحد یا متعدد یا ذکور و اناث است یا اولاد ان
ذکور یا اولاد از ذکور و اناث است پس حق احد الزوجین نصیب ادنی است از ربع و ثمن
مجموع ترکه و سدس ترکه حق احد الابوین است و بقیه حق اولاد است و بر فرض تعدد
و اختلاف للذکر ضعف الانثی چه در اولاد بلا واسطه یا در اولاد بواسطه **مسئله**
دهم انکه وارث فعلی ان پدر است و مادر و اولاد و احد الزوجین و ترکه میت نیز
چهل و هشت تومان است مثلا پس این نیز سه فرض دارد **فرض اول** انکه اولاد بلا
واسطه یک دختر است یا اولاد بواسطه از یک دختر است پس اگر وارث زوج است حق او
ربع ترکه است که دوازده تومان باشد و حق ابوین دو سدس از ترکه است که شانزده
تومان باشد الباقی بیست تومان حق بنت واحده یا اولاد او میباشد اگرچه حق بنت
واحده یا اولاد ان نصف مجموع ترکه است که بیست و چهار تومان باشد لکن بجهة
نقص ترکه از سهام مفروضه نقص بر بنت واحده و اولاد او وارد میشود و اگر وارث
زوجه است حق او ثمن از مجموع ترکه است که شش تومان باشد الباقی چهل و دو تومان
پس اگر مادر مانع از رد نداشته باشد این بقیه بین ابوین و بنت واحده اخماسا قسمت
شود هر یک از ابوین هشت تومان و چهار قران داده میشود و به بنت واحده یا اولاد
او بیست و پنج تومان و دو قران و اگر مادر مانع از رد داشته باشد هشت تومان
که سدس ترکه است باو داده میشود و بقیه که سی و چهار تومان باشد بین پدر و بنت
واحده ارباعا قسمت میشود هشت تومان و پنج قران به پدر داده میشود فرضا و ردا
و بیست و پنج تومان و پنج قران به بنت واحده یا با اولاد او داده میشود ایضا فرضا و ردا

فرض دوم انکه اولاد بلاواسطه چند دخترند یا اولاد بواسطه از چند دخترند
پس حق احد الزوجین نصیب ادنی است از ربع و ثمن ترکه و حق ابوین دو سدس از
مجموع ترکه است و بقیه حق بنات متعدده یا اولاد انها میباشد اگرچه حق بنات متعدده
یا اولاد انها دو ثلث ترکه است که سی و دو تومان باشد لکن بجهة نقص ترکه از سهام
مفروضه نقص دوازده تومان در صورت وارث بودن زوج و نقص شش تومان در صورت
وارث بودن زوجه بر بنات متعدده وارد میشود نه بر سایر صاحبان فروض **فرض
سوم** انکه اولاد بلاواسطه ذکورند چه متحد و چه متعدد یا ذکور و اناث اند یا اولاد بواسطه
از ذکورند یا از ذکور و اناث اند پس حق احد الزوجین نصیب ادنی است از ربع و
ثمن و حق ابوین دو سدس از مجموع ترکه است و بقیه حق اولاد یا اولاد یا اولاد اولاد
است و بر فرض اختلاف للذکر ضعف الانثی چه در اولاد بلاواسطه یا اولاد بواسطه

فصل پنجم در کیفیت ارث بردن طبقه دوم

از وارثین میت است و انها چهار صنفند **اول** برادر و خواهر ابوینی یا ابی فقط و اولاد ایشان
و ان نزلوا بتقدیم الاقرب فالاقرب **دوم** جد و جده ابی و ان علوا ایضا بتقدیم الاقرب
فالاقرب **سوم** برادر و خواهر امی فقط و اولاد شان و ان نزلوا ایضا بتقدیم الاقرب
فالاقرب **چهارم** جد و جده امی و ان علوا ایضا بتقدیم الاقرب فالاقرب و زوج یا زوجه
با هر یک از این اصناف ارث میبرند و اما کیفیت تقسیم نمودن ترکه را با ارباب این طبقه
باین قسم است که یا در حین موت مورث یکصنف از این چهار صنف موجودند یا دو
صنف یا سه صنف یا چهار صنف و این پانزده صورت دارد و علی ای حال یا احد الزوجین
با هر یک از صور پانزده گانه هستند یا نیستند و ذکر میشود احکام این صور در ضمن دو
قسم قسم اول انکه احد الزوجین با یکی از این پانزده صورت نباشد ذکر میشود احکام ان

در ضمن پانزده مسئله **مسئلهٔ اوّل** انکه وارث فعلی در طبقهٔ دوّم منحصر است با خوهٔ ابوینی یا ابی فقط با نبودن ابوینی پس با اتحاد تمام ترکه حق او است و با تعدد و اتحاد در ذکورتیت و انوثیت ایضا تمام ترکه از ان انها میباشد که بالسویه قسمت میکنند و با اختلاف در ان للذکر ضعف الانثی **مسئلهٔ دوّم** انکه وارث فعلی منحصر است بجدّ و جدّهٔ ابی پس اگر یکی از این دو باشد تمام ترکه حق او خواهد بود و اگر جدّ و جدّهٔ ابی هر دو باشد ترکه را بین این دو باید قسمت نمود للذکر ضعف الانثی **مسئلهٔ سوّم** انکه وارث فعلی منحصر است باخوهٔ امّی پس با اتحاد تمام ترکه حق او خواهد بود و با تعدد تمام ترکه را باید بین خود بالسویه قسمت نمایند مطلقا چه همه ذکور باشند یا اناث یا مختلف **مسئلهٔ چهارم** انکه وارث فعلی منحصر است بجدّ و جدّهٔ امّی پس اگر یکی از این دو باشد تمام ترکه حق او خواهد بود و اگر جدّ و جدّهٔ امّی هر دو باشند تمام ترکه بین این دو بالسویه قسمت میشود **مسئلهٔ پنجم** انکه وارث فعلی منحصر است باخوهٔ ابوینی یا ابی با نبودن ابوینی و بجدّ و جدّهٔ ابی پس اگر هر دو صنف متحد باشند در ذکوریت و انوثیت بین خود بالسویه قسمت میکنند و اگر مختلف باشند للذکر ضعف الانثی خاصل جدّ ابی حکم اخ ابی را دارد و جدّهٔ ابی حکم اخت ابی را **مسئلهٔ ششم** انکه وارث فعلی منحصر است باخوهٔ ابوینی یا ابی با نبودن ابوینی و باخوهٔ امّی پس اگر اخوهٔ امّی متحد است سدس مجموع ترکه حق او خواهد بود چه ذکور باشد یا اناث و اگر متعدد است ثلث ترکه و مطلقا این ثلث را بین خود بالسویه قسمت میکنند سواء کانوا ذکورا ام اناثا ام مختلفین و پنج سدس دیگر یا چهار سدس دیگر حق اخوهٔ ابوینی یا ابی است چه متحد باشند یا متعدد و بر فرض تعدد و اختلاف للذکر ضعف الانثی **مسئلهٔ هفتم** انکه وارث فعلی منحصر است باخوهٔ ابوینی یا ابی و بجدّ و جدّهٔ امّی پس ثلث مجموع ترکه حق جدّ و جدّهٔ امّی است چه یکی از این دو باشند یا هر دو باشند که بالسویه قسمت میکنند و دو ثلث دیگر از مجموع ترکه حق اخوهٔ ابوینی یا ابی است چه متحد باشند یا متعدد

وبر فرض تعدّد واختلاف للذّکر ضعف الانثی **مسئلهٔ هشتم** آنکه وارث فعلی منحصر است
بجدّ وجدّهٔ ابی و باخوهٔ امّی پس اگر اخوهٔ امّی متحد باشد سدس مجموع ترکه حق او است چه ذکور
باشد و چه اناث و اگر متعدد باشد ثلث ترکه حق او است و مطلقا این ثلث را بین خود
بالسّویه قسمت میکنند ولو بعضی ذکور باشند و بعضی اناث و پنجسدس دیگر یا چهار سدس
دیگر حق جد و جدّهٔ ابی است چه یکی باشد یا هر دو للذّکر ضعف الانثی **مسئلهٔ نهم** آنکه
وارث فعلی منحصر باشد بجد و جدّهٔ ابی و جد و جدّهٔ امّی پس ثلث ترکه حق جد و جدّهٔ امّی است چه متحد باشد
یا متعدد که این ثلث را بین خود بالسّویه قسمت میکنند و دو ثلث دیگر حق جد و جدّهٔ ابی است
چه یکی باشد یا هر دو للذّکر ضعف الانثی **مسئلهٔ دهم** آنکه وارث فعلی منحصر است به
اخوهٔ امّی و جد و جدّهٔ امّی پس تمام ترکه را بین خود مطلقا بالسّویه قسمت میکنند چه از هر
صنفی متحد باشد یا متعدد و چه مختلف باشند در ذکوریت و انوثیت یا متفق **مسئلهٔ
یازدهم** آنکه وارث فعلی منحصر است باخوهٔ ابوینی یا ابی یا با بودن اخوهٔ ابوینی و جد و جدّهٔ ابی
و اخوهٔ امّی پس سدس ترکه با اتحاد و ثلث آن با تعدد حق اخوهٔ امّی است که با تعدد مطلقا
بالسّویه قسمت میکنند ولو با اختلاف در ذکوریت و انوثیت و پنجسدس دیگر یا چهار
سدس دیگر حق اخوهٔ ابوینی یا ابی و جد و جدّهٔ ابی است که با اتحاد در ذکوریت و انوثیت با
لسّویه قسمت میکنند و با اختلاف للذّکر ضعف الانثی **مسئلهٔ دوازدهم**
آنکه وارث فعلی منحصر است باخوهٔ ابوینی یا ابی و جد و جدّهٔ ابی و جد و جدّهٔ امّی پس ثلث ترکه
حق جد و جدّهٔ امّی است چه یکی باشند یا هر دو که بالسّویه قسمت میکنند و دو ثلث دیگر حق
اخوهٔ ابوینی یا ابی و جد و جدّهٔ ابی است و با اختلاف در ذکوریت و انوثیت للذّکر ضعف
الانثی که جد بمثل برادر میبرد و جده بمثل خواهر **مسئلهٔ سیزدهم** آنکه وارث فعلی
منحصر است باخوهٔ ابوینی یا ابی و اخوهٔ امّی و جد و جدّهٔ امّی پس حق اخوهٔ امّی و جد و جدّهٔ امّی
ثلث ترکه است که مطلقا بین خود بالسّویه قسمت میکنند که اگر جد و جده امّی

دارد و یک خواهر و برادر امی این ثلث چهار قسمت متساوی میشود بین این چهار نفر و دو ثلث دیگر از ترکه حق اخوه ابوینی یا ابی است چه متحد و چه متعدد و بر فرض تعدد و اختلاف للذکر ضعف الانثی **مسئله چهاردهم** انکه وارث فعلی منحصر است بجد و جده ابی و اخوه امی و جد و جده امی پس ثلث ترکه حق اخوه امی و جد و جده امی است که مطلقا بالسویه قسمت میکنند و دو ثلث دیگر حق جد و جده ابی است چه متحد و چه متعدد للذکر ضعف الانثی **مسئله پانزدهم** انکه وارث فعلی منحصر است باخوه ابوینی یا ابی و جد و جده ابی و اخوه امی و جد و جده امی و ترکه میت هم چهل و هشت تومان است پس ثلث ان که شانزده تومان باشد حق اخوه امی و جد و جده امی است که مطلقا بالسویه قسمت میکنند و دو ثلث دیگر که سی و دو تومان باشد حق اخوه ابوینی یا اخوه ابی و جد و جده ابی است للذکر ضعف الانثی **قسم دوم** انکه احد الزوجین با یکی از این صور پانزده گانه بوده باشد و حکم این قسم هم ذکر میشود در ضمن ده مسئله **مسئله اول** انکه وارث فعلی منحصر است باخوه ابوینی یا ابی و احد الزوجین پس احد الزوجین نصیب اعلی را میبرند از نصف و ربع و بقیه حق اخوه ابوینی یا ابی است چه متحد باشند یا متعدد و بر فرض تعدد و اختلاف للذکر ضعف الانثی و هم چنین است حکم بعینه در صورت انحصار وارث فعلی بجد و جده ابی و احد الزوجین که جد ابی بمنزله اخ ابی است و جده ابی بمنزله اخت ابی **مسئله دوم** انکه وارث فعلی منحصر است باخوه امی و احد الزوجین پس احد الزوجین نصیب اعلی را میبرند از نصف و ربع و بقیه حق اخوه امی است چه متحد و چه متعدد و مطلقا بین خود بالسویه قسمت میکنند و هم چنین است حکم بعینه در صورت انحصار وارث فعلی بجد و جده امی و احد الزوجین که جد و جده امی بمنزله اخوه امی است **مسئله سوم** انکه وارث فعلی منحصر است باخوه ابوینی یا ابی و اخوه امی و احد الزوجین پس احد الزوجین نصیب اعلی را میبرند و اخوه امی با فرض اتحاد سدس از مجموع ترکه را و با فرض تعدد ثلث انرا و مطلقا بین خود این ثلث را بالسویه

قسمت میکنند و بقیه حق اخوهٔ ابوینی یا ابی است چه متحد وچه متعدد و بر فرض تعدد و اختلاف للذکر ضعف الانثی وهم چنین است حکم بعینه در صورت انحصار وارث فعلی بجد وجده ابی و اخوهٔ امی واحد الزوجین که جد ابی بمنزله اخ ابی است وجدهٔ ابی بمنزله اخت ابی **مسئلهٔ چهارم** آنکه وارث فعلی منحصر است باخوهٔ ابوینی یا ابی وجد وجدهٔ امی واحد الزوجین پس احد الزوجین نصیب علای را میبرند از نصف و ربع وثلث بمجموع ترکه حق جد وجدهٔ امی است که بر فرض تعدد بالسویه قسمت میکنند و بقیه حق اخوهٔ ابوینی یا ابی است چه متحد وچه متعدد و بر فرض تعدد و اختلاف للذکر ضعف الانثی وهم چنین است حکم بعینه در صورت انحصار وارث بجد وجده ابی وجد وجدهٔ امی واحد الزوجین **مسئلهٔ پنجم** آنکه وارث فعلی منحصر است باخوهٔ ابوینی یا ابی واخوهٔ امی وجد وجدهٔ امی واحد الزوجین پس حق احد الزوجین نصیبا علا میباشد از نصف و ربع وثلث بمجموع ترکه حق اخوهٔ امی وجد وجدهٔ امی است که مطلقا بین خود بالسویه قسمت میکنند و بقیه حق اخوهٔ ابوینی یا ابی است و بر فرض تعدد و اختلاف للذکر ضعف الانثی وهم چنین است حکم بعینه در صورت انحصار وارث به جد وجدهٔ ابی واخوهٔ امی وجد وجدهٔ امی واحد الزوجین چون جد وجده ابی حکم اخوهٔ ابی را دارد جد حکم اخ را وجده حکم اخت را **مسئلهٔ ششم** آنکه وارث فعلی منحصر است باخوهٔ ابوینی یا ابی وجد وجدهٔ ابی واحد الزوجین پس احد الزوجین نصیبا علای را میبرند از نصف و ربع و بقیه حق اخوهٔ ابوینی یا ابی وجد وجدهٔ ابی است و بر فرض اختلاف در ذکوریت وانوثیت للذکر ضعف الانثی **مسئلهٔ هفتم** آنکه وارث فعلی منحصر است باخوهٔ امی وجد وجدهٔ امی واحد الزوجین پس حق احد الزوجین نصیبا علا است از نصف و ربع و بقیه حق اخوهٔ امی وجد وجدهٔ امی است که مطلقا بالسویه قسمت میکنند **مسئلهٔ هشتم** آنکه وارث فعلی منحصر است باخوهٔ ابوینی یا ابی وجد وجدهٔ ابی واخوهٔ امی واحد الزوجین پس احد الزوجین نصیب علای را میبرند از نصف و ربع وسدس بمجموع ترکه حق اخوهٔ امی است

با اتحاد ان و ثلثان با تعدد که مطلقا این ثلث را بالسویه قسمت میکنند و بقیه حق جد و جده
ابی و اخوه ابوینی یا ابی است چه متحد و چه متعدد و با اختلاف للذکر ضعف الانثی مسئله
نهم انکه وارث فعلی منحصر است با اخوه ابوینی یا ابی و جد و جده ابی و جد و جده امی و احد الزوجین
پس احد الزوجین نصیب اعلا را میبرند از نصف و ربع و ثلث مجموع ترکه حق جد و جده امی است
چه متحد و چه متعدد که بالسویه قسمت میکنند و بقیه حق اخوه ابوینی یا ابی و جد و جده ابی است
که با اتحاد در ذکوریت و انوثیت بالسویه قسمت میکنند و با اختلاف دران للذکر ضعف الانثی
مسئله دهم انکه وارث فعلی تمام پنج صنف میباشند اخوه ابوینی یا ابی و جد و جده ابی و
اخوه امی و جد و جده امی و احد الزوجین پس احد الزوجین نصیب اعلا را میبرند از نصف و ربع
و ثلث مجموع ترکه حق اخوه امی و جد و جده امی است که این ثلث را مطلقا بین خود بالسویه
قسمت میکنند که جد و جده امی و خواهر و برادر امی همه بقدر یکدیگر میبرند و بقیه حق
اخوه ابی و جد و جده ابی است للذکر ضعف الانثی که جد ابی بقدر اخ ابی میبرد و جده ابی
بقدر اخت ابی و لابدا است در این مقام از تنبیه بر چهار قاعده قاعده اول اینکه
حکم اولاد اخوه بعین حکم اولاد اولاد است پس چنانچه با وجود اولاد بلا واسطه ولو
یکنفر اناث باشد اولاد بواسطه ارث نمیبرند هم چنین با وجود اخوه ولو اناث باشد و
ابی فقط یا امی فقط باشد اولاد اخوه ولو ابوینی باشند ارث نمیبرند و ایضا چنانچه در
اولاد بواسطه ارث من ینقرب به را میبرند هم چنین در اولاد اخوه هم ارث من ینقرب به
را میبرند و این پنج فرض دارد فرض اول انکه اولاد از یکنفر اخوه امی باشد مطلقا
سدس ترکه را میبرند فرضا ولو ده نفر باشند و مختلف باشند در ذکوریت و انوثیت و بالسویه
قسمت میکنند فرض دوم انکه اولاد از دو اخوه امی یا زیاده باشند پس به همه ثلث
ترکه را میدهند فرضا و یا بدا و لا فرض بمنزله جنوه ان و سائط را این ثلث را بین
انها بالسویه قسمت نمود ولو مختلف باشند در ذکوریت و انوثیت و بعد قسمت هر یک

زا بین اولادش ایضا بالسّویه قسمت نمود ولو مختلف باشند در ذکوریّت وانوثیّت **فرض
سوم** آنکه اولاد از یک اخت ابوینی باشد یا از اخت ابی فقط با نبودن اولادی مطلقا
از اخوهٔ ابوینی پس نصف ترکه را میبرند فرضا **فرض چهارم** آنکه اولاد از دو اخت یا زیاده
باشند که این دو اخت ابوینی باشند یا ابی فقط با نبودن ابوینی پس دو ثلث ترکه را میبرند
فرضا و باید فرض نمود اولا حیوة آن اخوات را و این دو ثلث را بین آنها بالسّویه قسمت
نمود بعد قسمت هریک را بین اولادش قسمت نمود للذکر ضعف الانثی **فرض پنجم**
آنکه اولاد از اخوهٔ ذکور ابوینی یا ابی باشند یا از اخوهٔ ذکور و اناث ابوینی یا ابی باشند
باید اولا فرض نمود حیوة آن وسائط را و بین آنها بالسّویه قسمت نمود ها اگر متحد باشند در
ذکوریّت وانوثیّت و للذکر مثل حظ الانثیین قسمت نمود اگر مختلف باشند و بعد قسمت
هریک را بین اولادش ایضا للذکر ضعف الانثی قسمت نمود و هم چنین است حکم در اولاد اخوه
بدو واسطه که باید اولا فرض نمود حیوة وسائط اولی را و بین آنها قسمت نمود و بعد قسمت
هریک را بین اولادش قسمت نمود و هکذا در اولاد اخوه بسه واسطه یا زیاده و بدانکه
در تمام درجات بعد با بودن اولاد اخوهٔ ابوینی اولاد اخوهٔ ابی فقط که در همان درجه باشند
نه در درجه مقدّم ارث نمیبرند و قسمت در اولاد اخوه چه بیک واسطه باشد یا بدو واسطه
یا بسه واسطه یا زیاده در حالتی که متفاوت باشند در ذکوریّت وانوثیّت تابع خود اخوه
است پس اگر اولاد چه بلا واسطه یا بیک واسطه و زیادتر اولاد از اخوهٔ امّی میّت باشند
که واسطهٔ اوّل اخوهٔ امّی باشد مطلقا بالسّویه قسمت میکنند و اگر اولاد از اخوهٔ ابوینی
یا ابی میّت باشند که واسطهٔ اوّل ابوینی یا ابی باشد بالتفاوت قسمت میکنند و **توضیح**
این قاعده بمثال آنستکه وارث فعلی میّت منحصر است بهشت نفر اولاد اخوه باین طریق
که یک پسر و یکدختر برادر ابی و یک پسر و یکدختر خواهر ابی و یک پسر و یکدختر برادر
امّی و یک پسر و یکدختر خواهر امّی و ترکهٔ او هم منحصر باشد به هشتاد و یک تومان مثلا

پس ثلثان که بیست و هفت تومان باشد حق چهار نفر برادرزاده و خواهرزاده امی است
که بین خود بالسویه قسمت میکنند بهر کدام شش تومان و هفت قران و نیم میرسد چون
وسائط دو نفرند و اولاد هر یک هم دو نفر و ذکور و اناث هم در اخوه امی متساوی است
الباقی پنجاه و چهار تومان باز ثلثان که هیجده تومان باشد حق پسر و دختر خواهر ابی است
للذکر ضعف الانثی به پسر دوازده تومان بدختر شش تومان الباقی سی و شش تومان حق پسر
و دختر برادر ابی است للذکر ضعف الانثی به پسر بیست و چهار تومان بدختر دوازده تومان
قاعده دویم بدانکه جده اعلا بعین حکم اخوه و اولاد اخوه را دارند چنانچه با وجود
یکنفر اخوه و لو ابی فقط یا امی فقط اولاد اخوه و لو ابوینی باشند ارث نمیبرند و همچنین با
وجود یکنفر از جده اربعه بلاواسطه و لو جده امی باشد یکنفر از جده بواسطه ارث نمیبرد
و لو جد اعلای ابی باشد و اما جد اعلا با اخوه ارث میبرد بشرط نبودن جد ادنی چنانچه
اولاد اخوه بواسطه با جد ادنی ارث میبرد بشرط نبودن خود اخوه چون اخوه و اجداد دو صنف
اند و گفتیم که اقرب از هر صنفی مانع است ابعد از صنف خود را نه ابعد از صنف دیگر را
و هرگاه جد یا جده ابی احدهما او کلاهما جمع شوند با جد یا جده امی احدهما او کلاهما پس
از برای جد و جده امی مطلقا ثلث ترکه است که بالسویه قسمت کنند چه متحد باشد و چه متعدد
و از برای جد و جده ابی دو ثلث از ترکه است ایضا چه متحد و چه متعدد که للذکر ضعف الانثی
قسمت کنند و اگر با اینها احد الزوجین هم باشد پس از برای او نصیب اعلا هست از نصف و ربع
و حق جد و جده امی ثلث از مجموع ترکه است چه متحد و چه متعدد و بقیه حق جد و جده ابی و بر فرض
تعدد شان للذکر ضعف الانثی **توضیح** این قاعده ایضا بمثال است که هرگاه وارث
فعلی میت منحصر باشد باجداد ثمانیه باینکه میت ابوین پدر پدر دارد و ابوین مادر پدر
و ابوین پدر مادر دارد و ابوین مادر مادر و ترکه میت هم همان هشتاد و یک تومان است پس
ثلث آن که بیست و هفت تومان باشد حق چهار نفر جد و جده امی است که بالسویه مرد و زن

قسمت میکنند بهریک شش تومان وهفت قران ونیم میرسد چون جد وجده امی بمنزله کلاله
امی میباشند الباقی پنجاه وچهار تومان باز ثلث ان که هیجده تومان باشد حق ابوین پدر مادر
میت است للذکر ضعف الانثی که بمادر مادر پدر میت شش تومان داده میشود وبپدر مادر
پدر میت دوازده تومان الباقی سی وشش تومان حق ابوین پدر پدر میت است باز ثلث ان که
دوازده تومان باشد حق مادر پدر پدر میت است ودو ثلث ان که بیست وچهار تومان باشد
حق پدر پدر پدر میت است وسه احتمال دیگرهم درمسئله میرود **احتمال اول** انکه دو ثلث از ترکه
بین چهار نفر جد وجده ابی چنانچه گفته شد قسمت میشود بدون تفاوت ولکن یکثلث بین چهار نفر
جد وجده امی بتثلیث میشود بانکه ثلث از ثلث با بوین مادر مادر داده میشود بالسویه بهریک چهار
تومان ونیم ودو ثلث از یکثلث با بوین پدر مادر داده میشود للذکر ضعف الانثی بمادر پدر
مادر شش تومان وبپدر پدر مادر دوازده تومان چنانچه از بعضی نقل شده **احتمال**
دوم انکه یک ثلث ترکه بچهار نفر جد وجده امی داده میشود بانکه ثلث از ثلث با بوین مادر مادر
داده میشود بالسویه بهریک چهار تومان ونیم ودو ثلث از یک ثلث با بوین پدر مادر داده می
شود بالسویه بهریک نه تومان الباقی پنجاه وچهار تومان باز ثلث این دو ثلث با بوین مادر
پدر میت داده میشود ایضا بالسویه بهریک نه تومان الباقی سی وشش تومان بین ابوین پدر
پدر قسمت میشود للذکر ضعف الانثی بمادر پدر پدر دوازده تومان وبه پدر پدر پدر
بیست وچهار تومان واین احتمال معین الدین مصریست **احتمال سوم** انکه یکثلث ترکه به
چهار نفر جد وجده امی بالسویه قسمت میشود وبهریک شش تومان وهفت قران ونیم الباقی
پنجاه وچهار تومان وان بین چهار نفر جد وجده ابی للذکر مثل حظ الانثیین قسمت میشود
بهریک از پدر پدر میت وپدر مادر پدر میت هیجده تومان وبهریک از مادر پدر پدر میت
ومادر مادر پدر میت نه تومان ودر نجاة العباد میفرماید این احتمال سوم خالی از وجه نیست
واحتیاط در تقسیم بین احتمالات صلح وتراضی است **قاعده سوم** بدانکه هرگاه وارث فعلی

این احتیاط را نشود ع مدظله

فصل پنجم در

میت شانزده نفر باشند هشت نفر اولاد اخوه که در ضمن قاعدهٔ اول گفته شد و هشت نفر اجداد
ثمانیه که در ضمن قاعدهٔ دوم ذکر شد و ترکه او همان هشتاد و یکتومان است پس کیفیت تقسیم ترکه
زا بین این شانزده نفر باین قسمست که ثلث ترکه که بیست و هفت تومان باشد حق هشت نفر
منتسبین بمادر میت است که چهار سدس زاین یك ثلث حق چهار جد و جدهٔ امی است که
بالسویه قسمت میکنند بهر یك چهار تومان و نیم میرسد و دو سدس دیگر حق چهار نفر
اولاد اخ و اخت امی است بهر یك دو تومان و دو قران و نیم میرسد الباقی پنجاه و چهار تومان
باز ثلث آن که هیجده تومان باشد حق ابوین مادر پدر میت است للذکر ضعف الانثی که
بمادر مادر پدر میت شش تومان میرسد و بپدر مادر پدر میت دوازده تومان الباقی سی و
شش تومان باز ثلثان که دوازده تومان باشد حق مادر پدر پدر میت است و پسر و دختر
خواهر میت که نصف آن حق مادر پدر پدر میت است و نصف دیگر آن حق پسر و دختر
خواهر ابی میت است للذکر ضعف الانثی الباقی بیست و چهار تومان نصف آن حق پدر
پدر پدر میت است و نصف دیگر آن حق پسر و دختر برادر ابی میت است للذکر ضعف الانثی
قاعدهٔ چهارم هرگاه وارث فعلی میت همان شانزده نفر باشند که سابقاً گفته شد
و بعلاوه زوج میت هم هست و ترکه میت نیز همان هشتاد و یکتومان است پس نصف آن حق زوج
است الباقی چهل تومان و پنج قران و ثلث جمیع ترکه که بیست و هفت تومان باشد حق
هشت نفر منتسبین بمادر میت است که چهار سدس آن حق چهار نفر جد و جدهٔ امی است
بالسویه و بهر یك چهار تومان و نیم میرسد و دو سدس دیگر حق چهار نفر اولاد اخ و اخت امی
است بالسویه بهر یك دو تومان و دو قران و نیم میرسد الباقی سیزده تومان و نیم باز ثلث
آن که چهار تومان و نیم باشد حق ابوین مادر پدر میت است للذکر ضعف الانثی که به
مادر مادر پدر میت پانزده قران میرسد و بپدر مادر پدر میت سه تومان الباقی از ترکه
که نه تومان باشد باز ثلثان که سه تومان باشد حق مادر پدر پدر میت و پسر و دختر خواهر

میتاست که پانزده قران حق مادر پدر پدر میتاست و پانزده قران حق پسر و دختر خواهر ابی میت
للذکر ضعف الانثی الباقی شش تومان سه تومان حق پدر پدر پدر میتاست و سه تومان
حق پسر و دختر برادر ابی میت للذکر ضعف الانثی

فصل ششم
در کیفیت ارث بردن طبقهٔ سوم

از وارثین میتاست و انها هم نیز چهار صنفند **اول** عمو و عمهٔ ابوینی یا ابی فقط با نبودن
ابوینی و اولادشان چه عمو و عمه و اولاد بلا واسطه باشند یا مع الواسطه بتقدیم الاقرب
فالاقرب **دوم** عمو و عمهٔ امی و اولادشان چه عمو و عمهٔ امی و اولاد بلا واسطه باشند یا مع
الواسطه بتقدیم الاقرب فالاقرب **سوم** خال و خالهٔ ابوینی یا ابی فقط با نبودن ابوینی و اولاد
شان چه خال و خاله و اولاد بلا واسطه باشند یا مع الواسطه بتقدیم الاقرب فالاقرب **چهارم**
خال و خالهٔ امی و اولادشان چه خال و خاله و اولاد بلا واسطه باشند یا مع الواسطه بتقدیم الاقرب
فالاقرب و احد الزوجین با هر یک از اصناف این طبقه نیز ارث میبرند **و اما** کیفیت تقسیم ترکه را
بار باب این طبقه باین قسم است که یا در حین موت مورث یکصنف از این چهار صنف موجودند
یا دو صنف یا سه صنف یا چهار صنف و این هم نیز پانزده صورت دارد که چهار صورت ان با فرض
انحصار وارث است در یکصنف از چهار صنف و شش صورت ان با فرض انحصار وارث است در
دو صنف از چهار صنف و چهار صورت ان با فرض انحصار وارث است در سه صنف از چهار صنف و
یک صورت ان با فرض وجود هر چهار صنفند و این صور پانزده گانه نیز بر دو قسم است **قسم اول**
انکه احد الزوجین با یکی از این اصناف نباشد و این قسم ذکر میشود در ضمن پانزده مسئله **مسئلهٔ**
اولی انکه وارث فعلی منحصر است بعمو یا عمهٔ ابوینی یا ابی تنها با نبودن ابوینی پس تمام ترکه را تنها
خواهند برد چه متحد و چه متعدد و در صورت تعدد و اختلاف للذکر ضعف الانثی **مسئلهٔ دوم**
انکه وارث فعلی منحصر است بعمو یا عمهٔ امی ایضا تمام ترکه حق او میباشد چه متحد و چه متعدد و در
صورت تعدد و اختلاف در ذکوریت و انوثیت محل اشکال است که ایا بالسویه قسمت میشود یا للذکر

ضعف للانثی پس احتیاط بصلح و تراضی ترک نشود اگرچه مشهود بلکه نقل اجماع شده در حکم بنتهای و ان اقوی است مسئله سوم انکه وارث فعلی منحصر است بخئوله ابوینی یا ابی یا بنون ابوینی ایضا تمام ترکه حق او میباشد چه متحد و چه متعدد و مطلقا بالسویه قسمت مینمایند ولو مختلف باشند در ذکورت و انوثت مسئله چهارم انکه وارث فعلی منحصر است بخئوله امی تمام ترکه حق انها میباشد چه متحد و چه متعدد و مطلقا بین خود بالسویه قسمت مینمایند مسئله پنجم انکه وارث فعلی منحصر است بعمومه ابوینی یا ابی یا بودن ابوینی و بعمومه امی پس اگر عمومه امی متحد است سدس ترکه حق او میباشد و اگر متعدد است ثلث ترکه و مطلقا این ثلث را بین خود بالسویه قسمت میکنند لو با اختلاف در ذکورت و انوثت و قبلا گفته شد که احتیاط بصلح و تراضی است و پنج سدس دیگر یا دو ثلث دیگر حق عم و عمه ابوینی یا ابی است چه متحد و چه متعدد و با تعدد و اختلاف للذکر ضعف الانثی مسئله ششم انکه وارث فعلی منحصر است بعمومه ابوینی یا ابی یا بنون ابوینی و بخئوله ابوینی یا ابی در صورت بنودن ابوینی پس ثلث ترکه حق خئوله است چه متحد و چه متعدد و مطلقا بین خود بالسویه قسمت میکنند و لو با اختلاف در ذکورت و انوثت و دو ثلث دیگر حق عم و عمه ابوینی یا ابی است چه متحد و چه متعدد و بر فرض اختلاف للذکر ضعف الانثی مسئله هفتم انکه وارث فعلی منحصر است به عمومه ابوینی یا ابی یا بنون ابوینی و خئوله امی پس ثلث ترکه حق خئوله امی است چه متحد و چه متعدد و بر فرض تعدد مطلقا بالسویه قسمت میکنند دو ثلث دیگر حق عمومه ابوینی یا ابی است و بر فرض تعدد و اختلاف للذکر ضعف الانثی مسئله هشتم انکه وارث فعلی منحصر است بعمومه امی و بخئوله ابوینی یا ابی یا بنودن ابوینی پس ثلث ترکه حق خئوله است چه متحد و چه متعدد و در صورت تعدد مطلقا بالسویه قسمت میکنند دو ثلث دیگر حق عمومه امی است چه متحد و چه متعدد و در صورت تعدد مطلقا بالسویه قسمت میکنند لو با اختلاف در ذکورت و انوثت و احتیاط بصلح و تراضی گذشت مسئله نهم انکه وارث فعلی منحصر است بعمومه امی و به

احتیاط ترک نشود ع مدظله

گذشت که احتیاط ترک نشود ع مدظله

گذشت که احتیاط ترک نشود ع مدظله

خئوله

کیفیت ارث طبقهٔ سوم

خؤولهٔ امی پس ثلث ترکه حق خؤولهٔ امی است چه متحد وچه متعدد ودر صورت تعدد مطلقا بالسویه
قسمت میکنند و دو ثلث دیگر حق عمومهٔ امی است چه متحد وچه متعدد ودر صورت تعدد مطلقا
بالسویه قسمت میکنند و احتیاط بصلح و تراضی کذشت مسئلهٔ دهم انکه وارث فعلی منحصر است
بخؤولهٔ ابوینی یا ابی با نبودن ابوینی و بخؤولهٔ امی پس با اتحاد خؤولهٔ امی سدس ترکه حق او
بود و با تعدد ثلث ترکه مطلقا بین خود بالسویه قسمت میکنند و بقیه حق خؤولهٔ ابوینی
یا ابی است با نبودن ابوینی چه متحد وچه متعدد ومطلقا بالسویه قسمت میکنند مسئلهٔ یازدهم
انکه وارث فعلی منحصر است بعمومهٔ ابوینی یا ابی در صورت بودن ابوینی و بعمومهٔ امی و بخؤولهٔ ابوینی
یا ابی در صورت نبودن ابوینی پس ثلث ترکه حق خؤولهٔ ابوینی یا ابی است چه متحد وچه متعدد ودر
صورت تعدد مطلقا بالسویه قسمت میکنند و سدس از دو ثلث باقی با اتحاد و ثلث ان با تعدد
حق عمومهٔ امی است و در صورت تعدد واختلاف اقوی انست که بالسویه قسمت میکنند و احتیاط به صلح
و تراضی کذشت و بقیه از دو ثلث حق عمومهٔ ابوینی یا ابی است چه متحد وچه متعدد و در صورت تعدد
واختلاف للذکر ضعف الانثی مسئلهٔ دوازدهم انکه وارث فعلی منحصر است بعمومهٔ
ابوینی یا ابی با نبودن ابوینی و بعمومهٔ امی و بخؤولهٔ امی پس ثلث ترکه حق خؤولهٔ امی است چه متحد
چه متعدد ومطلقا بالسویه قسمت میکنند و سدس از ثلثین با اتحاد و ثلث ان با تعدد حق عمومهٔ
امی است که در صورت تعدد مطلقا بالسویه قسمت میکنند ولو با اختلاف در ذکوریت وانوثیت
اکرچه احتیاط بصلح در صورت اختلاف کذشت و بقیه از ثلثین حق عمومهٔ ابوینی یا ابی است چه متحد
باشند یا مختلف و بر فرض تعدد واختلاف للذکر ضعف الانثی مسئلهٔ سیزدهم انکه
وارث فعلی منحصر است بعمومهٔ ابوینی یا ابی بر فرض نبودن ابوینی و بخؤولهٔ ابوینی یا ابی بر فرض
نبودن ابوینی و بخؤولهٔ امی پس ثلث ترکه حق خؤولهٔ ابوینی یا ابی و خؤولهٔ امی است که باز سدس
از این ثلث با اتحاد و ثلث از ثلث با تعدد حق خؤولهٔ امی است که بر فرض تعدد مطلقا بالسویه
قسمت میکنند و بقیه از ثلث حق خؤولهٔ ابوینی یا ابی است چه متحد وچه متعدد و بر فرض تعدد

مطلقا بالسویه قسمت میکنند و دو ثلث از ترکه حق عمومهٔ ابوینی یا ابی است چه متحد و چه متعدد
و بر فرض تعدد و اختلاف للذکر ضعف الانثی **مسئلهٔ چهاردهم** انکه وارث فعلی
منحصر است بعمومهٔ امی و بخؤولهٔ ابوینی یا ابی بر فرض نبودن ابوینی و بخؤولهٔ امی پس ثلث ترکه حق
خؤوله است که سدس از ثلث با اتحاد و ثلث از ثلث با تعدد حق خؤولهٔ امی است که بر فرض تعدد مطلقا
بالسویه قسمت میکنند و بقیه از ثلث حق خؤولهٔ ابوینی یا ابی است چه متحد و چه متعدد و بر فرض
تعدد مطلقا بالسویه قسمت میکنند و دو ثلث دیگر از ترکه حق عمومهٔ امی است چه متحد و چه متعدد
که بر فرض تعدد و اختلاف بالسویه قسمت میکنند اگر چه احتیاط بصلح گذشت **مسئلهٔ پانزدهم**
انکه وارث فعلی منحصر است بتمام چهار صنف از مرتبهٔ سوم ارحام که عمومهٔ ابوینی یا ابی
دارد و عمومهٔ امی هم دارد و خؤولهٔ ابوینی یا ابی هم دارد و خؤولهٔ امی هم دارد پس ثلث ترکه حق خؤوله
است که سدس از ثلث با اتحاد و ثلث از ثلث با تعدد حق خؤولهٔ امی است که در صورت تعدد مطلقا
بالسویه قسمت میکنند و بقیه از ثلث حق خؤولهٔ ابوینی یا ابی است چه متحد و چه متعدد که با تعدد
مطلقا بالسویه قسمت میکنند و سدس از دو ثلث باقی با اتحاد و ثلث از دو ثلث با تعدد حق عمومهٔ
امی است که با تعدد مطلقا بالسویه قسمت میکنند اگر چه احتیاط بصلح و تراضی گذشت و بقیه از دو
ثلث ترکه حق عمومهٔ ابوینی یا ابی است چه متحد و چه متعدد که با فرض تعدد این دو ثلث را بین خود
للذکر ضعف الانثی قسمت میکنند **قسم دوم** که احد الزوجین با یکی از این اصناف
باشد این قسم هم ذکر میشود در ضمن پانزده مسئله **مسئلهٔ اولی** انکه وارث فعلی منحصر است
بعمومهٔ ابوینی یا ابی با نبودن ابوینی و باحد الزوجین پس احد الزوجین نصیب اعلا را میبرند
از نصف و ربع و بقیه حق عمومهٔ ابوینی یا ابی است و بر فرض تعدد و اختلاف للذکر ضعف الانثی
مسئلهٔ دوم انکه وارث فعلی منحصر است بعمومهٔ امی و باحد الزوجین پس احد الزوجین
نصیب اعلا را میبرند و بقیه حق عمومهٔ امی است و مطلقا با تعدد قسمت میکنند اگر چه در صورت
اختلاف در مذکوریت و انوثیت احتیاط بصلح و تراضی بغایت مطلوبست **مسئلهٔ سوم**

انکه

علیه ترک احتیاط نشود ۸ مد ظله

علیه ترک احتیاط نشود ۸ مد ظله

کیفیت ارث طبقه سوم

انکه وارث فعلی منحصر است به خؤوله ابوینی یا ابی و باحد الزوجین پس احد الزوجین نصیب اعلا را
میبرند و بقیه حق خؤوله ابوینی یا ابی است و با تعدد مطلقا بالسویه قسمت میکنند مسئله چهارم
انکه وارث فعلی منحصر است بخؤوله امی و باحد الزوجین پس احد الزوجین نصیب اعلا را میبرند
و بقیه حق خؤوله امی است که با تعدد مطلقا بالسویه قسمت میکنند مسئله پنجم انکه وارث
فعلی منحصر است بعمومه ابوینی یا ابی و بعمومه امی و باحد الزوجین پس احد الزوجین نصیب اعلا
را میبرند و عمومه امی با اتحاد سدس بقیه را میبرد و با تعدد ثلث بقیه را و مطلقا بالسویه قسمت
میکنند اگرچه در صورت اختلاف احتیاط بصلح و تراضی مطلوب است و بقیه حق عمومه ابوینی
یا ابی است للذکر ضعف الانثی مسئله ششم انکه وارث فعلی منحصر است بعمومه ابوینی
یا ابی و بخؤوله ابوینی یا ابی و باحد الزوجین پس احد الزوجین نصیب اعلا را میبرند و ثلث مجموع
ترکه حق خؤوله ابوینی یا ابی است چه متحد و چه متعدد و بر فرض تعدد مطلقا بالسویه قسمت میکنند
و بقیه از ترکه حق عمومه ابوینی یا ابی است و بر فرض تعدد و اختلاف للذکر ضعف الانثی مسئله هفتم
انکه وارث فعلی منحصر است بعمومه ابوینی یا ابی و بخؤوله امی و باحد الزوجین پس احد الزوجین نصیب
اعلا را میبرند و ثلث از تمام ترکه حق خؤوله امی است چه متحد و چه متعدد و مطلقا بالسویه قسمت
میکنند و بقیه حق عمومه ابوینی یا ابی است چه متحد و چه متعدد و با تعدد و اختلاف للذکر ضعف
الانثی مسئله هشتم انکه وارث فعلی منحصر است بعمومه امی و بخؤوله ابوینی یا ابی و باحد
الزوجین پس احد الزوجین نصیب اعلا را میبرند و ثلث از مجموع ترکه حق خؤوله است چه متحد
و چه متعدد و با تعدد مطلقا بالسویه قسمت میکنند و بقیه حق عمومه امی است چه متحد و چه متعدد
و با تعدد مطلقا بالسویه قسمت میکنند اگرچه با تعدد و اختلاف احتیاط بصلح و تراضی
مطلوبست مسئله نهم انکه وارث فعلی منحصر است بعمومه امی و بخؤوله امی و باحد الزوجین
پس احد الزوجین نصیب اعلا را میبرند و ثلث از تمام ترکه حق خؤوله امی است چه متحد و چه متعدد
و با تعدد مطلقا بالسویه قسمت میکنند و بقیه حق عمومه امی است چه متحد و چه متعدد و با

تعدد مطلقا بالسویه قسمت میکنند اگرچه با اختلاف احتیاط بصلح مطلوبست **مسئله دهم** آنکه وارث فعلی منحصر است بخؤله ابوینی با ابی و بخؤله امّی و باحد الزوجین پس احد الزوجین نصیب اعلی را میبرند و سدس را از بقیه با اتحاد و ثلث بقیه با تعدد حق خؤله امی است که با تعدد مطلقا بالسویه قسمت میکنند و بقیه از ترکه حق خؤله ابوینی یا ابی است چه متحد و چه متعدد و با تعدد مط بالسویه قسمت میکنند **مسئله یازدهم** آنکه وارث فعلی منحصر است بعموۀ ابوینی یا ابی و بعموۀ امّی و بخؤله ابوینی یا ابی و باحد الزوجین پس احد الزوجین نصیب اعلا را میبرند و ثلث از جمیع ترکه حق خؤله ابوینی یا ابی است چه متحد و چه متعدد و با تعدد مطلقا بالسویه قسمت میکنند و سدس از بقیه با اتحاد و ثلث بقیه با تعدد حق عموۀ امی است چه متحد و چه متعدد و با تعدد مط بالسویه قسمت میکنند اگرچه در صورت اختلاف احتیاط بصلح و تراضی مطلوبست و بقیه حق عموۀ ابوینی یا ابی است و با تعدد و اختلاف للذکر ضعف الانثی **مسئله دوازدهم** آنکه وارث فعلی منحصر است بعموۀ ابوینی یا ابی و بعموۀ امی و بخؤله امی و باحد الزوجین پس احد الزوجین نصیب اعلا را میبرند و ثلث مجموع ترکه حق خؤله امی است چه متحد و چه متعدد و با تعدد مط بالسویه قسمت میکنند و سدس از بقیه با اتحاد و ثلث آن با تعدد حق عموۀ امی است که با تعدد مط بالسویه قسمت میکنند اگرچه احتیاط بصلح مطلوبست و بقیه از ترکه حق عموۀ ابوینی یا ابی است چه متحد و چه متعدد و با تعدد و اختلاف للذکر ضعف الانثی **مسئله سیزدهم** آنکه وارث فعلی منحصر است بعموۀ ابوینی یا ابی و بخؤله ابوینی یا ابی و بخؤله امی و باحد الزوجین پس احد الزوجین نصیب اعلا را میبرند و ثلث از مجموع ترکه حق خؤله ابوینی یا ابی و خؤله امی است که سدس این ثلث با اتحاد و ثلث از ثلث با تعدد حق خؤله امی است که با تعدد مطلقا بالسویه قسمت میکنند و بقیه از ثلث حق خؤله ابوینی یا ابی است چه متحد و چه متعدد و با تعدد مطلقا بالسویه قسمت میکنند و بقیه ترکه حق عموۀ ابوینی یا ابی است چه متحد و چه متعدد و با تعدد و اختلاف للذکر ضعف الانثی

احتیاط ترک نشود ع مد ظله العالی

مسئله

مسئله چهاردهم انکه وارث فعلی منحصر است بعموه امی و بخوله ابوینی یا ابی و بخوله امی و احد الزوجین پس احد الزوجین نصیب اعلا را میبرند و ثلث مجموع ترکه حق خئوله ابوینی یا ابی و خئوله امی است که یا سدس از ثلث با اتحاد و ثلث ان با تعدد حق خئوله امی است و با تعدد مطلقا بالسویه قسمت میکنند بقیه از ثلث حق خئوله ابوینی یا ابی است چه متحد و چه متعدد و با تعدد مطلقا بالسویه قسمت میکنند و بقیه از ترکه حق عمومه امی است چه متحد باشند یا متعدد و بر فرض تعدد مطلقا بالسویه قسمت میشود اگرچه احتیاط علی الظاهر در صورت اختلاف بصلح و تراضی بغایت مطلوبست

مسئله پانزدهم انکه وارث فعلی عموه ابوینی یا ابی است و عموه امی و خئوله ابوینی یا ابی و خئوله امی و احد الزوجین و ترکه میت هم هفتاد و دو تومان است پس حق احد الزوجین نصیب اعلا است از نصف و ربع الباقی پنجاه و چهار تومان یا سی و شش تومان و ثلث از جمیع ترکه که بیست و چهار تومان باشد حق مطلق خئوله است که یا سدس از ان که چهار تومان باشد با اتحاد یا ثلث ان که هشت تومان باشد با تعدد حق خئوله امی است و بقیه ثلث که بیست تومان یا شانزده تومان باشد حق خئوله ابوینی یا ابی است چه متحد باشند یا متعدد که بر فرض تعدد مطلقا بالسویه قسمت میکنند الباقی سی تومان یا دوازده تومان یا سدس ان با اتحاد و ثلث ان با تعدد حق عمومه امی است که با تعدد مطلقا بالسویه قسمت میکنند اگرچه احتیاط علی الظاهر به صلح و تراضی گذشت و بقیه ان حق عموه ابوینی یا ابی است چه متحد باشند یا متعدد و بر فرض تعدد و اختلاف للذکر ضعف الانثی و لابد است در مقام از تنبیه بر چهار قاعده **قاعده اول** بدانکه حکم اولاد اصناف طبقه سوم حکم اولاد اولاد و اولاد اخوه است از چند جهت **اول** انکه چنانچه در طبقه اول با وجود اولاد بلا واسطه و لو اناث باشد اولاد بواسطه و لو ذکور باشد ارث نمیبرد و هکذا در طبقه دوم با وجود اخوه و لو اخت امی باشد اولاد اخوه و لو پسر برادر ابوینی باشد ارث نمیبرد هم چنین در طبقه سوم با وجود یکنفر از عمومه و خئوله میت و لو خاله امی باشد اولاد عمومه و اولاد خئوله مطلقا ارث نمیبرند و لو پسر عم ابوینی باشد و لذا گفته شد که طبقه سوم یکصنف و مشابه مثل

علی ترک احتیاط نشود ع مد ظله

علی ترک احتیاط نشود ع مد ظله

طبقهٔ اول و طبقهٔ دوم دو صنف نیستند بلی در ابن عم ابوینی و عم ابی گفته شد که ابن عم ابوینی مقدم است در وارثیت بر عم ابی بشرائطیکه در مانع دهم از موانع ارث گفته شد فراجع ثانیاً چنانچه در طبقهٔ اول و دوم اولاد اولاد و اولاد اخوه و اخوات ارث من یتقربون به را میبرند هم چنین در طبقهٔ سوم اولاد عمومه و اولاد خئوله ارث من یتقربون به را میبرند ثالثاً چنانچه در طبقهٔ دوم منتسبین بام میت مثل اخوهٔ امی و اولادشان و مثل جد و جدهٔ امی ذکور و اناث شان حق الارث بالسویه میبرند بخلاف منتسبین باب میت که ذکور دو مقابل اناث میبرند مثل اخوه و اخوات ابوینی یا ابی و مثل جد و جدهٔ ابی هم چنین در طبقهٔ سوم منتسبین بام میت مثل خال و خاله چه ابوینی یا ابی یا امی و اولادشان یا نعل مطلقاً بالسویه ارث میبرند و لو مختلف باشند در ذکوریت و انوثیت و اما منتسبین بپدر میت مثل عمو و عمه ابوینی یا ابی للذکر ضعف الانثی ارث میبرند بلی در عمومهٔ امی خلاف است که یا نعل و اختلاً بالسویه ارث میبرند یا بالتفاضل چنانچه سابقاً اشاره شد رابعاً چنانچه در طبقهٔ دوم با بودن اخوهٔ ابوینی اخوهٔ ابی ارث نمیبرند و با بودن اولاد اخوه ابوینی اولاد اخوهٔ ابی ارث نمیبرند هم چنین در طبقهٔ سوم با بودن عمومهٔ ابوینی عمومهٔ ابی ارث نمیبرند و با بودن خئوله ابوینی خئوله ابی ارث نمیبرد و هم چنین با بودن اولاد عمومهٔ ابوینی اولاد عمومهٔ ابی ارث نمیبرند و با بودن اولاد خئوله ابوینی اولاد خئوله ابی ارث نمیبرند و اما با بودن اولاد عمومهٔ ابوینی اولاد خئولهٔ ابی ارث میبرند بشرط نبودن اولاد خئوله ابوینی و هم چنین با بودن اولاد خئوله ابوینی اولاد عمومهٔ ابی ارث میبرند بشرط نبودن اولاد عمومه ابوینی چنانچه در شخص عمومه و خئوله گفته شد و از این جهت میتوان گفت عمومه و خئوله مثل طبقهٔ اول و طبقهٔ دوم دو صنفند **مسئلهٔ** هرگاه وارث فعلی منحصر باشد به زوجه و بیست نفر اولاد عمومه و خئوله باین طریق که یک پسر و دختری دارد از عم ابوینی یا ابی و یک پسر و دختری دارد از عمهٔ ابوینی یا ابی و یک پسر و دختری دارد از عم امی و یک پسر و دختری دارد از عمهٔ امی و هکذا یک پسر و دختری دارد از خال ابوینی یا ابی و یک پسر و دختری از خاله

ابوینی یا ابی و یک پسر و دختری دارد از خال امی و یک پسر و دختری دارد از خاله امی و ترکه میت هفتاد و دو تومان میباشد پس هیجده تومان که ربع ترکه است حق زوجه است و بر فرض تعدد زوجات بالسویه قسمت میکنند و بیست و چهار تومان که ثلث ترکه است حق هشت نفر اولاد خئوله است باز ثلث ان که هشت تومان باشد حق چهار نفر اولاد خال و خاله امی است که بالسویه قسمت میکنند هر کدام دو تومان میرسد و شانزده تومان که دو ثلث از ثلث ترکه است حق چهار نفر اولاد خئوله ابوینی یا ابی است که ایضاً بالسویه قسمت میکنند هر کدام چهار تومان میرسد الباقی سی تومان باز ثلث ان حق چهار نفر اولاد عمومهٔ امی است که بالسویه قسمت مینمایند هر کدام بیست و پنج قران میرسد اگر چه احتیاطاً بصلح مطلوبست علیهم الباقی بیست تومان ثلث ان حق دو نفر اولاد عمهٔ ابوینی است للذکر ضعف الانثی و دو ثلث ان حق دو نفر اولاد عموی ابوینی است ایضاً للذکر ضعف الانثی **قاعدهٔ دوم** گفته شد که اولاد عمومه و خئوله ارث من یتقربون به را میبرند و لابد است از برای توضیح این امر از ذکر دو مسئله **مسئلهٔ اولی** از برای ارث اولاد خئوله امی مثل خود خئوله امی چند قسم تصویر میشود **اول** انکه تمام ترکه حق او میباشد و آن در صورت انحصار وارث است باولاد خئوله امی پس اگر همهٔ ان اولاد بر فرض تعدد از یک خال یا از یک خاله باشند همهٔ ترکه حق انها میباشد و باید مطلقا بین خود بالسویه قسمت نمایند و اگر از خئوله متعدده باشند باید اول ترکه را بین خود خئوله بالسویه قسمت نمود و بعد قسمت هر یک را باولادش داد و بر فرض تعدد اولاد باید بین انها هم مطلقا بالسویه قسمت نمود اعم از انکه همه ذکور باشند یا همه اناث یا مختلف **دوم** انکه نصف ترکه یا ربع ترکه حق انها میباشد و آن در صورت انحصار وارث است باولاد خئوله امی و باحد الزوجین و کیفیت قسمت این نصف یا ربع چنانستکه در قسم اول گفته شد **سوم** انکه ثلث ترکه حق انها میباشد و آن در صورت انحصار وارث نسبی است باولاد خئوله امی و باولاد مطلق عمومه اعم از انکه اولاد عمومهٔ ابوینی باشند یا ابی یا امی و ایضاً اعم از انکه عمومه با خئوله و اولاد

علی این احتیاط ترک نشود ع مدظله

متحد باشند یا متعدد و ایضاً اعم از انکه با انها احد الزوجین هم باشد یا نباشد و کیفیت قسمت این ثلث چنانستکه کفته شد **چهارم** انکه سدس ترکه بر فرض اتحاد اصولشان و ثلث ترکه بر فرض تعدد اصولشان حق انها میباشد و ان در صورت انحصار وارث است باولاد خؤوله امی و باولاد خؤوله ابوینی یا ابی و کیفیت قسمت این سدس یا این ثلث چنانستکه کفته شد **پنجم** انکه سدس از نصف ترکه یا از سه ربع ترکه بر فرض اتحاد اصولشان و ثلث او نصف یا از سه ربع ترکه بر فرض تعدد اصولشان حق انها میباشد و ان در صورت انحصار وارث است باولاد خؤوله امی و باولاد خؤوله ابوینی یا ابی و باحد الزوجین و کیفیت قسمت این سدس یا ثلث از نصف یا از سه ربع ترکه چنان استکه کفته شد **ششم** انکه سدس از ثلث ترکه بر فرض اتحاد اصول و ثلث از ثلث ترکه بر فرض تعدد اصولشان حق انها میباشد و ان در صورتیستکه وارث اولاد خؤوله امی باشد و اولاد خؤوله ابوینی یا ابی و اولاد مطلق عمومه اعم از انکه احد الزوجین هم باشند یا نباشند و کیفیت قسمت ان سدس از ثلث یا ثلث از ثلث چنانستکه کفته شد **و مخفی نماناد** که در ضمن این مسئله کیفیت و اقسام ارث خود خؤوله امی هم معلوم شد بلکه کیفیت و اقسام ارث خؤوله ابوینی یا ابی و اولادشان نیز معلوم شد **مسئله دوم** از برای ارث اولاد عمومه امی مثل خود عمومه امی نیز چند قسم تصویر میشود **اول** انکه تمام ترکه حق انها میباشد و ان در صورت انحصار وارث است باولاد عمومه امی پس اکر ان اولاد بر فرض تعدد همه از یکعم یا از یک عمه امی باشند همه ترکه را مطلقا بین خود بالسویه قسمت نمایند علی الاقوی و در صورت اختلاف ذکوریت و انوثیت احتیاط بصلح و تراضی مطلوبست و اکر اولاد از عمومه امی متعدد باشند باید ترکه را بین اصولشان بالسویه قسمت نمود و بعد قسمت هر یکرا بین اولادش بر فرض تعدد ایضا مطلقا بالسویه قسمت نمایند و بر فرض اختلاف اولاد احتیاط بصلح کذشت مثل خود اصول **دوم** انکه نصف ترکه یا سه ربع ترکه حق انها خواهد بود و ان در صورت انحصار وارث است باولاد عمومه امی و باحد الزوجین و کیفیت قسمت این نصف یا سه ربع چنان استکه در

ترک احتیاط نشود علیه
ع مد ظله

هم

قسم اول گفته شد سوم آنکه دو ثلث ترکه حق آنها میباشد و آن در صورت انحصار وارث
نسبی است باولاد عمومه امی و باولاد مطلق خئوله اعم از آنکه ابوینی باشند یا ابی یا امی و کیفیت
قسمت چنانستکه گفته شد چهارم آنکه سدس ترکه یا دو سدس و نیم ترکه حق آنها خواهد
بود و آن در صورت انحصار وارث است باولاد عمومه امی و باولاد مطلق خئوله و با احد الزوجین
و کیفیت قسمت چنانستکه گفته شد پنجم آنکه سدس ترکه بر فرض اتحاد اصول و ثلث آن بر
فرض تعدد اصول حق آنها میباشد و آن در صورت انحصار وارث باولاد عمومه امی و باولاد
عمومه ابوینی یا ابی و کیفیت قسمت چنانستکه گفته شد ششم آنکه سدس از نصف یا از سه ربع
ترکه بر فرض اتحاد اصول و ثلث از نصف یا از سه ربع ترکه بر فرض تعدد اصول حق آنها خواهد
بود و آن در صورت انحصار وارث است باولاد عمومه امی و باولاد عمومه ابوینی یا ابی و با احد الزوجین
و کیفیت قسمت چنانستکه گفته شد هفتم آنکه سدس از ثلثین ترکه بر فرض اتحاد اصول و
ثلث از ثلثین ترکه بر فرض تعدد اصول حق آنها خواهد بود و آن در صورت انحصار وارث است به
اولاد عمومه امی و به اولاد عمومه ابوینی و باولاد مطلق خئوله و کیفیت قسمت چنانستکه گفته شد
هشتم آنکه سدس از یکسدس یا از دو سدس و نیم ترکه بر فرض اتحاد اصول و ثلث از یکسدس
یا از دو سدس و نیم بر فرض تعدد اصول حق آنها میباشد و آن در صورتیستکه وارث میت
اولاد عمومه امی و اولاد عمومه ابوینی یا ابی و اولاد مطلق خئوله و احد الزوجین باشند و کیفیت قسمت
چنانستکه گفته شد و مخفی نماناد که در ضمن این مسئله کیفیت و اقسام ارث خود عمومه امی
هم معلوم شد بلکه کیفیت و اقسام ارث عمومه ابوینی یا ابی و اولادشان نیز معلوم میشود
قاعده سوم بدانکه با وجود عمومه و خئوله میت و اولادشان تا حدیکه صدق اسم نسب
و رحمیت بنماید عرفا و لو یکنفر باشند عمومه و خئوله ابوین میت و اولادشان وارث نخواهند
بود بلی اگر ابدا عمومه و خئوله خود میت و اولادشان نباشند عمومه و خئوله ابوین میت ارث
میبرند و اگر آنها هم نباشند اولادشان ارث میبرند بتقدیم الاقرب فالاقرب و با بودن

عموه و خؤله ابوین میت و اولادشان عموه و خؤله جد و جده میت و اولادشان ارث میبرند
ایضا بتقدیم الاقرب فالاقرب و توضیح این قاعده بمثال اینست که هرگاه وارث فعلی میت منحصر
باشد از طبقه سوم بشانزده نفر عموه و خؤله ابوین میت باین طریق که وارث عمو و عمه و خالو
و خاله ابوینی یا ابی پدر میت هست و عمو و عمه و خالو و خاله امی پدر میت و عمو و عمه و خالو و خاله ابوینی
مادر میت و عمو و عمه و خالو و خاله امی مادر میت و زوجه و ترکه میت هم هفتاد و دو تومان است
پس ربع آن که هیجده تومان باشد حق زوجه است الباقی پنجاه و چهار تومان و ثلث ترکه که
بیست و چهار تومان باشد حق هشت نفر منتسبین بمادر میت است که باز ثلث آن که هشت تومان
باشد حق عمو و عمه و خالو و خاله امی مادر میت است که باز ثلث این هشت تومان حق خالو و خاله
امی مادر میت است که بالسویه قسمت میکنند هر کدام سیزده قران و خورده میرسد و دو ثلث
هشت تومان حق عمو و عمه امی مادر میت است که ایضا بالسویه قسمت میکنند هر کدام بیست و شش
قران و خورده میرسد اگرچه احتیاطا بصلح و تراضی بغایت مطلوب است و دو ثلث دیگر بیست و
چهار تومان حق عمو و عمه و خالو و خاله ابوینی مادر میت است که باز ثلثشان که پنج تومان و سه
قران و خورده باشد حق خالو و خاله ابوینی مادر میت است و علی الاقوی بالسویه قسمت میکنند
هر کدام بیست و شش قران و خورده میرسد و دو ثلث دیگر که ده تومان و شش قران و خورده
باشد حق عمو و عمه ابوینی مادر میت است که ایضا بالسویه قسمت میکنند و احتیاط بصلح
مطلوب است الباقی از ترکه سی تومان حق هشت نفر منتسبین بپدر میت است که باز
ثلث از این که ده تومان باشد حق عمو و عمه و خالو و خاله امی پدر میت است باز ثلث این ده تومان
حق خالو و خاله امی پدر میت است بالسویه قسمت میکنند و احتیاط بصلح مطلوبست هر کدام
شانزده قران و خورده میرسد دو ثلث دیگر ده تومان حق عمو و عمه امی پدر میت است که
ایضا بالسویه قسمت میکنند با مطلوبیت احتیاط بصلح هر کدام سه تومان و سه قران و خورده
میرسد الباقی از ترکه که بیست تومان باشد حق عمو و عمه و خالو و خاله ابوینی پدر میت است

باز ثلثان که شش تومان و شش قران و خورده باشد حق خالو و خاله پدر میت است که
بالسویه قسمت میکنند یا مطلوبست حسابت صلح به هر کدام سه تومان و سه قران و خورده میرسد
و دو ثلث دیگر بیست تومان حق عمو و عمه ابوینی پدر میت است للذکر ضعف الانثی که چهار
تومان و چهار قران و خورده بعمه ابوینی پدر میت میرسد هشت تومان و هشت قران و خورده
بعموی ابوینی پدر میت میرسد **قاعدهٔ چهارم** هرگاه از برای کسی دو سبب فعلی از اسباب ارث
یا زیاد تر جمع شود پس بهمهٔ اسباب ارث میبرد اعم از انکه ان دو سبب یا زیاده نسبی باشند یا سببی
یا مختلف **اما نسبی** پس در طبقهٔ اولی در صنف ابوین اجتماع سببین تصویر نمی شود و اما
در صنف اولاد تصویر نمیشود لکن در اولاد بواسطه و در انها هم زیاده بر دو سبب تصویر نمی
شود که جمع شود مثل انکه کسی هم نوادهٔ پسری میت است و هم نواده دختری او پس بهر دو سبب ارث میبرد
و در طبقهٔ دوم در هر دو صنف تصویر میشود لکن در صنف اجداد زیاده بر دو سبب تصویر
نمیشود که جمع شود مثل انکه کسی هم جد یا جدهٔ پدری میت است و هم جد یا جدهٔ مادری میت
پس بهر دو سبب ارث میبرد و اما در صنف اولاد اخوه در نوادهٔ اخوه تا چهار سبب هم ممکن
است جمع شود مثل انکه کسی هم نوادهٔ برادر ابوینی میت است و هم نوادهٔ خواهر ابوینی میت و هم
نوادهٔ برادر امی میت و هم نوادهٔ خواهر امی میت پس بهر چهار سبب ارث میبرد و در طبقهٔ سوم
که یکصنفند که اجتماع تا هشت سبب ممکن میباشد مثل انکه هم نوادهٔ عموی ابوینی میت است
و هم نوادهٔ عمهٔ ابوینی و هم نوادهٔ عموی امی و هم نوادهٔ عمهٔ امی و هم نوادهٔ خالوی ابوینی و هم نوادهٔ
خاله ابوینی و هم نواده خالوی امی و هم نوادهٔ خالهٔ امی پس بهر هشت سبب ارث میبرد **و اما**
سببی بسبب اجتماع دو سبب میشود که یکی از این دو لابد زوجیت است و اجتماع زیاده بر دو
سبب تصویر نمیشود مثل انکه کسی هم احد الزوجین میت است و هم مولای معتق یا ضامن جریره
پس بهر دو سبب ارث میبرد **و اما** مختلف که یک سبب ارث بردن نسب باشد و دیگری سبب
و لابد نسب از طبقهٔ سوم خواهد بود و لابد سبب هم زوجیت خواهد بود چون از اسباب غیر

زوجیت با نسب جمع نمیشود و هکذا از انساب هم غیر از طبقه سوم با زوجیت جمع نمیشود الحاصل
بتمام اسباب ارث داده میشود بشرط آنکه در آن اسباب مانعی از موانع ارث نباشد و هرگاه بعضی
از این اسباب مانع بعضی از اسباب دیگر نشود پس بآن سبب دو نوع ارث داده نمیشود مثل برادری
که پسر عم میت هم باشد به برادری ارث میبرد نه به پسر عمی و مثل آنکه کسی هم عموی میت است
و هم پسر خالوی او پس بسبب عمو بودن ارث میبرد و بسبب پسر خالو بودن ارث نمیبرد و مخفی
نماناد که ارث بردن باسباب متعدده با تعدد وارث تصویر میشود نه با اتحاد آن چون با اتحاد
همه ترکه حق او خواهد بود و معنی ارث بردن بدو سبب مثلا این است که اگر زید بمیرد و وارث
فعلی او منحصر است بدو نواده از دو پسر یکی عمرو نام دیگر بکر نام لکن عمرو نواده دختریش هم هست
پس ترکه زید پنج قسمت میشود سه خمس بعمرو داده میشود و دو خمس ببکر و هکذا در طبقه دوم
مثل آنکه وارث زید منحصر است بدو نواده برادر ابی یکی عمرو نام و یکی خالد نام لکن مادر عمرو
خواهر امی زید هم بوده پس ترکه زید شش قسمت میشود سه سدس و نیم بعمرو داده میشود و دو سدس
و نیم ببکر و هم چنین در طبقه سوم مثل آنکه وارث زید منحصر است بدو پسر عم ابی یکی عمرو و
دیگر بکر لکن عمرو پسر خاله زید هم هست پس ترکه زید سه قسمت میشود دو قسمت بعمرو داده میشود
و یکقسمت ببکر و هم چنین هرگاه وارث زید منحصر باشد بدو دختر عمو لکن یکی دختر
عمش زوجه زید هم هست پس ترکه زید چهار قسمت میشود دو قسمت و نیم بدختر عمیکه زوجه
اش هست داده میشود و یکقسمت و نیم بآن دختر عم دیگر و قس علی هذا صورتهای دیگر که سه سبب از
اسباب ارث یا زیاده جمع بشود

فصل هفتم
در کیفیت توارث باسباب است

بدانکه اسبابیکه موجب ارث میشوند چهار امر است اول زوجیت دوم ولاء عتق سوم
ولاء ضمان جریره چهارم ولاء بامامت و در این فصل چهار عنوان است عنوان
اول در کیفیت ارث بردن بسبب زوجیت است بدانکه زوج و زوجه هیچ وقت تمام ترکه

وارث نمی‌برند بلکه همه وقت شریک میباشند با طبقات انساب و مراتب سبب الا صورتیکه
وارث میت منحصر باشد بزوج پس تمام ترکه را او ارث میبرد نصف را فرضا و نصف را ردا
واما با انحصار وارث بزوجه پس ربع ترکه حق اوست و باقی متعلق است بحضرت حجت عصر عجل الله
فرجه الشریف **بدانکه** شرطست در توارث بزوجیت علاوه بر شرائط عامه سابقه سه امر
اول انکه زوجه معقوده بعقد دوام باشد چون در معقوده بعقد انقطاع از هیچ طرف
توارثی نخواهد بود وبعضی از علماء قائل شده اند بتوارث در صورت اشتراط ان از دو جانب یا از
یک جانب پس بر حسب شرط ارث داده میشود **دوم** انکه در حین موت زوجیت باقی باشد
حقیقة یا حکما مثل انکه معتده بطلاق رجعی باشد پس در عده طلاق بائن توارثی نخواهد بود
چنانچه در مطلقه بطلاق رجعی بعد از انقضاء زمان عده توارثی نیست بلی هرگاه زوج مریض
زوجه خود را مطلقه نماید بطلاق رجعی یا بطلاق بائن و زوج بهمان مرض حین الطلاق
از دنیا برود ولو تا یکسال بعد الطلاق باشد و خود زوجه هم خواهش طلاق نکرده باشد
و عیال دیگری هم نشده باشد با فوت ان زوجه از زوج خود ارث میبرد ولو زوجه صغیره یا یائسه
یا غیر مدخوله باشد نه زوج از زوجه اگر فرض شود موت زوجه قبل از زوج پس ممکن است از زوج ربع یا
ثمن را هشت نفر از زوجات یا زیاده ارث ببرند **سوم** شرطست در توارث بزوجیت انکه اگر
زوج در مرض موت زوجه را عقد نموده دخول کرده باشد والا بایشان توارثی نخواهد بود بلکه
اگر مهر هم از برای این زوجه نخواهد بود اصلا **مسئله** بدانکه از سابق معلوم شد که اگر
زوجه بمیرد و در حین موت اولادی غیر ممنوع من الارث از او نمانده باشد حق زوج نصف ترکه
است و اگر اولاد غیر ممنوع من الارث از او مانده باشد حق زوج ربع از ترکه است و اگر زوج
بمیرد و در حین موت اولاد غیر ممنوع من الارث از او نمانده باشد حق زوجه ربع ترکه است
و اگر اولاد غیر ممنوع من الارث از او مانده باشد حق زوجه ثمن از ترکه است و فرقی نیست
در اینجا که گفته شد بین انکه زوجه متحده باشد یا متعدده ولو هشت نفر زوجه باشد

المهر توارث است
با شرائط ع مد ظله

فصل هفتم

یا زیاده چنانچه در طلاق فی حال المرض و در عقد انقطاع با شرط ارث بصورتی مبسوط با فرض بقاء
مدت زوجیت انقطاعیه حین الموت و صحت شرط توارث و ایضاً فرقی نیست در اولاد آنکه بلا
واسطه باشد یا مع الواسطه و ایضاً چه اولاد از زوج یا از زوجات موجوده باشد یا غیر موجوده
و ایضاً چه اولاد از دائمه باشد یا از منقطعه یا از مملوکه و این ربع یا ثمن را زوجات بر فرض
تعدد بالسویه بین خود قسمت میکنند **مسئله** بدانکه زوج از جمیع ترکه میت ارث میبرد چه از منقولات
نظیر حیوانات و امتعه و البسه مثل لباس و اثاثیه و مأکولات و چه از غیر منقولات نظیر اراضی و ابنیه و غیر
اینها و اما زوجه از همه آلات مطلقاً ارث میبرد و از اراضی ابداً ارث نمیبرد نه عیناً و نه قیمةً اعم از
آنکه زمین بیاض باشد یا مشغول باشد بزرع و شجر و بناء و غیر اینها اگرچه احوط با زوجه ذات
الولد تصالح و تراضی است و اما از آلات و ابنیه و مثل چوب و نی و خشت و در و ارسی و پنجره
و درختیکه کاشته شده و امثال اینها از اعیانیکه در اراضی گذاشته شده پس از عین اینها ارث نمیبرد و
لکن از قیمت این اعیان موجوده حین فوت الزوج ارث میبرد پس اگر قیمت سوقیه آن اعیان از حین
فوت تا حین قسمت زیاد شود از آن زیاده هم زوجه ارث میبرد چنانچه اگر کسر نماید بر زوجه محسوب
خواهد شد و اما هرگاه بین فوت زوج و بین قسمت آن اعیان نمائی بنماید از آن نماء زوجه ارث
نمیبرد چنانچه هرگاه نقص عینی بنماید یا تلف بشود سائر ورثه باید کسر آن را بدهند پس معلوم شد
که مدار در اعیان اینکه زوجه از قیمت اینها ارث میبرد اعیان موجوده حین موت الزوج است نه نماء آن
حادثه و مدار در قیمت این اعیان قیمت یوم الدفع است نه قیمت حین الموت اگرچه احوط در
تفاوت قیمتین تصالح و تراضی است **و بدانکه** زوجه حق انتفاع و تصرف در آن اعیان بدون
رضایت سائر ورثه ندارد و سائر ورثه نیز احوط آنستکه معامله معاوضه بنمایند و تا قیمت آن را
دفع ننمایند بزوجه تصرف در آن اعیان ننمایند و در بودن قیمت بر سبیل استحقاق یا رخصت برای
ورثه اشکالست باید مراعات احتیاط بشود و اما برای زوجه قطعاً بر وجه ترخیص نیست بلکه بر
وجه استحقاق است کیفیت قیمت نمودن این اعیان منتشر باین نحو استکه مقوم قیمت میکند این

تصرفاتیکه مضر بحق زوجه نباشد ظاهراً ضرری ندارد ع
مدظله العالی

اعیان مثبته را با حق بقاء در این زمین مجاناً و بلا عوض تا زمانی که اهل عرف ان اعیان را در ان
زمین باقی میبینند و از ان قیمت زوجه ارث میبرد مثلاً درخت و چوب و خشت جدا شده
روی زمین افتاده قیمتش بیست تومان است و درخت و چوب و خشتهای برسرپا باشد
مجاناً و بلا عوض تا بخودی خود خراب شود بدون انکه مالک اجاره زمین بدهد بجهة بقاء
این اعیان در ان زمین قیمتش چهل تومان است مثلاً پس زوجه از قیمت ثانی ربع یا ثمن می برد
نه از قیمت اعیان با فرض جدا بودنشان و هرگاه در حین موت زوج اعیان بکار رفته در منزل
خراب شده بود یا درخت قطع شده بود یا میوه بر درخت موجود بود یا زراعت کاشته شده
بود ولو هنوز نرسیده باشد پس اینها و امثال اینها داخل در منقولات شد و زوجه از عین اینها
ارث میبرد **عنوان دوم** در کیفیت ارث بردن بولای عتق است بدانکه هرگاه کسی مملوک
خود را ازاد نماید پس ان مولای معتق وارث ان مملوک عتیق خود خواهد بود و شرط است
در وارث بودن مولای معتق چند امر **اول** انکه عتق تبرعی باشد نه بجهت نذر و کفاره
و امثال اینها **دوم** انکه مانعی از موانع ده گانه ارث نباشد نظیر وجود وارث اقرب
از معتق مثل طبقات ثلثه ارحام **سوم** انکه معتق حین العتق تبری از جریره مملوک نه
نموده باشد پس با وجود این شرائط وارث ان مملوک ازاد شده ان شخص ازاد کننده
خواهد بود چه معتق یا مملوک ذکور باشند یا اناث و هرگاه تبری از ضمان جریره ان
مملوک بعد العتق باشد احتیاطاً بصلح با ضامن جریره ترک نشود و اگر ضامن جریره نباشد
با زوج صلح نمایند و اگر زوج هم نباشد با حاکم شرع و اگر معتق متعدد باشند هر یک
وارث شوند نسبت بحصه خود و اگر احد الزوجین هم باشند نصیب اعلا را میبرند از نصف و
ربع **مسئله** هرگاه در حین موت مملوک ازاد شده ازاد کننده مرده باشد پس اگر
ازاد کننده زن بوده ظاهر انستکه ولاء برای عصبه ان زن است نه برای اولاد ان زن و
اگر مرد بوده وارث ان مملوک پدر و اولاد ذکور او خواهند بود بتقدیم الاقرب فالاقرب

فصل هفتم

واگر پدر و اولاد ذکور ندارد و وارثان مملوک جدّ و اخ ابی یا ابوینی آن معتق و اولاد اخوه جو اهل
بود بتقدیم الاقرب فالاقرب و با نبودن اینها وارثان مملوک اعمام ابوینی یا ابی آن معتق
خواهد بود و هرگاه عتق کننده و وارث او همه مرده باشند ظاهر اینست که مولای مولای
معتق وارث خواهد بود و اگر آنهم نباشد قرابت مولای مولا بتفصیلیکه گذشت
عنوان سوّم در کیفیت ارث بردن ولاء ضامن جریره و مراد از ضامن جریره آنست که
کسی ضامن بشود که هر جریره و جنایتی که از دیگری صادر شود و دیه داشته باشد دیه او را
بدهد وارث او را هم ببرد و این ضمانت گاهی از دو طرف میشود و گاهی از یکطرف و هر دو قسم
صحیح است و شرطست در وارث بودن ضامن جریره چند امر **اوّل** آنکه آن ضامن جریره مانعی
از موانع ده گانه ارث نداشته باشد نظر وجود وارثی اقرب از ضامن جریره مثل وجود طبقات
ثلثه از ارحام و وجود مولای معتق **دوّم** آنکه عقد مشتمل بر ایجاب و قبول واقع بسازند و
شرط نیست در آن لفظ مخصوصی بلکه کفایت میکند در آن هر لفظیکه دلالت کند بر این معنی
و باید موجب و قابل بالغ و عاقل و قاصد باشند **سوّم** حریت ضامن و مضمون عنه که اگر
عبدی ضمانت بنماید یا حرّی ضمانت عبدی بنماید ضمانتش باطل خواهد بود **چهارم** آنکه
مضمون عنه در حال عقد ضمانت مثل حال موت وارث اقربی نداشته باشد از طبقات
ثلثه ارحام و از مولای معتق بلی احد الزوجین با ضامن جریره وارث اند و نصیب اعلا را
هم میبرند از نصف و ربع و این سه شرط اخیر شرائط تحقق موضوع عقد نه شرط وارثیت و
بدانکه ولای ضمان جریره موروث نخواهد بود چنانچه ولاء عتق موروث میشود **عنوان
چهارم** در وارث بولای امامت است که هرگاه کسی بمیرد و وارثی از طبقات ثلثه ارحام
نداشته باشد و همچنین مولای معتق و ضامن جریره و احد الزوجین هم نداشته باشد
وارث او حضرت امام زمان صلوات الله و سلامه علیه و عجل الله تعالی فرجه الشریف خواهد
بود چون ایشان وارث من لا وارث له میباشد بلی با انحصار وارث بزوجه تمام ربع می برد

و بقیه

و بقیهٔ حق آن بزرکوار ارواح العالمین له الفداء میباشد و در زمان غیبت آن بزرکوار با یدبه
نواب آنحضرت که علماء اعلام و فقهاء کرام اند برسد و بهر مصرفیکه مجتهد صلاح بداند برساند
خاتمه در بیان چهار مسئله است **مسئلهٔ اولی** حمل وارث است اکر منفصل شود
حیا و ظاهر عدم اشتراط استقرار حیوة او است بعد الانفصال و ایضا عدم اشتراط حیوة حمل است
نزد موت مورث **مسئلهٔ ثانیه** بین ولد الزنا و بین پدر او که زانی بوده باشد و مادر او
که زانیه بوده باشد و اقارب آنها نه محرمیت است و نه توارث یعنی نه ولد الزنا از آنها ارث
میبرد و نه آنها از ولد الزنا ارث میبرند بلکه وارث ولد الزنا احد الزوجین و اولاد او
میباشند و اکر آنها هم نباشند وارث او حضرت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف میباشد
چنانچه وارث پدر و مادر و اقارب آنها سایر ورثه آنها میباشند و اما بین ولد شبهه و بین پدر
مشتبه یا مادر مشتبه یا هردو اکر هردو مشتبه باشند و اقارب آن شخص مشتبه توارث
خواهد بود چنانچه محرمیت هم خواهد بود **مسئلهٔ ثالثه** اکر بعضی از وراث فعلی میت
خنثی باشند یعنی هم علامت مردی داشته باشند که ذکر باشد و هم علامت زنی که فرج باشد
پس اکر خنثی غیر مشکل است یعنی میتوان بیکی از مرجحات فهمید که مرد است یا زن بر طبق آن
مرجح حکم میشود چه مرجحات منصوصه باشد یا غیر منصوصه بشرط آنکه مفید اطمینان باشد و
مرجحات منصوصه زیاد است **اول** بول کردن از احد المنفذین دائما و غالبا که اکر بول نمود
از ذکر میراث ذکور میبرد و اکر بول نمود از فرج میراث اناث میبرد **دوم** سبق بول از احد
المنفذین دائما و غالبا در صورتیکه از هر دو بول کند **سوم** انقطاع بول از احد المنفذین
بعد از دیکری دائما و غالبا که اکر از ذکر سبقت بول شد یا آخر بول از ذکر منقطع شد در
فرضیکه در ابتداء از هر دو مبادرت نماید مرد است و اکر از فرج بول سبقت میکیرد یا
آخر او منقطع می شود زن است **چهارم** شمردن استخوانهای دو پهلو پس اکر مختلف
بود مرد است و اکر متفق بود زن است و اما مرجحات غیر منصوصه از قبیل انبات لحیه و روئیدن

خون وغیر اینها پس اگر مفید علم یا اطمینان باشد حکم میشود بر طبق این واگر علائم منصوصه
نباشد و علائم غیر منصوصه هم مفید علم یا اطمینان نباشد پس آن خنثی مشکل است واقوی (عملا بنستکه)
حکم شود دران باینکه نصف از نصیب مرد ونصف از نصیب زن باو داده شود و هرگاه کسی
هیچ ندارد نه فرج و نه ذکر باینکه بولش از منفذ دیگری خارج میشود یا از دبرش پس با عدم
تمکن از اختبار اقرب عمل بقرعه است و در صورت تمکن از اختبار احوط صلح و تراضی است و
تمکن از اختبار باینست که اگر وقت بول نمودن پای دیوار بولش بدیوار بخورد مرد است والا
زن است **مسئله چهارم** هرگاه کسی دو سر داشته باشد در یک سینه یا دو سر و دو سینه
داشته باشد در یک کمر پس اگر در خواب باشد و یکسرش را بیدار کنند آن سر دیگرش هم بیدار شود
میراث یکنفر را میبرد واگر آن سر دیگر بیدار نشود میراث دو نفر را میبرد والله العالم بحقایق الامور

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی محمد سید الانبیاء والمرسلین وآله الغر المیامین من آل (الطاهرین)
ولعنة الله علی اعدائهم اجمعین الی یوم الدین مختصریست در مسائل مهمه نفقه که این بنده (عاصی)
محمد هاشم بن محمد علی الخراسانی از کتب فقهاء کرام رضوان الله تعالی علیهم اجمعین جمع نموده و
بنظر مبارک بعضی از حجج اسلامیکه فعلا مرجع تقلید میباشند رسانیده **بدانکه** امور یکه
مقتضی وجوب انفاق است چهار امر است زوجیت و قرابت و مملوکیت و اضطرار و در این مختصر
چهار اصل است **اصل اول** در وجوب انفاق بسبب زوجیت است و در این شش مسئله
است **مسئله** اول بدانکه وجوب انفاق بر زوجه مطلق است چه زوج غنی باشد
وچه فقیر و لکن با تمکین و قدرت که در جمیع تکالیف شرطست و واجب است بر زوج انفاق
نمودن بر زوجه خود بچند شرط **اول** آنکه زوج قادر باشد فعلا یا قوة بر انفاق بر زوجه
علاوه بر اخراجات لازمه فعلی خود هر چند قدرتش همین اندازه است که میتواند نفقه

یکدیگر

در بودن آنست اقوی تأمل است
الحاج شیخ عبدالکریم
دامت برکاته

یک روزه زوجه اش را بدهد پس واجب است همان اندازه بدهد **دوم** آنکه زوجه دائمه باشد نه
منقطعه چون انفاق نمودن بر زوجه منقطعه واجب نیست مگر شرط شود انفاق نمودن بر او را
سوم آنکه تمکین داشته باشد زوجه از زوج خود بآنکه هر زمان و هر مکان که زوج اراده
نماید استمتاع از زوجه خود را زوجه مانع نشود از استمتاع و الا ناشزه خواهد بود و انفاق بر او
واجب نخواهد بود بشرط جواز استمتاع در آن زمان و در آن مکان **چهارم** آنکه احدهما یا کلیهما
صغیر نباشند چون زوج صغیر و زوجه صغیره قابل نیستند ذاتا از برای استمتاعی که مرغوب
غالب مردم میباشد و اما زوجه حائض و نفساء و زوجه رتقاء و قرناء و زوجه که مسافر باشد
باذن زوج مطلقا یا بدون اذن زوج در سفر واجب مضیق پس انفاق زوج بر اینها واجب است
و در زوج صغیر و زوجه کبیره مراعات احتیاط مطلوب است **پنجم** آنکه زوجه مرتده نباشد که
انفاق بر زوجه مرتده واجب نیست و لو حامل باشد و بدانکه در حکم زوجه است در وجوب
انفاق بر او مطلقه رجعیه که هنوز عده اش تمام نشده باشد و مطلقه بائن اگر حامله باشد
که انفاق بر اینها واجب است و همچنین واجب است انفاق بر متوفی عنها زوجهای حامل
از بابت نصیب حمل اگر حمل نصیبی و دارائی داشته باشد و اما بر مطلقه بائن غیر حامل
و بر متوفی عنها زوجهای غیر حامل یا حامل که حملش نصیبی نداشته باشد انفاق واجب
نیست و همچنین انفاق واجب نیست بر معتده بوطی بشبهه و بر معتده بعقد منقطع
و هر چند این دو حامله هم باشند **مسئله دوم** بدانکه نفقه که واجب است زوج
بر زوجه خود بدهد بر دو قسم است قسم اول عبارتست از نفقاتیکه انتفاع از آنها باتلاف
هست از قبیل نان و آب و خورش و چیزهائیکه تنظیف بدن موقوفست بر آن از قبیل
صابون و اجرت حمام بجهت غسل جنابت یا بجهت تنظیف بدن یا بجهت سردی هوا و نحو آن
و اما اجرت حمام بجهت غسل حیض و نفاس و استحاضه و اغسال مستحبه و اجرت فصاد
و حجام و طبیب و پول دوا و حنا و سرمه پس در وجوب انفاق نمودن اینها اشکال است و

واگر سقط شد ورثه از او استرداد میکنند ع
فدامت برکاته

احوط دادن این نفقاتست خصوص پول حمام بجهت غسل واجب و اجرت حجام و دواء و چیزهائیکه هرگاه مریضه بشود و محتاج بخادم بشود لازم است مؤنه خادم که پرستار او باشد **قسم دوم** عبارتست از نفقاتیکه انتفاع از آنها ببقاء عین آنها میباشد از قبیل خانه و خادم و ظروف و نحو آنها یا از قبیل اشیائیکه باستعمال کم کم تلف بشود از قبیل لباس و فروش و امثال اینها و واجب نیست که زوج سایر مخارج زوجه را غیر آنچه ذکر شد کفالت بنماید از قبیل دیون و کفارات و ارش جنایات زوجه و هم چنین واجب نیست بر زوج کفالت نمودن و انفاق نمودن بر کسانیکه واجب النفقه زوجه هستند مثل والدین و اولاد و مملوک زوجه **مسئله سوم** در بیان حکم اعیان نفقات مرقومه در این دو قسم که آیا بعنوان تملیک است از زوج بزوجه که میتواند زوجه بغیر انتقال نماید یا بعنوان انتفاع و بهره بردن است نه آنکه تملیک باشد پس نمیتواند بغیر انتقال نماید اما اعیان مرقومه در قسم اول از قبیل نان و آب و خورش و سایر چیزهائیکه انتفاع از آنها باتلاف عین است عنوانش تملیک است بزوجه نه آنکه عین اینها ملک زوج باشد و زوجه حق انتفاع داشته باشد پس بنابر اینکه ملک زوجه بشود زوجه میتواند انتقال بغیر نماید هرچند زوج قصد تملیک بزوجه نداشته باشد بشرط آنکه انتقال زوجه این اعیان مرقومه را بغیر سبب سلب اعتبار و ابروی زوج یا موجب ضعف و کسالت زوجه نشود و اما اعیان مرقومه در قسم دوم از قبیل مسکن و خادم و ظروف و رختخواب و فروش و سایر چیزهائیکه انتفاع از آنها ببقاء عین آنها میباشد پس در اعیانی که استعمال متلف آنها نباشد از قبیل منزل و خادم و ظروف عنوانش انتفاع است نه تملیک و لذا زوج میتواند زوجه اش را در منزل عاریه بنشاند و خودش خدمت زوجه اش را بنماید و در اعیانیکه استعمال متلف آنها باشد نه در بجا از قبیل رختخواب و فروش محل اشکالست که آیا بعنوان تملیک است یا بعنوان انتفاع و اقوی دوم است پس بعد از طلاق تمام اعیان کسوه باقی است بر ملک زوج و زوجه نمیتواند بغیر منتقل نماید به بخشش و اجاره

احتیاطاً در مثل اشیائیکه بجهت مرض محتاج است ترک نشود

ع

و امثال بر کاملاً و تا... [illegible]

دادن و نخوابیدنها و اگر زوج بمیرد از ترکه او محسوب میشود مسئلهٔ چهارم شرط نیست در
وجوب انفاق بر زوج اسلام زوج یا زوجه و هم چنین شرط نیست اعسار زوجه بلکه به
زوجه کافره غیر مرتده و بزوجه موسره و چیزدار هم انفاق واجب است و اما زوج پس اگر
قادر باشد فعلاً یا قوةً به تکسب و تحصیل نفقه زوجه علاوه بر قوت شبانه روز شخص
خودش واجب میشود بر او انفاق نمودن بزوجه اش و لو قادر بودنش باستقراض و گدائی
نمودن و اخذ وجوهات از قبیل خمس و زکوة و رد مظالم و صدقات و کفارات بوده باشد
بشرط آنکه تحمل این امور باعث ذلت و هتک عرض و تحمل مشقت و منت زیادی نباشد که
رافع تکالیف است والا واجب نخواهد بود بلکه با هتک عرض حرام خواهد بود تحصیلش
چون حفظ عرض مقدم است بر انفاق واجب اگر موجب تلاف نفسی نشود والا حفظ نفس مقدم
است بر حفظ عرض مسئلهٔ پنجم هرگاه زوج نفقات واجبه را باندازهٔ کفایت بزوجه
ندهد یا تمکن اجبار مینماید او را حاکم شرع یا عدول المؤمنین بر انفاق و اگر اجبار
ممکن نباشد زوجه میتواند از مال زوج بردارد و نفقات خود را مرتب سازد باندازهٔ
ذی شأن خود لازم نیست فهمانیدن بزوج این معنی را و اگر اینهم ممکن نباشد یا زوج متمکن
نباشد از انفاق بر زوجه بجهت فقر و پریشانی خود پس این نفقات دین خواهد بود بر ذمهٔ
زوج کلاً ام بعضاً چه انفاقش ناقص باشد کیفیةً یا کمیةً چون لازم است بر زوج انفاق
نمودن بزوجه باندازهٔ که لایق باشد بحال زوجه کماً و کیفاً تا صدق کند معاشرت نمودن به
معروف و اگر از کیفیت یا کمیت نقص نمود دین خواهد بود بر ذمهٔ زوج اعم از آنکه هیچ
منفق انفاق ننماید و زوجه بعسرت بگذراند یا زوجه از مال خود انفاق بر خود نماید یا
ثالثی انفاق نماید بقصد عوض گرفتن یا بقصد تبرع بر زوجه چه آن ثالث پدر زوجه باشد یا
اجنبی باشد بلی اگر زوجه یا ثالثی انفاق نماید بقصد تبرع و اعانت بر زوج آنوقت زوج
بری الذمه خواهد بود مسئلهٔ ششم واجب است انفاق زوج بر زوجه یوماً فیوماً باینکه در

ع
لزوم مراعات شانیت زوجه در نفقه و کسوه محل اشکال
ع
مد ظله العالی

اول صبح هر روز نفقه او را بدهد و اگر بیکمرتبه نفقه یکماه یا یکسال او را بدهد جائز است
لکن اگر در بین زوجه ناشزه شود حق دارد زوج نفقاتیکه متعلق به بعد است از زوجه استرجاع کند

همچنین اگر در بین یوم ناشزه شود حق استرجاع بقیه را زوج دارد ع مد ظله العالی

اصل دوم

در وجوب انفاق بر قرابت است و در این پنج مسئله است مسئله اول آنکه واجبست انفاق نمودن
شخص بر اصول که پدر و مادر و اجداد و جدات باشند و بر فروع که اولاد و نواده باشند دون
باقی اقارب و واجب نیست انفاق بقرابت بسه شرط اول آنکه منفق بالکسر قادر باشد فعلا یا قوة
بر انفاق بر اقارب علاوه بر قوت یکشبانه روز خود و زوجه واجب النفقه اش پس اگر قوت واجب
است نفقات او با ولبس بر اقاربش مقید بامکان هرچند تمکن حاصل بنماید انفاق یکروزه را
پس همان نفقه انفاق لازم است و هرگاه تمکن منفق در انفاق باستقراض و گدائی نمودن و
اخذ وجوهات از قبیل خمس و زکوة و رد مظالم و صدقات بوده باشد پس تحمل این امور اگر موجب
ذلت و هتک عرض منفق شود حرام خواهد بود چنانچه در انفاق بر زوجه گفته شد و اگر
تحمل این امور موجب هتک عرض نشود بلکه موجب مشقت و منت زیادی بشود که لا یتحمل
عادة در این صورت تحمل واجب نخواهد بود چنانچه در انفاق بر زوجه گفته شد لکن اگر تحمل
نمود و متمکن شد و چیزی بدستش آورد انفاق بر او واجب خواهد بود باندازه اخذ و تحملش
و اگر تحمل این امور موجب هتک عرض نشود و موجب مشقت و منت زیاد هم نشود پس در مقام
انفاق بر زوجه تحمل این امور واجب است و اما در انفاق بر اقارب تحمل استقراض و گدائی
نمودن جائز است و اما تحمل اخذ وجوهات از قبیل خمس و رد مظالم و زکوة جائز نیست مگر
در صورتیکه ترک انفاق بر اقارب موجب ذلت و توهین و حقارت منفق بشود عرفا که
آن منفق فقیر نشود شرعا در این صورت جائز است که خود منفق اخذ وجوهات بنماید بجهة
انفاق بر اقارب دوم آنکه منفق علیه یعنی اقارب باید فقیر باشد یعنی الیوم قادر نباشد
بر مؤنه خود کلا ام بعضا که اگر هیچ قادر نباشد همه نفقه او بر منفق واجبست و اگر

بعضش را قادر نباشد انفاق همان بعض لازم است و اگر الیوم را منفق علیه قادر است بر مؤنه
خود لکن فردا مثلاً معطل خواهد بود پس فعلاً انفاق بر او لازم نیست بلکه فردا لازم است کلاً
ام بعضاً و قدرت داشتن منفق علیه بر مؤنه خود باید بغیر عنوان قرض کردن و گدائی نمودن
و اخذ خمس و زکوة و سائر وجوه بریه باشد و الا اگر قدرت منفق علیه باین عناوین باشد تحمل
این عناوین بر انها با تمکن منفق و امثال آن بر انفاق جائز نخواهد بود و انفاق بر او واجب خواهد
بود و لو در تحمل این عناوین هتک عرض و مشقت و ذلت و منتی نباشد بر منفق علیه که لا
یتحمل عادة **سوم** آنکه منفق علیه للقرابة مملوک غیر و زوجه غیر نباشد و الا لازم است که زوج
و مولی انفاق نماید و اگر زوج یا مولی تقصیراً یا قصوراً انفاق ننمود انوقت واجب میشود انفاق
بالقرابة و در این فرض منفق بالکسر حق مطالبه عوض از مولی و زوج دارد اگر قصدش تبرع
نباشد بمالک و بزوج و نه قصدش تبرع بزوجه باشد و اگر قصدش تبرع بزوجه باشد زوجه
حق مطالبه عوض از زوج خود دارد و شرط نیست در وجوب انفاق بر اقارب که منفق بالکسر
و منفق علیه مسلمان باشد یا عاقل یا عادل یا غیر اینها و هم چنین شرط نیست در وجوب انفاق
بر اقارب عاجز بودن منفق علیه از چشم و سایر اعضاء **مسئلهٔ دوم** بدانکه نفقاتیکه
واجبست دادن باقارب همان نفقاتیستکه واجبست دادن بزوجه از ماکول و مشروب و
ملبوس و مسکن و خادم و سائر آنچه گفته شد با ملاحظه اعتبارات و شئونات انها بقدر کفایت
و دفع حاجت انها و واجب نیست اداء دیون انها نمودن و کفارات و ارش جنایات انها را
دادن چنانچه در نفقات زوجه گفته شد و هم چنین واجب نیست تزویج نمودن بجهت اقارب
و اعطاء مهر و نحو ذلک لکن در اقارب جمیع نفقات واجبه که بانها داده میشود بعنوان
انتفاع است نه تملیک پس اقارب نمیتوانند نفقاتشان را بغیر بدهند و خود ریاضت
بکشند و اگر در جائی دیگر امرشان را گذرانیدند باید نفقات را بمنفق رد نمایند بخلاف زوجه
که قسم اول از نفقات را میتواند تملیک بغیر نماید بشرائط سابقه و محتمل است که از قبیل

انفاق بر اقارب باشد نفقهٔ زوجهٔ متوفّی عنها زوجها که حامله باشد **مسئلهٔ سوم** بدانکه
هرگاه قریب با فرض قدرت او و فقر منفق علیه ترک نمود انفاق واجب بر قریب خود را اجبار مینماید
او را مجتهد و عدول المؤمنین بر انفاق و اگر اجبار نمودن ممکن نباشد پس اذن میدهد
مجتهد یا عدول المؤمنین منفق علیه را در قرض نمودن یا اذن میدهند ثالثی را که نفقه او را
کفالت نماید بعد واجب میشود بر کسیکه واجب بود بر او انفاق که دیون این منفق علیه را
یا مخارجی را که ثالث نموده ادا نماید و اگر حاکم شرع و عدول المؤمنین اذن نداده بودند منفق
علیه را بر قرض نمودن یا ثالث را در کفالت مخارج او را نمودن حق مطالبه از منفق ندارند نسبت
بما مضی بخلاف زوجه که اگر خود زوجه استقراض نموده امر خود را بگذراند یا ثالثی کفالت زوجه
را نماید بعد از تمکن میتواند مطالبه از زوج بنماید مخارج کرده شده را مگر در صورتیکه آن
ثالث قصدش تبرع بر زوج بوده باشد در مخارج نمودن چه آن ثالث پدر زوجه باشد یا
اجنبی **مسئلهٔ چهارم** در ترتیب انفاق کنندگان بدانکه هرگاه شخصیکه قادر بر نفقه
خود نباشد و هم اصول متمکن بر انفاق دارد و هم فروع متمکن اوّلاً واجب است نفقه او بر
پدر و پدر پدر فصاعداً و بر اولاد و اولاد اولاد فنازلاً چه ذکور از اولاد یا اناث از آنها به تقدیم
اقرب از هر صنفی بر ابعد از همان صنف نه بر ابعد از صنف دیگر چون اولاد یک صنفند
و آباء یک صنف پس اگر شخص غیر متمکن هم پدر متمکن دارد و هم نواده متمکن نفقه آن شخص
واجب است بر پدر و نواده ذکوراً و اناثاً مقسّماً علی رؤس الاب و الاولاد بالسّویّه مطلقا و اگر
شخص غیر قادر هم پدر متمکن دارد و هم جدّ متمکن و هم نواده متمکن امّا پسر غیر متمکن است
پس پدر مقدّم است بر جدّ که یک صنفند نه بر نواده که از صنف دیگری است و هم چنین
بعکس بلی اگر اقرب از صنفی نباشد یا باشد و انفاق ننماید واجب است انفاق بر ابعد از همان
صنف نه تنها اگر صنف دیگر نباشد یا باشد و متمکن نباشد یا متمکن باشد و انفاق نکند
نفقه را از قصور او اگر از صنف دیگر هم غنی منفق باشد واجب است انفاق بر هر دو بتقدیم

این انفاق از حصّهٔ حمل است بر حامل و ظاهر اینست که از باب نفقهٔ قریب باشد. عبدالکریم مدّظلّه

در این مورد آباء و ابناء یک صنف حساب میشوند و با وجود پدر متمکن بر نواده انفاق لازم نیست بلکه نواده در مرتبهٔ جدّ واقع میشود. ع دامت برکاته

الاقرب من کل صنف فالاقرب و **ثانیاً** اگر پدر و پدر پدر و اولاد نباشند یا باشند و چیزدار نباشند یا چیزدار هم باشند و لکن تقصیراً یا قصوراً انفاق نکنند واجبست انفاق بشخص مادر اگر قادر باشد **و ثالثاً** اگر مادر هم نباشد یا باشد و چیزدار نباشد و یا چیزدار هم باشد و لکن تقصیراً یا قصوراً انفاق نکند واجبست انفاق بمادر پدر و باصول او و باصول مادر بتقدیم الاقرب فالاقرب از هر صنفی از این دو صنف را بر ابعد از همان صنف نه بر ابعد از صنف دیگر و باید ذکور و اناث بالسویه انفاق نمایند بشرط تعدد ایشان و الا بر قادرین از انها بالسویه انفاق واجبست **مسئله پنجم** در ترتیب منفق علیهم بدانکه هرگاه شخص منفق قادر باشد و پدر و مادر و اولادش فقیر باشند پس اگر منفق قادر بر انفاق نمودن بجمیع من یجب الانفاق علیهم باشد واجبست انفاق بر همه چه مسلم باشند چه کافر و اگر قادر بر انفاق بر همه اینها نباشد مقدم بدارد الاقرب فالاقرب پس اگر هم پدر و مادر فقیر دارد و هم جد و جده فقیر و هم اولاد فقیر و ممکن از انفاق بر همه نباشد مقدم بدارد انفاق پدر و مادر و اولاد را از انفاق بجد و جده و اگر انفاق باین سه ممکن نباشد مقدم بدارد انفاق بر اولاد را و با تعدد اولاد بین ذکور و اناث واجبست تسویه قرار دهد اگر انفاق بر همه اولاد ممکن نباشد احوط در این مقام و امثال این مقام رجوع نمودن بقرعه است

اصل سوم

در وجوب انفاق بمملوک است و در این سه مسئله است **مسئله اول** بدانکه واجب است انفاق نمودن مالکین بر عبید و اماء خود که آب و طعام و لباس و مسکن و سایر ما یحتاج انها را بدهد چه مالک و چه مملوک مسلمین باشند یا کافر یا احدهما مسلم و دیگری کافر و همچنین واجبست انفاق نمودن مالک بر حیوانات مملوکه خود بانکه آب و علف و اصطبل و سایر ضروریات انها را فراهم آورد چه حیوان حلال گوشت باشد یا حرام گوشت طیور باشد یا وحوش بحری باشد یا بری حتی عمل کرم ابریشم و زنبور عسل و سلک شکاری

---

(۱) و اینجا هم مثل سابق دو صنف ملاحظه نمیشود بلکه معیار اقربیت بحسب درجه و تساوی است که در صورت اولی متعین بر او انفاق و در صورت ثانیه بنحو تشریک میشود والله العالم ع دام ظله

(۲) تقدیم اولاد بر پدر و مادر معلوم نیست ع دامت برکاته

(۳) و تعبید نیست تخییر عبد الکریم دام ظله العالی

انفاق واجبست **مسئلهٔ دوم** هرگاه موالی ومالکین امتناع نمایند از انفاق نمودن
یا قادر بودنشان حاکم شرع اجبار مینماید انهارا بر انفاق نمودن یا فروختن ویا بذبح نمودن
حیواناتیکه قابل ذبح وفروش باشند واگر موالی ومالکین قادر نباشند یا قادر باشند
ولکن اجبار نمودن انهارا بر انفاق وفروختن وذبح کردن ممکن نباشد یا مالکین غائب باشند
پس با امکان حاکم شرع عین انهارا باجاره میدهد که معاش شان بگذرد واگر ممکن نه
شود واجبست انفاق بر همهٔ مسلمین اگر مملوک مسلم باشد بر فرض اضطرارشان من باب
وجوب انفاق بر مضطرین ووجوب حفظ نفس محترمه وبر غیر مملوک مسلم انفاق واجب نخواهد
بود اگرچه جائز بلکه راجح است خصوص در صورت اضطرار بعد اگر ممکن شد رجوع نماید
منفق بمالک اگر انفاقش باذن حاکم شرع یا عدول المؤمنین بوده یا امکان وقصدش
هم عوض گرفتن از مالک بوده در این صورت میتواند عوض انچه انفاق نموده از مالک بگیرد
واگر با امکان رجوع بحاکم رجوع نکرده یا قصدش تبرع بوده نمیتواند رجوع بمالک نماید
اگرچه در صورت عدم اذن از حاکم شرع با امکان احوط عوض دادن است اگر قصد منفق عوض
گرفتن بوده **مسئلهٔ سوم** بدانکه انفاق بر سایر مملوکات از قبیل اب دادن درخت و
زراعت کاشته را واجب نخواهد بود چون تملک مال وتنمیه نمودن در اموال واجب نیست
مگر انکه ترک انفاق منجر بتضییع مال بشود انوقت انفاق واجبست وترک انفاق که
موجب تضییع مالست حرام خواهد بود چنانچه واجبست تحصیل حفظ وحافظی از برای
اموالش اگر در ترک حفظ یا حافظ موجب اتلاف وتضییع اموالش بشود

اصل چهاردهم

در وجوب انفاق بمضطرین است ودر این پنج مسئله است **مسئلهٔ اول** هرگاه مسلمانی
مضطر بوده باشد بچیزی از طعام ولباس وسائر ضروریات معاش وخود مالک حاجت
اضطراری نداشته باشد بان چیز پس واجبست بر مالک که انفاق نماید ان شیء را بان مضطر

مسلم چه آن مضطر حرّ باشد یا عبد چه اضطرارش بحدّی باشد که مشرف بهلاکت باشد یا
باین حد نباشد و میتواند بعوض بدهد لکن جائز نیست مطالبهٔ عوض مگر در حال قدرت
مضطر و آن عوض هم باید باندازه نباشد که موجب اجحاف بشود بر مضطر یا بانکه شیء غیر قابل
را بعوض گزافی بدهد و چنانچه بر مالک دادن ولو بالعوض هم چنین بر مضطر هم لازم است
گرفتن آنرا ولو بالعوض هر چند عوض آن زیاد از قیمة المثل باشد بهمان شرطیکه گفته شد
ولکن مالک در بعضی از فروض نیز ایصا کرده و اگر مضطر قادر باشد ولکن مالک در عوض
اجحاف نموده و قهر مالک بعوض المثل ممکن نباشد پس در مقام حفظ نفس باید بگیرد و
عوض المثل را بدهد و اگر هیچ راضی نمیشود یا راضی میشود بعوض نقدیکه مضطر متمکن از
دادن آن نیست رجوع بحاکم یا عدول المؤمنین کند تا او را اجبار نماید و بر فرض عدم امکان
خودش او را قهراً مجبور میکند ولو متمکن از اکل میته هم باشد لکن در اینصورت که قهراً از
مالک گرفته شود قیمة المثل آن شیء بر ذمه آن شخص مضطر تعلق خواهد گرفت چه خود
مضطر قهراً بگیرد یا حاکم شرع بگیرد و هرگاه بهیچ وجه نشود که مضطر بآن شیء برسد نه
برضایت و نه بقهر آنوقت جائز است از برای او اکل میته نمودن و اگر مالک بهیچ وجه بمضطر
ندهد و اکل میته هم ممکن نباشد و آن مضطر بیچاره بمیرد محتمل است که عقاب قتل نفس
بر او باشد **مسئلهٔ دوم** هرگاه خود مالک هم اضطرار داشته باشد بآن طعامیکه
غیر هم مضطر است بآن پس اگر هر دو اضطرارشان بحدیستکه مشرف بهلاکت اند آنوقت
معلوم نیست که مالک بتواند غیر را بر خود ایثار نماید مگر آنکه آن غیر نبی باشد یا وصی یا
حافظ دین و شریعت مقدسه و اگر هیچیک مشرف بر هلاکت نباشند واجب نیست بر
مالک انفاق نمودن بر غیر و بر غیر هم حرام است تصرف نمودن در آن لکن جائز بلکه راجح
است از برای مالک ایثار او را بر خود بدلیل قوله تعالی و یؤثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة
و اگر مالک مشرف باشد بهلاکت نه غیر مالک آنوقت حرام است ایثار بغیر نمودن و اگر غیر مالک

مشرف باشد به هلاکت نه مالک آن وقت واجبست ایثار بغیر نمودن ولو بالعوض بر فرض مسلم بودنش **مسئلهٔ سوم** از سابق معلوم شد که هرگاه منفق باذن مضطر انفاق نمود باو و با عدم امکان اذن از مضطر باذن حاکم شرع و نائبش انفاق نمود و با عدم امکان باذن عدل المؤمنین انفاق نمود بمضطر و قصد منفق هم عوض گرفتن بوده نه مجانا آن وقت آن شخص مضطر مدیون شخص انفاق کننده خواهد بود والا فلا **مسئلهٔ چهارم** بدانکه وجوب انفاق بر مضطرین مراد مضطرین از مؤمنین است و اما انفاق بر مضطرین از غیر مؤمنین واجب نیست مگر در صورتیکه حفظ جان و عرض و دین و اموال مؤمنین موقوف باشد بر حفظ آنها **مسئلهٔ پنجم** بدانکه چنانچه واجبست انفاق بر مضطرین همچنین واجبست انفاق نمودن بجهة حفظ اسلام و حفظ قرآن بر جمیع متمکنین تا عرض و ناموس اسلام و اسلامیان و بلاد مسلمین و احکام قرآن مجید محفوظ بماند و در این انفاق نمیتوانند قصد عوض گرفتن و مطالبه عوض از کسی بنمایند **اما خاتمه** در ترتیب بین منفق علیهم در صورت تزاحم و عدم امکان جمع بدانکه اولا واجبست انفاق بجهت حفظ اسلام و دین و احکام قرآن مجید و اگر از او زیاد آمد واجبست انفاق نمودن بجهت حفظ جان و عرض مسلمین و اگر از آن هم زیاد آمد واجبست انفاق بر مماليك خود و بر حیوانات مملوکه که حفظ آنها واجبست و انتقال بغیر ممکن نیست یا ممکن هست ولکن خودش محتاج است باو و یا موجب هتك عرض و ذلت او می شود و اگر از آن هم زیاد آمد واجبست انفاق بر زوجه دائمهٔ خود و اگر از آن هم زیاد آمد واجبست انفاق بر اصول و فروع بهمان ترتیب که در سابق گفته شد و اگر از آن هم زیاد آمد واجبست اداء دیون معجله را نمودن

والحمد لله اولا و آخرا

و ملحق باین رساله رساله دیگر از جناب آقای حاج ملا محمد هاشم زید توفیقه در معرفت قبله

اللهم اغفر لبانیه و کاتبه و معلمه و ساعیه و محشیه و مصححه و العامل به و ملحقه بمحمد و آله اجمعین سلام الله علیهم

حرره الاقل السید علی الرضوی الموسوی

[حاشیه: عدم امکان [illegible] از [illegible] خود انفاق نمود]

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد واهل بیته الغر المیامین من آل طه ویس
ولعنة الله علی اعدائهم اجمعین الی یوم الدین **وبعد** چنین گوید احقر افقر عباد الله
محمد هاشم بن محمد علی الخراسانی عفی الله عن جرائمهما که این مختصریست در بیان معرفت قبلهٔ
بعضی از بلدان ودر بیان معرفت اوقات فضیلت نمازهای پنجگانه ونافلهٔ آنها ودر بیان معرفت
سنهٔ قمری وسنهٔ شمسی ودر این مختصر سه بابست **باب اول** در معرفت قبلهٔ بعضی از بلدان
ودران سه مقصدست **مقصد اول** بدانکه علماء ریاضیین محیط هر دائره را به سیصد و
شصت قسمت متساوی قسمت نموده اند بجهت آنکه این عدد دارای جمیع کسور تسعه است الا
سبع وایضا دورهٔ افق را به چهار قسمت متساوی قسمت نموده اند جنوب و شمال و مغرب و
مشرق اعتدالیین که از نقطه جنوب تا مغرب اعتدالی نود درجه است و تا مشرق اعتدالی نود
درجه وهکذا از نقطه شمال تا مغرب اعتدالی نود درجه است و تا مشرق اعتدالی نود درجه
جمعا سیصد و شصت (۳۶۰) درجه وهر درجه را بشصت دقیقه متساوی قسمت نموده اند که مجموع
دقائق دورهٔ افق بیست و یکهزار و ششصد (۲۱۶۰۰) دقیقه میشود و دقائق را هم اگرچه قسمت نموده
اند بشصت قسمت واسم هر قسمت را ثانیه گذاشته اند وهر ثانیه را قسمت نموده اند بشصت قسمت
واسم هر قسمتی را ثالثه گذاشته اند وهکذا الی العاشره لکن در ذکر آن چندان فائده نیست
و از طرق معرفت قبله آنستکه از کتب معتمده درجات انحراف قبلهٔ بلدان را از نقطه جنوب و
شمال بمغرب و مشرق اعتدالیین بدست آورند که بهمان اندازه وقت نماز منحرف بایستند
ولکن انحراف در درجه و دقیقه خیلی از بلدان را از دو نقطه جنوب و شمال در کتاب بحار و
جواهر و حدائق و مستند و مفاتیح ذکر نموده اند و در درجه بعضی از بلدان بین این کتب
اختلافست و شاید اشتباه از کاتب باشد اول قزوین که در بحار انحرافش را از نقطه جنوب بمغرب
هفده درجه ضبط نموده و در جواهر بیست و نه درجه و در حدائق و مستند و مفاتیح بیست و

مقصد اوّل

هفت درجه دوم اُمل که در بحار و مستند سی و چهار درجه ضبط نموده و در جواهر و حدائق
سی درجه سوم قندهار که در بحار و جواهر و مستند هفتاد و پنج درجه ضبط نموده و در حدائق
شصت و پنج درجه و در این مختصر درجهٔ انحراف قزوین از حدائق و مستند نقل شده و امل
و قندهار از بحار و امّا اختلاف در دقائق چون چندان محل اعتنا نبود که مضر جهت
باشد چنانچه در مقصد سوم معلوم خواهد شد ان شاء الله لذا دقائق در موضع
کما فی البحار ضبط شد و قبلهٔ بعضی از بلدان از خصوص کتاب مقامع آقای کرمانشاهی ضبط
و قبلهٔ بعضی از خصوص تقویم فارسی ضبط شده و مخفی نماناد که آنچه دران اشاره بمدرک
نشده از بحار و جواهر و حدائق نقل شده و ایضا آنچه از این سه کتاب نقل شده هم دران اشاره
بذکر درجه شده و هم بذکر دقیقه که چند دقیقه دارد یا هیچ دقیقه ندارد و امّا آنچه از
و مقامع و تقویم نقل شده دران اشاره بمدرک شده و ایضا دران ذکر دقائق نشده و امّا
جواز عمل بر آنچه از این کتب نقل میشود من باب حصول وثوق و اطمینان نوعی است بقبله از قرار
ایشان و بر فرضیکه گفته شود که فرمایش ایشان موجب اطمینان نیست لا اقل مظنه
حاصل میشود و ظن بقبله هم با عدم تمکن از تحصیل علم و سایر امارات شرعیه حجت خواهد
بود بقول علماء اعلام دامت برکات وجودهم الشریف **مقصد دوم** در تشخیص اندازهٔ
انحراف بعضی از بلدان معروفه است از نقطه جنوب و شمال بمغرب و مشرق اعتدالین و ضمناً
درجهٔ انحراف قریه‌ها و مفاوز و بلدان قریبه بآنها هم تقریباً معلوم میشود و آن بلدان زیاد
ضمن چهار قسم ذکر میکنیم و اقل انحراف را مقدم میداریم تا در مقام مطالعه و سنجش
از سهو و اشتباه و نسیان محفوظ بماند **قسم اوّل** در ذکر بعضی از بلادی که قبلهٔ آنها
منحرف است از نقطه جنوب بمغرب اعتدالی و آنچه در این مختصر از این قبیل از بلدان ذکر میشود

۱۴۸
صد و چهل و هشت بلد است

ارومیه مستند شش درجه — سلماس مستند هفت درجه — سامره هفت درجه و پنجاه و شش دقیقه

کتاب مستند ضبط شده و قبلهٔ بعضی از بلدان از خصوص ۲

مقصد دوم

خوی مستند هشت درجه	مدائن هشت درجه و سی دقیقه	حله دوازده درجه و دقیقه نذا
نخجوان مستند دوازده درجه	مرند مقامع دوازده درجه	کوفه دوازده درجه و سی دقیقه
بغداد دوازده درجه و چهل پنج دقیقه	نجف اشرف مقامع سیزده درجه	ایروان تقویم سیزده درجه
الان مقامع چهارده درجه	مخیار مقامع چهارده درجه	تفلیس چهارده درجه و چهل یک دقیقه
هزوان مقامع پانزده درجه	شمکوره مقامع پانزده درجه	تبریز پانزده درجه و چهل دقیقه
گنجه پانزده درجه و چهل و نه دقیقه	مراغه شانزده درجه و چهارده دقیقه	بردعه شانزده درجه و سی هفت دقیقه
بیلقان مقامع هفده درجه	کربلای معلی تقویم هفده درجه	حاجی ترخان تقویم هفده درجه
اردبیل هفده درجه و سیزده دقیقه	بلنجر مقامع هیجده درجه	دربند مقامع هیجده درجه
بلغار مقامع نوزده درجه	قصر شیرین مقامع نوزده درجه	موقان مقامع نوزده درجه
بادکوبه مقامع بیست درجه	شروان بیست درجه و نه دقیقه	شماخی بیست درجه و نه دقیقه
واسط بیست درجه و پنجاه و چهار دقیقه	حلوان مقامع بیست و یک درجه	دینور مقامع بیست و دو درجه
همدان بیست و دو درجه و شانزده دقیقه	لاهیجان بیست و سه درجه و ده دقیقه	حلولا مقامع بیست و سه درجه
کرمانشاه مقامع بیست و سه درجه	نهاوند مقامع بیست و سه درجه	ابهر بیست و چهار درجه و ده دقیقه
شهرزور مقامع بیست و چهار درجه	کوپایی مقامع بیست و چهار درجه	بروجرد مقامع بیست و پنج درجه
قومس مقامع بیست و پنج درجه	زنجان مقامع بیست و پنج درجه	خاروزامین مقامع بیست و پنج درجه
آستارا تقویم بیست و شش درجه	رودسر مقامع بیست و هفت درجه	قزوین بیست و هفت درجه و هفده دقیقه
الموت مقامع بیست و نه درجه	انزلی تقویم بیست و نه درجه	ساوه بیست و نه درجه و شانزده دقیقه
طالقان بیست و نه درجه و سی و نه دقیقه	آوه مقامع سی درجه	رشت تقویم سی درجه
کنگاور تقویم سی درجه	کورج مقامع سی و یک درجه	قم سی و یک درجه و پنجاه و چهار دقیقه
نوروکجور مقامع سی و دو درجه	دماوند تقویم سی و دو درجه	ساری سی و دو درجه و پنجاه و چهار دقیقه
سمیرم مقامع سی و سه درجه	بارفروش مستند سی و چهار درجه	ویمه مقامع سی و چهار درجه

مقصد دوم

کاشان سی و چهار درجه و سی و یک دقیقه
فراوه مقامع سی و شش درجه
ری سی و هفت درجه و بیست و شش دقیقه
دامغان سی و هشت درجه و دقیقه ندارد
استراباد سی و هشت درجه و چهل و هشت دقیقه
عبادان مقامع چهل درجه
اهواز چهل درجه و سی دقیقه
بنارجمند مقامع چهل و دو درجه
ابرقو مقامع چهل و پنج درجه
المالغ مقامع چهل و شش درجه
بجنورد تقویم چهل و هفت درجه
بلاد شابود مقامع چهل و نه درجه
خجند پنجاه درجه و دقیقه ندارد
قوچان تقویم پنجاه درجه
ده دشت مقامع پنجاه و دو درجه
سمرقند پنجاه و دو درجه پنجاه و چهار دقیقه
شیراز پنجاه و سه درجه هیجده دقیقه
سرافت مقامع پنجاه و شش درجه
خبیص پنجاه و هفت درجه و چهل و هشت دقیقه
کاشغر پنجاه و هشت درجه و سی و شش دقیقه
قراقرم مقامع شصت و یک درجه

آمل سی و چهار درجه و سی و شش دقیقه
سمنان سی و شش درجه و سیزده دقیقه
بصره سی و هشت درجه و دقیقه ندارد
بهبهان مقامع سی و هشت درجه
بسطام سی و نه درجه و سیزده دقیقه
جرجان مقامع چهل درجه
مزینان مقامع چهل و یک درجه
طراز مقامع چهل و دو درجه
خوه تقویم چهل و پنج درجه
بناکث مقامع چهل و شش درجه
نوشبر چهل و هشت درجه و یازده دقیقه
نوبندجان مقامع چهل و نه درجه
کش مقامع پنجاه درجه
سرخس پنجاه و یک درجه و چهار دقیقه
مرو پنجاه و دو درجه و سی دقیقه
طبس پنجاه و دو درجه پنجاه و پنج دقیقه
قائن پنجاه و چهار درجه و یک دقیقه
فاریاب مقامع پنجاه و شش درجه
ختن مقامع پنجاه و هشت درجه
بلخ شصت درجه و سی و شش دقیقه
کوفان شصت و دو درجه پنجاه و یک دقیقه

شوشتر سی و پنج درجه و بیست و چهار دقیقه
کرکانج مقامع سی و هفت درجه
جرباذقان سی و هشت درجه و دقیقه ندارد
ابله مقامع سی و هشت درجه
خوارزم چهل درجه و دقیقه ندارد
اصفهان چهل درجه و بیست و نه دقیقه
دورق مقامع چهل و یک درجه
سبزوار چهل و چهار درجه و پنجاه و دو دقیقه
طوس چهل و پنج درجه و شش دقیقه
نیشابور چهل و شش درجه و بیست و پنج دقیقه
یزد چهل و هشت درجه و بیست و نه دقیقه
بخاری چهل و نه درجه و بیست دقیقه
نون پنجاه درجه و دقیقه ندارد
کاذران پنجاه و یک درجه و شش دقیقه
جنابد پنجاه و دو درجه و سی و پنج دقیقه
اصطخر مقامع پنجاه و سه درجه
هرات پنجاه و چهار درجه و هشت دقیقه
بحرین پنجاه و هفت درجه و بیست و سه دقیقه
فیروزاباد مقامع پنجاه و هشت درجه
بیش بالغ مقامع شصت و یک درجه
سجستان شصت و سه درجه و پنجاه دقیقه

بست شصت و دو درجه و سی دقیقه
قطیف مقامع شصت و نه درجه
کابل تقویم هفتاد درجه
بندرعباس تقویم هفتاد و دو درجه
رام هرمز هفتاد و چهار درجه و دو دقیقه
منصوره سند مقامع هشتاد و یک درجه
دهلی هشتاد و هفت درجه

بدخشان شصت و چهار درجه و نه دقیقه
کشمیر مقامع شصت و نه درجه
غزنین هفتاد درجه و سی و هفت دقیقه
تهامه مقامع هفتاد و سه درجه
قندهار هفتاد و پنج درجه و دو دقیقه
کلکته تقویم هشتاد و یک درجه
و بیست و شش دقیقه

بنت شصت و شش درجه و بیست و شش دقیقه
الحساء شصت و نه درجه و سی دقیقه
مولتان مقامع هفتاد و دو درجه
خان بالغ هفتاد و سه درجه و سی دقیقه
لهاور هفتاد و هشت درجه و بیست و شش دقیقه
دبیل مقامع هشتاد و سه درجه
و بدانکه در دائره قبله

که در تقاویم است بدو و مبانکور را درخط بین خط بلخ و کابل نوشته اند و کانتون و پیشاور را
درخط بین خط کابل و لاهور نوشته اند و کلات نصیرخان را درخط لاهور نوشته اند و اله
اباد را درخط اخر بعد ازخط دهلی نوشته اند بدانکه مدائن در او است قبر جناب سلمان
فارسی و جناب حذیفه بن الیمان حله در اصل او را جامعین میگفتند و اسم غیر معروفش بابل است
در بند اسم غیر معروفش باب الابواب است حلوان در نزدیکی قصر شیرین است و معروف است به
پل ذهاب و در او است قبر احمد بن اسحق القمی که از بزرگان اصحاب ائمه اطهار صلوات الله علیهم اجمعین
و از وکلاء حضرت حجة سلام الله علیه بوده زنجان در نزدیکی او قریه ایست منسوب به قیدار بن اسمعیل
بن ابرهیم ابو العرب طالقان اسم است از برای دو بلد یکی بلدیست بین بلخ و کابل و دیگری
بلدیست بین قزوین و ابهر و همین دوم مراد است در مقام ابله بلدیست در کنار دجله بصره
و او یکی از جنات اربعه دنیا میباشد چنانچه در تاریخ اثار العجم است که اهل اطلاع چهار
موضع را ترجیح داده اند از حیثیت آب و هوا اول ابله فی القاموس ابله کعتله احدی جنان الدنیا
دوم شعب بوان است و آن وادیست بین شیراز و کرمان و فی القاموس ان بوان کشداد
احدی جنات الاربعة فی الدنیا سوم صغد سمرقند است چهارم غوطه دمشق است و گفته شده
که این موضع هم است از سه موضع دیگر از حیثیت آب و هوا جرجان از جمله شهرهای خوارزم است

نسخه چنین است ولی ظاهر کعتله باشد

ودر مجالس المؤمنین استکه انرا استراباد نیز کویند وکاهی تعبیر شده از جرجان بجوزجان چنانچه در شعر دعبل است واخری بارض الجوزجان محلها چون دراواست قبر جناب یحیی بن زید بن علی بن الحسین ؑ سمرقند یکی از حد دفدك است کما فی الروایه ان حدا منها عدن والحد الاخر سمرقند والاخر افریقیه والاخر سیف البحر وفی البحار الظاهر ان سیف البحر فعلا معروف ببلده سلماس و ظاهر انستکه غرض حضرت موسی بن جعفر ؑ انستکه بهرون بفهماند که تصرف تو سلطنت اسلامیه را مبنی است بر عیب فدك وتمام ممالیك متصرفه تو حکم فدك است وغصب است پس حد فدك حد قلمرو سلطنت اسلامیه است واکر بنای رد فدك باشد باید از همه ممالیك متصرفه خود دست بر داری چه اختصاص بفدك ندارد

> نسخه چنین است وظاهرا لفظ غصب باشد

قسم دوم

در ذکر بعضی از بلاد اینکه قبله انها منحرفست از نقطه جنوب بشرق اعتدالی وما ذکر میکنیم در این مختصر از انها هفتاد و دو بلد را

مسکو تقویم چهار درجه	خلاط مقامع چهار درجه	ملازجرد مقامع چهار درجه
سواس مقامع پنج درجه	موصل چهار درجه و پنجاه و دو دقیقه	تکریت مقامع پنج درجه
عانه مقامع هشت درجه	نصیبین مقامع شش درجه	ارزنجان مقامع هشت درجه
دیار بکر مقامع یازده درجه	قرقیسیا مقامع نه درجه	سنجار مقامع ده درجه
امد مقامع یازده درجه	راس العین مقامع یازده درجه	ماردین مقامع یازده درجه
حران مقامع پانزده درجه	رقه مقامع چهارده درجه	بغچه سرا تقویم چهارده درجه
شمشاط مقامع هیجده درجه	بطرزبورغ تقویم پانزده درجه	شام تقویم هفده درجه
انطاکیه مقامع بیست درجه	حلب هیجده درجه و بیست و نه دقیقه	ملطیه مقامع نوزده درجه
سبو ید تقویم بیست و سه درجه	بیروت تقویم بیست درجه	بعلبك مقامع بیست و سه درجه
حمص مقامع بیست و نه درجه	شهر الخلیل تقویم بیست و پنج درجه	یافا تقویم بیست شش درجه
قنسرین مقامع سی درجه	طرابلس شام مقامع بیست و نه درجه	اسلامبول تقویم بیست و نه درجه
	ارزن الروم تقویم سی درجه	دمشق سی درجه و سی و یك دقیقه

عموریه مقامع سی و یکدرجه	رومیه کبری مقامع سی و یکدرجه	ینبوع تقویم سی و سه درجه
اردنه تقویم سی و چهار درجه	طرطوس مقامع سی و پنج درجه	پورت سعید تقویم سی و پنج درجه
صور مقامع سی و هفت درجه	ازمیر تقویم سی و هفت درجه	اسمعیلیه تقویم سی و هفت درجه
مدینه طیبه سی و هفت درجه و ده دقیقه	قونیه مقامع سی و هشت درجه	قسطنطنیه سی و هشت درجه و هفده دقیقه
بوداپست تقویم چهل و یکدرجه	کوباناک تقویم چهل و دو درجه	قیساریه تقویم چهل و سه درجه
ماکادونیه مقامع چهل و چهار درجه	عسقلان مقامع چهل و چهار درجه	وین تقویم چهل و چهار درجه
برلن تقویم چهل و چهار درجه	بیت المقدس چهل و پنج درجه و پنجاه و شش دقیقه	صیدا مقامع پنجاه و شش درجه
لاهه تقویم پنجاه و شش درجه	بروکسل تقویم پنجاه و هفت درجه	اسکندریه مقامع پنجاه و هشت درجه
مصر پنجاه و هشت درجه و سی و هشت دقیقه	دمیاط مقامع پنجاه و نه درجه	پاریس تقویم شصت و یکدرجه
لندن تقویم شصت و یکدرجه	ملزم کنار دریا مقامع شصت و پنج درجه	قوص از صعید مصر مقامع هفتاد و شش درجه
طرابلس مغرب مقامع هفتاد و شش درجه	قرطبه مقامع هفتاد و هفت درجه	مهدیه مقامع هشتاد درجه
قیروان مقامع هشتاد و یکدرجه	تاهرت علیا مقامع هشتاد و هفت درجه	مراکش تقویم هشتاد و هشت درجه
طائف مستند هشتاد و نه درجه		

وبدانکه در دائره قبله که در تقویم است این را در خط بین خط برلن و لاهه نوشته و اشنکنون و الجزایر را در خط لاهه نوشته

بدانکه در موصل قبریست منسوب به جناب جرجیس پیغمبر ع و در خارج شهر موصل قبریست منسوب بجناب شیث هبة الله و رقه از بلاد انیست که بین فرات و دجله واقع است و اکنون خراب است و از او تا صفین که قبر جناب عمار یاسر و زید بن حارثه و عبد الله بن رواحه است تقریبا دو منزل است و **مخفی** نماناد که از مناقب این شهرها اینست معلوم میشود که سر مقدس حضرت ابی عبد الله الحسین ع را با عیال آنحضرت که اسیر کرده بودند از راه تکریت به موصل و نصیبین و حران و حلب و حماة و بعلبک و میافارقین و عسقلان عبور دادند و در جملی از منازل از آنها کراماتی ظاهر شده و از برای سر مقدس در جملی از آن اماکن مذکوره مشهد و مزاری است و مزار موصل معروف بمشهد النقطه و قبر یحیی شهید که از اولا

ولشکر ابن سعد

نصاری بود وان شنیدن آیهٔ قرآن از سر مقدس مسلمان شد که همراه عیال الله بودند او را کشتند فهلا قریش در دروازه حران است و قبر یحیی شهید قرار معروف است شهر الخلیل بلدیست که بین او و بین المقدس یکروز است واسم اصلی او جیرون است و در اوست قبر شریف جناب ابرهیم خلیل ع و اسحق و یعقوب و یوسف در مغاره زیر زمین عسقلان از مضافات شام است و یقال له عروس الشام و در دو فرسخی آن قریه ایست معروف بغزه و در او است قبر جناب هاشم بن عبد مناف

قسم سوم

در ذکر بعضی از بلاد اینکه قبلهٔ آنها منحرف اند از نقطه شمال بمغرب اعتدالی و از آنها در این مختصر دوازده بلد ذکر میشود ، سراندیب هفتاد درجه و سی شش دقیقه مدراس نقوم هفتاد و دو درجه

چین هفتاد پنج درجه و دو دقیقه ندارم	سومنات هفتاد پنج درجه و سی شش دقیقه	بنادس هفتاد پنج درجه و پنجاه چهار دقیقه
بمبئی نقوم هفتاد و هفت درجه	بکن مقامع هشتاد و یک درجه	برهان پور نقوم هشتاد و سه درجه
بروج نقوم هشتاد و چهار درجه	هلواره مقامع هشتاد هفت درجه	حیدر اباد مقامع هشتاد هشت درجه

اگره هشتاد و نه درجه و یک دقیقه **وبدانکه** در دائره قبلهٔ اینکه در تقاویم است ملافرا در خط چین نوشته و تاتار بو و کاندبرا در خط مدادس نوشته و هوئه و سیکون و بنکون و پیکو و رنکون این پنج بلد را در بین خط مدادس و بمبئی نوشته و مندله را که پای تخت مملکت برمان است در خط بمبئی نوشته

قسم چهارم

در ذکر بعضی از بلاد اینکه قبلهٔ آنها منحرفست از نقطه شمال بمشرق اعتدالی و از آنها در این مختصر هشت بلد ذکر میشود) صنعاء یکدرجه و پانزده دقیقه عدن پنج درجه و پنجاه و پنج دقیقه

زبیداء مقامع بیست و دو درجه	مخار مقامع چهل و یک درجه	جرمی چهل و هفت درجه و بیست و پنج دقیقه
دمغله مقامع شصت و چهار درجه	سوس اقصی مقامع هفتاد و پنج درجه	لمنجه مقامع هشتاد و پنج درجه

وبدانکه در دائره قبلهٔ اینکه در تقاویم است قبلهٔ زنکبار را در خط اول از خطوط منحرفه از نقطه شمال بمشرق نوشته و قبلهٔ عدن را در خط سوم نوشته نفربا و قبلهٔ مدینه الاسی را در خط

چهارم نوشته تقریباً و قبله مکزیکو را در خط ششم نوشته تقریباً و قبله خرطوم را در خط هفتم نوشته
تقریباً و قبله کواتمالا را در خط دهم نوشته تقریباً و قبله بوینس ایرس را در خط یازدهم نوشته
تقریباً و قبله بوکوته و ریودژانیرو را در خط دوازدهم نوشته تقریباً

مقصد سوم

در طریق معرفت قبله بلدان است بنحو دائره که در کمال سهولت و آسانی قبله تشخیص داده میشود
و آن باین طریقست که دائره کشیده شود و آن دائره را بر چهار قسمت متساوی قسمت نمایند هر
قسمتی را بخط مخصوصی ممتاز نمایند که آن خطوط اربعه کشیده شوند از مرکز دائره تا بخط محیط
و در فوق هر یک از این خطوط اربعه در خارج دائره جنوب و شمال و مغرب و مشرق اعتدالین
نوشته شود و بین هر دو خط از این خطوط اربعه هفتاد خط متساوی دیگر کشیده شود که
مجموع خطوط دور دائره با آن چهار خط ممتاز هفتاد و دو خط متساوی بشود و چون محیط دائره به سیصد
و شصت قسمت متساوی منقسم میشود پس از هر خط از هفتاد و دو خط تا خط دیگر پنج درجه
میشود و در میان خط محیط تا مرکز دائره ده دائره متساویه دیگر کشیده شود که بین هر دو
خط از هفتاد و دو خط ده خانه حاصل میشود و در خانه های متصل بمحیط دائره مقدار درجات
انحراف بلدان از نقطه جنوب و شمال بجانب مغرب و مشرق اعتدالین بحروف هندسه نوشته
شود مثلاً پنج ٥ ده ١٠ پانزده ١٥ بیست ٢٠ و هکذا چون گفته شد که از هر خطی تا خط دیگر
پنج درجه است که مجموع هفتاد و دو خانه اطراف دائره سیصد و شصت درجه میشود و
در خانه های تحت اسامی بلدانیکه درهمان درجه مرقومه در خانه فوق است یا کمتر از آن است
تا مقدار پنج درجه بترتیب نوشته شود مثلاً در زیر خانه چهل بلدانیکه انحرافش
چهل درجه است نوشته شود بعد بلدانیکه انحرافش سی و نه درجه است و بعد بلدانی
که انحرافش سی و هشت درجه و سی و هفت درجه و سی و شش درجه است نوشته بشود و
اما کسور انحراف درجات حقیقی و دقائق لازم نیست که در این دائره نوشته شود

مقصد سوم

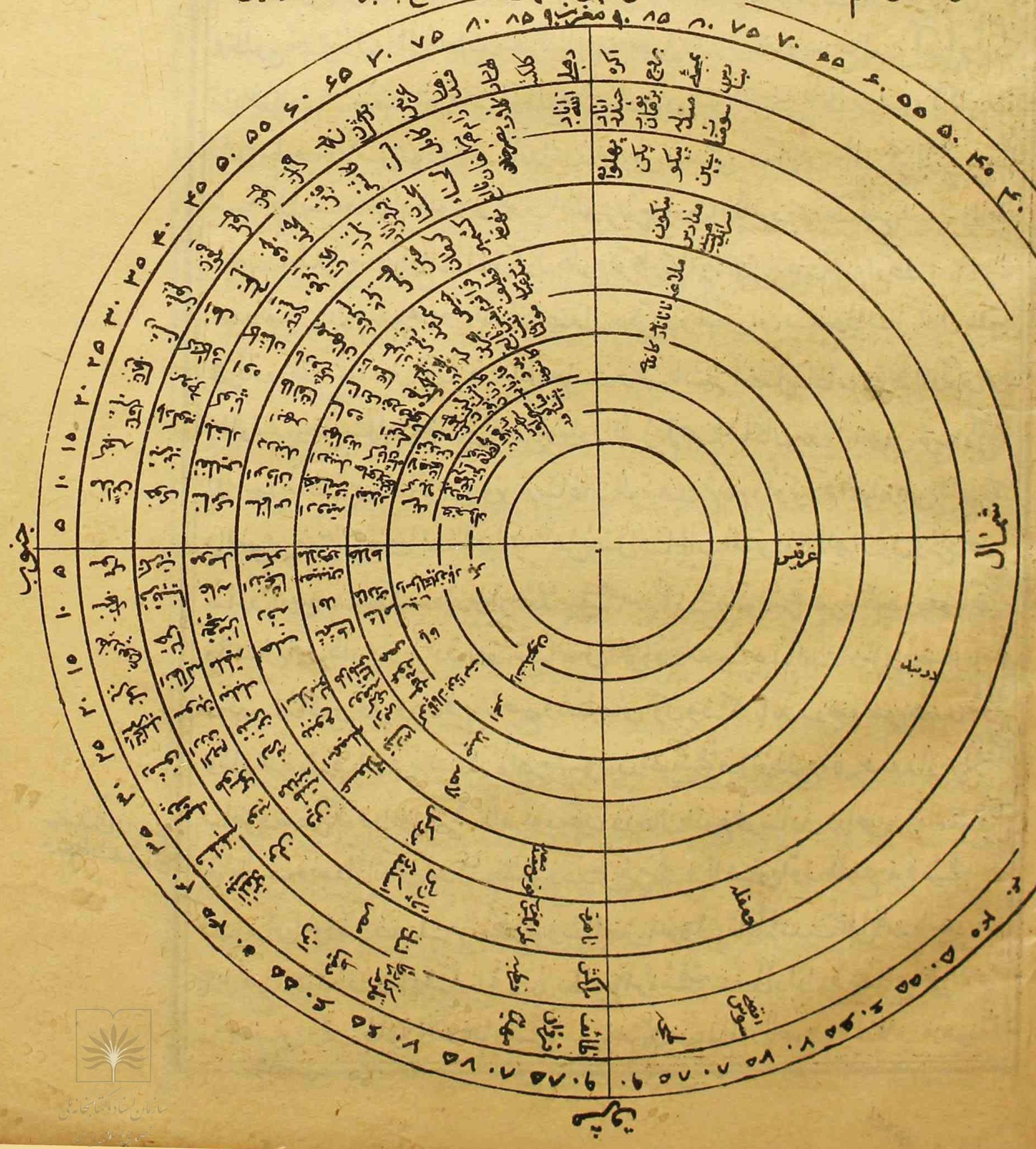
چون بفتوای علمای اعلام صدق عرفی در استقبال بکعبه در حق بعید کافی است و ظاهر
آنستکه در صدق عرفی انحراف بیمین و یسار و لو عمداً از قبله که شخص باجتهاد تحصیل نموده
الی دو درجه و ثلثی که تقریباً بمقدار عرض دو انگشت متصل است مضر بصدق عرفی استقبال
بکعبه نباشد و اینکه گفتیم عرض دو انگشت متصل تقریباً دو درجه و ثلث درجه میشود چون از
محل ایستادن مصلی تا موضع سجودش تقریباً چهار وجب و نیم میشود که قطر دائره اش نه وجب
خواهد شد و معلوم استکه نسبت قطر دائره بخود دائره نسبت هفت است به بیست و دو
پس هرگاه اطراف نماز گذار دائره کشیده شود که مرکز آن دائره محل ایستادن مصلی باشد و
محیط دائره بر محل سجود مصلی عبور نماید آن محیط دائره تخفیفاً بیست و هشت وجب و دو سبع
وجب میشود بجهة آنکه قطر دائره نه وجب بود و نسبت نه وجب به بیست و هشت وجب و دو سبع وجب نسبت
هفت است به بیست و دو تخفیفاً و هر وجبی هم تقریباً بمقدار عرض یازده انگشت متصل است پس
مجموع محیط دائره اطراف مصلی بمقدار عرض سیصد و یازده انگشت میشود باضافه یکسبع عرض
انگشت و سیصد و شصت درجه را که قسمت نمایند بسیصد و یازده عرض انگشت باضافه سبع عرض
انگشت هر دو انگشت متصلی بمقدار دو درجه و ثلث درجه میشود تقریباً و اگر بخواهد انحراف درجات
و دقائق حقیقی بلدان و مدرک تعیین ذکور درجات و دقائق را بدانند رجوع نمایند بمقصد سابق
الحاصل بعد که چنین دائره نوشته شد باید قطب صحیح بدست آورده و در وسط این دائره گذارد
و خط جنوبی و شمالی دائره مطابق شود با نقطه جنوبی و شمالی قطب و در هر بلدیکه شخص باشد که
اسم آن بلد در خانهای این دائره نوشته شده باشد و قبله آن بلد را مشخص نماید مستقیماً مقابل
وسط آن خانه بایستد که آن بلد در آنخانه نوشته شده غایة الامر آنکه احتمال میدهد انحراف
خود را از نقطه قبله باندازه دو درجه و نیم و انحراف باین مقدار هم گفته شد که مضر بصدق استقبال عرفی
نیست بلکه از مرحوم آیة الله حاجی میرزا حسن و مرحوم آخوند ملا محمد کاظم علامه خراسانی رحمة الله علیهما
نقل شد که انحراف از قبله ایکه شخص باجتهاد تحصیل نموده تا چهار انگشت متصل که تقریباً بمقدار

مقصد سوم

چهار درجه و ثلث درجه میشود مضر بعد استقبا عرفی نیست و از شناختن قبله بلدان مرقومه

قبله بعضی از مفاوز و قری و بلدان قریبه بانها نیز تقریباً معلوم میشود و صورت این دائره را بنحوی که

ذکر شد نوشتم که انشاء الله تعالی عامه مؤمنین با سهولت انتفاع بر برند و دائره این است



باب دوم

باب دوم در بیان معرفت اوقات فضیلت نمازهای پنجگانه و نافلهٔ آنها و در آن سه فصل است

فصل اول

در دانستن وقت طلوع فجر کاذب و طلوع فجر صادق و طلوع حمرهٔ مشرقیه و طلوع شمس و اول زوال شمس از توسط السماء افق مصلی و در این فصل سه امر است **امر اول** مراد بفجر کاذب آن سفیدیست که قبل از طلوع فجر صادق در فوق افق مشرقی ظاهر میشود که کشیده شده بطرف بالا مثل عمودی و بعد از اندک زمانی برطرف میشود و بین آن و افق گویا بقدر دو نیزه سیاهی شب حائل است و بعد از طلوع فجر کاذب تا طلوع فجر صادق از پانزده دقیقه تقریباً کمتر نیست و از نیم ساعت بیشتر نیست و چون شناختن اول طلوع فجر کاذب امر مشکلی بود و مهرهٔ از علماء ریاضیین هم در تعیین آن چیزی نفرموده اند لذا چندان دقتی در تعیین آن نشد و دانستن اول طلوع فجر کاذب بجهة شناختن اول وقت نافلهٔ صبح است و بجهة دانستن افضل ساعات وتر فی الذکری عن زرارة عن رجل سئل امیر المؤمنین ع عن الوتر اول اللیل فلم یجبه فلما کان بین الصبحین خرج امیر المؤمنین ع الی المسجد فنادی این السائل عن الوتر نعم ساعات الوتر هذه ثم قام و اوتر و فی الجواهر عن الشیخ ره فی الصحیح عن معویة بن وهب سالت اباعبدالله ع عن افضل الساعات للوتر فقال الفجر الاول و مراد بفجر صادق آن سفیدیست که بعد از برطرف شدن سفیدی صبح کاذب در افق شرقی پهن میشود و متصل بافق شرقی و دانستن اول طلوع فجر صادق بجهة شناختن آخر وقت مغرب و عشا است از برای مضطر تا معلوم شود و بجهة شناختن اول وقت فریضهٔ صبح و شناختن اول وقتیکه باید در یوم صوم قصد صوم نمود و مراد بحمرهٔ مشرقیه آن قرمزیست که ظاهر میشود در افق شرقی قبل از طلوع شمس و بعد از برطرف شدن بیاض و صفریستکه در افق شرقی ظاهر بود چون در حال طلوع فجر صادق در افق شرقی سفیدی ظاهر است و بعد از اندکی مبدل میشود[2] زردی بقرمزی و دانستن اول طلوع حمرهٔ مشرقیه بجهة شناختن آخر وقت فضیلت فریضهٔ صبح و شناختن آخر وقت نافلهٔ آنست علی الاحوط چون وقت نافلهٔ صبح از فجر کاذبست تا وقتیکه باقی بماند بطلوع حمرهٔ مشرقیه بمقدار ادای فریضهٔ صبح علی الاحوط و در تعیین وقت طلوع حمرهٔ مشرقیه نیز معتمدین از علماء ریاضیین باختلاف فرموده اند

[2] سفیدی بزردی و بعد از اندکی صح

وبعضی بطریق مسلم فرموده‌اند که ظهور حمرهٔ مشرقیه در سدس چهارم بین الطلوعین میباشد
ومراد بطلوع شمس زمانیست که مقداری از خورشید از افق مصلی ظاهر بشود که آن آخر وقت ادائی
نماز صبح است ومراد بزوال شمس زمانیست که خورشید از وسط السماء افق مصلی میل بطرف
میل نماید بجانب مغرب که آن اول وقت فضیلت فریضهٔ ظهر ونافلهٔ او است وآسان ترین علائم زوال
آنستکه شخص در هوای صاف در هر فصلی ودر هر بلدی که باشد مستقیماً روی بنقطهٔ جنوب بایستد
وبجانب خورشید نظر نماید پس اگر دید خورشید بطرف راست صورت وابرو وچشمش هست
بداند که زوال شده والا فلا امر دویم این اوقات پنجگانه نسبت بفصول تفاوت می‌کند
وعلم باول حقیقی این اوقات بعلامتیکه علماء اعلام مرقوم فرموده‌اند در هوای ابر امریست
غیرممکن ودر هوای صاف امریست مشکل لذا این احقر عباد الله باندازهٔ استعداد خود بذل
جهد نمودم تا آنکه وقت طلوع فجر صادق ووقت طلوع خورشید واول زوال ایام بروج دوازده‌گانه
را موافق افق مشهد مقدس ومطابق با ساعت صحیحه که غروب اول دستهٔ اش باشد نه مغرب و
نه زوال از قول معتمدین از ریاضیین بدست آوردم وقول ایشان اگرچه مفید قطع نیست
وحال آنکه معتبر در غیر ذوی الاعذار قطع است ولکن اگر هفت یا هشت دقیقه صبر نماید عادة
علم حاصل میشود بطلوع یا بزوال بدانکه مرحوم میرزا عبدالحمید نجم التولیه ساعت طلوع فجر
صادق وطلوع شمس واول زوال هر روزی از ایام بروج دوازده‌گانه را نسبت بافق مشهد مقدس
تعیین نموده واحقر بملاحظهٔ اختصار جدولی نوشتم ودر آن جدول اول طلوع فجر صادق واول
طلوع شمس واول زوال روز اول وششم ویازدهم وشانزدهم وبیست ویکم وبیست وششم وروز آخر
هریک از بروج را نوشتم وساعت اول طلوعین وزوال باقی ایامی که در این گفته نشده بتقریب
معلوم میشود امر سوم بدانکه در این جدول کلمهٔ ساعت در وسط هرخانه مورب نوشته
میشود وبحروف هندسه در فوق کلمهٔ ساعت عدد ساعت ودر تحت آن عدد دقیقه اگر دقیقه داشته باشد
نوشته میشود واگر ساعتی نداشته باشد کلمهٔ دقیقه مورب نوشته میشود ودر فوق آن عدد دقیقه

باب بیست و سوم در شناختن اوقات

بدانکه آنچه از ساعات و دقائق که در خانهای تحت خانهٔ طلوع فجر نوشته میشود بالتمام و آنچه
در خانهای تحت خانه طلوع شمس نوشته میشود از اول حمل تا آخر سنبله مراد آنستکه از غروب
شمس که این مقدار گذشت فجر صادق یا شمس طالع میشود و آنچه از ساعات و دقائق که در
خانهای تحت خانه زوال شمس نوشته میشود بالتمام و آنچه در خانهای تحت خانه طلوع شمس نوشته میشود
از اول میزان تا آخر حوت مراد آنستکه از اول دسته طرف صبح که این مقدار گذشت شمس طلوع
میکند یا زوال شمس خواهد شد) و جداول مزبوره در این نسخه در یک ورقه کوچک تر علیحده
بین همین صفحه و صفحه مقابل گذارده میشود تا ناظرین و طالبین ملاحظه فرمایند

فصل دوم

در دانستن وقت رسیدن ظل حادث بعد از زوال بدو سبع شاخص یا بچهار سبع یا بمثل یا بمثلین
شاخص چون آخر وقت نافله ظهر علی الاحوط زمانیستکه باقی بماند از رسیدن ظل حادث بدو سبع
شاخص مقدار اداء فریضه ظهر و آخر وقت نافله عصر علی الاحوط زمانیستکه باقی بماند برسیدن
ظل حادث بر چهار سبع شاخص مقدار اداء فریضه عصر و آخر وقت فضیلت فریضه ظهر زمان
رسیدن سایه حادث است بمثل شاخص و آخر وقت فضیلت فریضه عصر زمان رسیدن
سایه حادث است بمثلین شاخص و چون اوقات مرقومه نسبت به بلدان و بفصول تفاوت
میکند و علم باوقات حقیقی اینها متعذر بود و علم باول بتخمینی هم ممکن نبود مگر بنصب شاخص در
هوای صاف و آنهم امر مشکلی بود لذا بعضی از بزرگان علماء اعلام بذل جهد فرموده و این اوقات
مرقومه را نسبت ببعضی از بلدان بساعت صحیح تقریبا معین فرمودند و از فرمایش ایشان مظنه
باین اوقات بدست می آید **بدانکه** در نجات المتقین از تحفة الرضویه مرحوم آقا میرزا مهدی
مجتهد شهید ثالث ره نقل فرموده که ایشان از اسطرلاب موافق با افق مشهد مقدس این اوقات را
نسبت بروز اول از برج تقریبا معین فرموده و مرحوم علامه مجلسی ره این اوقات را نسبت بروز
اول از برج موافق با افق اصفهان که عرضش سی و دو درجه است بطور تقریب معین فرموده

	حمل				ثور				جوزا		
	فجر طلوع	شمس طلوع	زوال اول		فجر طلوع	شمس طلوع	زوال اول		فجر طلوع	شمس طلوع	زوال اول
١	١٠ ساعت ٢٤	٢ دقیقه	٥ ساعت ٥٩	١	٩ ساعت	١ ساعت ١٢	٥ ساعت ٤٢	١	٧ ساعت ٥٩	٢ ساعت	٣ ساعت ٥٥
٦	١٠ ساعت ٤٢	١٢ دقیقه	٥ ساعت ٥٣	٦	٢ ساعت ٥٧	١ ساعت ٣٢	٥ ساعت ٩	٦	٧ ساعت ٣٩	٢ ساعت ٢٢	٣ ساعت ٥٢
١١	١٠ ساعت ٢	١٢ دقیقه	٥ ساعت ٤٤	١١	٢ ساعت ٤٤	١ ساعت ٣٢	٥ ساعت ٤٢	١١	٧ ساعت ٣٣	٢ ساعت ٢٤	٣ ساعت ٤٩
١٦	٩ ساعت ٥	٢٤ دقیقه	٥ ساعت ٤٢	١٦	٢ ساعت ٤٢	١ ساعت ٣٢	٥ ساعت ٩	١٦	٧ ساعت ٣٦	٢ ساعت ٢٤	٣ ساعت ٤٧
٢١	٩ ساعت ٢٧	٢٣ دقیقه	٥ ساعت ٤٢	٢١	٣ ساعت ٩	١ ساعت ٥٢	٥ ساعت ٤	٢١	٧ ساعت ٣٢	٢ ساعت ٢٤	٣ ساعت ٤٥
٢٦	٩ ساعت ٢٤	١ ساعت	٥ ساعت ٤	٢٦	٢ ساعت ١	٢ ساعت	٥ ساعت	٢٦	٧ ساعت ١٢	٢ ساعت ٢٤	٣ ساعت ٤٤
٣١	٩ ساعت ١١	١ ساعت ١١	٥ ساعت ٢٥	٣١	٢ ساعت ١	٢ ساعت ٩	٤ ساعت ٥٦	٣٢	٧ ساعت ٣٠	٢ ساعت ٢٤	٣ ساعت ٤٤

	سرطان				اسد				سنبله		
	فجر طلوع	شمس طلوع	زوال اول		فجر طلوع	شمس طلوع	زوال اول		فجر طلوع	شمس طلوع	زوال اول
١	٧ ساعت ٢٤	٣ ساعت ٣٢	٤ ساعت ٤٢	١	٧ ساعت ٣٢	٢ ساعت ٤	٤ ساعت ٥٧	١	٩ ساعت ٢٤	١ ساعت ٨	٥ ساعت ٢٦
٦	٧ ساعت ٢٤	٣ ساعت ٣٢	٤ ساعت ٤٤	٦	٧ ساعت ٣٤	١ ساعت ٥	٥ ساعت ١	٦	٩ ساعت ٤٧	٥٥ دقیقه	٥ ساعت ١٢
١١	٧ ساعت ٢٤	٣ ساعت ٣٢	٤ ساعت ٤٢	١١	٧ ساعت ٣٩	١ ساعت ٥	٥ ساعت ٥	١١	٩ ساعت ٤٤	٣٤ دقیقه	٥ ساعت ٢٤
١٦	٧ ساعت ٢٩	٣ ساعت ٣٣	٤ ساعت ٤٢	١٦	٧ ساعت ٤٢	١ ساعت ٤٢	٥ ساعت ٩	١٦	٩ ساعت ٥٢	٢٤ دقیقه	٥ ساعت ٢٤
٢١	٧ ساعت ٤٩	٣ ساعت ٣٠	٤ ساعت ٥٠	٢١	٧ ساعت ٣٦	١ ساعت ٤٢	٥ ساعت ١٣	٢١	١٠ ساعت ٤	١٣ دقیقه	٥ ساعت ٢٤
٢٦	٧ ساعت ٥٥	٣ ساعت ٤	٤ ساعت ٥٢	٢٦	٩ ساعت	١ ساعت ٤٢	٥ ساعت ٣٠	٢٦	١٠ ساعت ٩	٣ دقیقه	٥ ساعت ٥٥
٣١	٨ ساعت ٤٢	٣ ساعت ٦	٤ ساعت ٥٩	٣١	٩ ساعت ١٢	١ ساعت ١٢	٥ ساعت ٣٥	٣١	١٠ ساعت ٤٢	[illegible]	٦ ساعت

	میزان				عقرب				قوس		
	طلوع فجر	طلوع شمس	زوال اول		طلوع فجر	طلوع شمس	زوال اول		طلوع فجر	طلوع شمس	زوال اول
۱	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۱	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۱	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۶	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۶	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۶	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱۱	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۱۱	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۱۱	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱۶	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۱۶	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۱۶	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۲۱	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۲۱	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۲۱	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۲۶	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۲۶	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۲۶	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۳۰	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۳۰	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۲۹	[illegible]	[illegible]	[illegible]

	جدی				دلو				حوت		
	طلوع فجر	طلوع شمس	زوال اول		طلوع فجر	طلوع شمس	زوال اول		طلوع فجر	طلوع شمس	زوال اول
۱	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۱	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۱	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۶	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۶	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۶	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱۱	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۱۱	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۱۱	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱۶	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۱۶	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۱۶	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۲۱	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۲۱	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۲۱	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۲۶	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۲۶	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۲۶	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۲۹	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۳۰	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۳۰	[illegible]	[illegible]	[illegible]

احقر بملاحظه اختصار جدولی نوشتم بجهة تعیین این اوقات تا در روز اول هر برج نسبت بافق مشهد مقدس و اصفهان و در این جدول کلمه ساعت مورب نوشته میشود و در فوقش عدد ساعت که از اول زوال میگذرد و در تحتش عدد دقائق نوشته میشود پس محتمل استکه در تمام ایام فصول بلوغ ظل حادث بمثل از ربع روز از طلوع تا غروب فی الجمله زیادتر باشد و بلوغ بمثلین از ثلث روز فی الجمله زیادتر باشد) جدول مزبور از قرار مرقوم در ذیل است مطابق نسخه اصل

فصل سوم

در بیان مراد باول مغرب و مراد بشفق مغربی و وقت غیبوبت حمره مغربیه و مراد بثلث شب و مراد بنصف شب و مراد بسحر است اما اول مغرب که مسلما افطار در آن وقت جائز میشود و وقت نماز مغرب و فضیلت آن داخل میشود و نماز ظهر و عصر قطعاً قضا میشود آن زمانیستکه واقعاً آفتاب غروب نماید و علامت آن غیبوبت حمره مشرقیه است از حد مشرق و مبدل شدن حمره آن سمت بسواد چون بعد از غروب نمودن خورشید از افق مصلی حمرئی از جانب مشرق مقابل بارتفاع میکند تا آنکه از وسط السماء که قمة الراس افق مصلی باشد تجاوز نماید بجانب مغرب پس بعد از انعدام

مشهد مقدس	اول حمل و میزان	اول ثور و سنبله	اول اسد و جوزا	اول سرطان	اول عقرب و حوت	اول قوس و دلو	اول جدی
سبعین	٢ ساعت	٣ ساعت	١ ساعت ٤	١ ساعت	١ ساعت ٥	١ ساعت ٤	١ ساعت ٣٤
اربعه اسباع	٣ ساعت ٣٤	٤ ساعت	٣ ساعت ٥	٤ ساعت ٤	٣ ساعت ٢٥	٢ ساعت ٤	٣ ساعت
مثل	٤ ساعت ٤	٣ ساعت ٤٣	٤ ساعت ٤	٣ ساعت ٣٠	٣ ساعت ١٥	٢ ساعت ٤٤	٣ ساعت ٣٠
مثلین	٤ ساعت ١١	٣ ساعت ٣٠	٥ ساعت	٥ ساعت	٤ ساعت	٣ ساعت ٣٠	٣ ساعت ٢٥

اصفهان	اول حمل و میزان	اول ثور و سنبله	اول اسد و جوزا	اول سرطان	اول عقرب و حوت	اول قوس و دلو	اول جدی
سبعین	٣ ساعت	٢ ساعت ٢	١ ساعت ٣٤	١ ساعت ١	٣ ساعت	١ ساعت ٤	١ ساعت ٢١
چهار سبع	٤ ساعت ٤	٣ ساعت ٥١	٤ ساعت ٤٥	٣ ساعت ٢٠	٤ ساعت ٤	٣ ساعت ٢٠	٢ ساعت ٢
مثل	٣ ساعت ٣١	٤ ساعت ٤	٣ ساعت ٣١	٤ ساعت ٤	٣ ساعت ٢٠	٤ ساعت ٥	٣ ساعت ٣٠
مثلین	٤ ساعت ١	٣ ساعت ٣٠	٥ ساعت	٥ ساعت	٤ ساعت	٣ ساعت ٣٢	٤ ساعت ٢٤

ان سرخی از حد مشرق تا بالای سر مصلی از انوقت مغرب داخل میشود بدون اشکال و فاصله بین استتار
خورشید و مغربیکه ذکر شد تقریباً پانزده دقیقه میباشد اگرچه خود در صورتیکه ظهر و عصر را
در بین غروب شمس و مغرب موصوف بجا آورد علم بتعرض اداء و قضا میباشد **و اما** مراد بشفق
مغربی آن روشنائیست که بعد از غروب قرص خورشید در افق غربی نمودار میشود و این شفق غربی
در هر روز با فجر صادق همان روز در دوام و بقاء متشابه اند و چنانچه در صبح وصل بطلوع فجر
صادق در جانب مشرق در افق بیاض ظاهر میشود و بعد از ان صفره و بعد از ان حمره و حمره باقی
است تا طلوع شمس هم چنین در شفق مغربی هم بعد از غروب شمس اول حمره ظاهر میشود بعد صفره
بعد بیاض **و اما** وقت غیبوبت حمره مغربیه که اخر وقت فضیلت مغرب و اخر وقت نافله آن و
اول وقت فضیلت فریضه عشاء میباشد علی الاقوی **بدانکه** دوام حمره در افق مغرب بعد از
استتار شمس باندازه بقاء حمره است در افق شرقی قبل از طلوع شمس تقریباً پس دوام حمره مغربیه
مسلما از ثلث شفق کمتر نمیشود و از دو ثلثان زیادتر نمیشود چنانچه در حمره مشرقیه هنگام
طلوع گفته شد و اما مراد بثلث شب که آن اخر وقت فضیلت نماز عشاء است و مراد بنصف شب
که اخر وقت اختیاری نماز مغرب و عشاء است بفتوای مشهور و اول وقت نافله شب است **بدانکه**
شب را باید از زوال حمره مشرقیه از قمة الراس مصلی تا طلوع فجر صادق حساب نمود و تثلیث یا
تنصیف نمود نه از غروب شمس و نه تا طلوع آفتاب و مخفی **نماناد** که وقت نافله عشاء
بعد از فریضه عشاء است و ممتد است از برای مختار تا نصف شب و از برای مضطر تا طلوع فجر صادق
و شناخته میشود نصف شب باینکه ستارهائیکه اول شب طلوع میکنند از وسط السماء تجاوز
بکنند بجانب مغرب و اما مراد بسحر که واقع ساختن نماز شب در ان وقت افضل است ظاهراً
سحر از سدس اخر شب بیشتر نباشد بلکه بعضی از علماء فرموده اند که سحر ثلث اخر شب است

باب سوم در شناختن

سنه قمری و سنه شمسی است چون بعضی از اداب و سنن شرعیه هست که موقوف بر شناختن

مطلب اول

این دو و در این باب سه مطلب است **مطلب اول** در معرفت سنهٔ قمری بدانکه علماء ریاضیین
دورهٔ فلک را بدوازده قسمت منقسم نموده اند واسم هر قسمتی را برجی کذارده اند واسامی بروج دوازده کانه
را شاعر مرتباً بالعربیه بنظم در آورده حیث قال حمل الثور جوزة السرطان ورعی اللیث سنبل المیزان
ورمی عقرب القوس جدیا واستقی الدلو برکة الحیتان وسنهٔ قمری عبارتست از کذشتن انمقدار زمانی
که هلال دوازده مرتبه متوالی دیده شود واین تقریبا در مدت سیصد و پنجاه و پنج روز میشود و
بدانکه از رؤیت هلال تا رؤیت هلال یکماه قمری است که یکماه از ماههای عربی بوده باشد و
در اینمدت قمر تقریبا سیزده برج را سیر میکند چون قمر در مدت دو روز الی دو روز و نیم یکبرج را سیر میکند
ومدت سیر قمر دوازده برج را غالبا از بیست و هفت روز علاوه نمیشود وماههای عربی عبارتست
از محرم تا ذی الحجه وهر یک از این شهور عربی کاهی بیست و نه روز ند وکاهی سی روز و مخفی نماناد که در
شرع مقدس از برای هر یک از ماههای عربی اداب و سننی وارد شده که علماء مفصلا در کتب ادعیه
اعمال سنه را ایراد نموده اند واز برای ایام سیر قمر این بروج دوازده کانه را اداب و تکالیف زیادی دیده نشده
مکر انکه در کتاب شریف کافی از حضرت صادق عم روایت نموده که فرموده اند کسیکه سفر کند یا تزویج
نماید در حالتیکه قمر در عقرب است نیکی نخواهد دید وظاهرا فرقی نیست که شمس در هر برجی از بروج
دوازده کانه بوده باشد ودانستن انکه قمر در هر روز از ایام شهور عربیه در کدام یک از بروج دوازده
کانه است وانکه در چه درجه از درجات ان برج است تا بدانستن انچه از ایام ماه عربی که فعلا در اواست
کذشته مضاعف نماید و پنج دیکر بران اضافه کند و ابتدا نماید ببرجی که شمس فعلا در ان برج است
و بجهت هر یک از ان برج و ما بعدش پنج پنج طرح نماید تا پنج یا کمتر بماند وان باقی مانده را ضرب کند
در شش پس بداند که قمر در چه درجه از برج بعد است مثل انکه روز هفدهم ربیع المولود است
وشمس در برج حمل است چه در اول حمل یا در وسط ان یا در اخر ان پس هفده را مضاعف کند و پنج
دیکر بران اضافه کند میشود سی و نه پس بجهت هر یک از برج حمل که شمس فعلا در او است و برج
ثور وجوزا و سرطان واسد سنبله ومیزان پنج پنج طرح کند و بقیه را که چهار باشد ضرب کند

در شش مثبوت بیست و چهار پس بداند که قمر در اواخر خمس چهارم برج عقرب است و بهمین قاعده
اشاره نموده ابونصر فراهی در نصاب آنچه از ماه شد مثنی کن پنج دیگر فزای بر سر آن پس زهر پنج از
آن زخانهٔ شمس که برجی بجای ماه بدان وآنچه ماند در آخر منزل ضرب کن در شش و در برج میدان

مطلب دوم

در معرفت سنهٔ شمسیه است و آن عبارتست از گذشتن امتداد زمانیکه خورشید تمام دورهٔ فلک البروج را
بسیر اختصاصی خود یکمرتبه سیر نماید و آن در مدت سیصد و شصت و پنج روز و ربعی میشود تقریبا
و سنهٔ شمسیه گاهی نسبت ببروج سنجیده میشود و گاهی نسبت به شهور رومی و گاهی نسبت به
شهور جلالی و زردشتی و فرس قدیم **قسم اول** آنکه نسبت ببروج که سابقاً گفته شد سنجیده شود
و ابتداء سنهٔ شمسیه نسبت به بروج اول حمل است و مدت سیر خورشید در این دوازده برج مختلف
میشود و ابونصر فراهی بعدد ایام بروج دوازده گانه از حمل گرفته مرتبا اشاره نموده لا لا لا
لب لا و لا لا شش مه است لل کط و کط لل شهور کونه است **و مخفی نماناد** که از برای ایام سیر خورشید
در این بروج آداب و احکام زیادی وارد نشده بلی از برای روز نوروز از شرع مقدس آداب و
احکامی رسیده و علماء مفصلاً ذکر فرموده اند و علامه مجلسی ره فرموده بدانکه میان علما
در تعیین روز نوروز اختلاف بسیار هست بعضی گفته اند دهم ایار است و بعضی گفته اند نهم
شباط است از ماههای رومی و مشهور آنستکه نوروز اول انتقال شمس است ببرج حمل چنانچه
در این ازمنه معمول است و این اقرب است بصواب و اضبط است در حساب اگر بنای اعمال را بر این بگذارند
ظاهراً بد نیست **قسم دوم** آنکه سیر خورشید دورهٔ فلک را نسبت بدوازده ماه رومی
ملاحظه شود و اسامی شهور رومی را ابونصر فراهی مرتبا بنظم در آورده دو تشرین و دو کانون
و پس آنکه شباط و آذر و نیسان ایار است حزیران و تموز و آب ایلول نگه دارش که از من یادگار است
و ابتداء سنهٔ شمسیه نسبت به شهور رومی اول تشرین الاول است و عدهٔ ایام شهور رومی نیز
مختلف است **و مخفی نماناد** که باران در ماه نیسان خاصیت زیادی وارد و در اخبار معتبره

وارد شده گرفتن آب باران در ماه نیسان با اذکار مأثوره و استشفاء نمودن بآن و ایضاً از اخبار شریفه
استفاده میشود نحوست شهر حزیران و در هفتم و چهاردهم حزیران وارد شده اجتناب نمودن از حجامت
فی مکارم الاخلاق عن ابی الحسن ع قال لاتدع الحجامة فی سبع من حزیران فان فاتک فاربع عشر و از حضرت
پیغمبر ص نقل شده که فرمود اذا جاء آب ظهر للشتاء باب و بدانکه از این ماههای رومی که تشرین الاول
و کانون الاول ~~کانون الاولی~~ و کانون الاخر و اذر و ایار و تموز و آب این هفت ماه هر یک سی و یک روز
است و تشرین الاخر و نیسان و حزیران و ایلول این چهار ماه هر یک سی روزند و شباط بیست و هشت روز
است و علامه مجلسی ره فرموده در این سالها بیست و سه روز که از نوروز بگذرد تقریباً اول نیسان می شود
و هشتاد و چهارم نوروز تقریباً اول حزیرانست و تشرین الاول که اول سال رومی است بر حسب تقویم
سال محرم این مختصر که سنه هزار و سیصد و چهار شمسی و سنه هزار و سیصد و چهل و سه است (١٣٠٤ – ١٣٤٣) بیست و
یکم میزان میشود و اول نیسان بیست و پنجم حمل میشود و آخر نیسان بیست و سوم ثور میشود و اول حزیران بیست
و چهارم جوزا میشود و هفتم حزیران سی ام جوزا میشود و چهاردهم حزیران ششم سرطان میشود و آخر
حزیران بیست و دوم سرطان میشود و اول تموز بیست و سوم سرطان میشود و آخر تموز بیست و یکم اسد میشود

قسم سوم در آنکه سیر خورشید دوره فلک را نسبت بدوازده ماه جلالی و فرود شمسی و فرس قدیم ملاحظه شود
و اسامی این شهور را ابونصر فراهی مرتباً بنظم در آورده فروردین چه بگذشت مه اردی بهشت آید بمان خرداد و
تیر آنکه چه مرداد تو همی آید پس از شهریور و مهر و آبان و آذر و دی دان که بر بهمن جز اسفندار مذ ماهی هم
نفزاید و ابتداء سنه شمسی نسبت باین شهور اول فروردین ماه است و هر یک از این دوازده ماه
سی روزند و خمسه مسترقه هم بر آن اضافه میشود جمعاً میشود سیصد و شصت و پنج روز (٣٦٥) تقریباً و تفصیل
تمام آنها از تقویم معلوم میشود و در بحار الانوار از بعضی از کتب نقل فرموده از حضرت امیر المؤمنین ع
که فرمودند در هر ماهی هفت روز آن نحس است سوم و پنجم و سیزدهم و شانزدهم و بیست و یکم و بیست و چهارم
و بیست و پنجم و شاعر این مضمون را بنظم آورده هفت روز نحس باشد در مهی زان حذر کن تا نیابی
هیچ رنج سه و پنج و سیزده با شانزده بیست و یک با بیست و چهار و بیست و پنج و ظاهراً مراد ماههای قمریه

زمان طلوع و غروب

عرببر است و بعضی حمل نموده اند بشهور فرس قدیم چنانچه سلطان المحققین خاجه نصیر الدین طوسی
بنظم آورده ز قول جعفر صادق خلاصهٔ سادات ز ماه فارسیان هفت روز مذموم است نخست
روز سوم باز پنجم و پس از آن چه روز سیزدهم روز شانزدهم شوم است دگر ز عشر سوم بیست و یک
چه بیست و چهار چه بیست و پنج که اینهم بنحس مرقوم است **مطلب سوم** بدانکه در شب چهاردهم
شهور عربی قمر در تمام شب طالع است از غروب خورشید تا طلوع آن و از شب بیست و هشتم تا آخر ماه
که لیالی محاق قمر دیده نمیشود چون تحت الشعاع خورشید واقع است و در این زمان کراهت
دارد تزویج نمودن کما فی الوسائل عن الصدوق ره قال و روی انه یکره التزویج فی محاق الشهر و در سیزده
شب قبل از شب چهارده و سیزده شب بعد از آن قمر طالع است فی الجمله و اندازه طالع بودن و غروب قمر
در شب سیزدهم و شب پانزدهم تقریباً بیک حد است یعنی غروب در شب سیزدهم آخر شب است و در شب
پانزدهم اول شب و هکذا شب دوازدهم و شب شانزدهم و شب یازدهم و شب هفدهم تا شب اول
شب بیست و هفتم که طلوع قمر و غروب آن بیک حد است و در سیزده شب اول ماه طلوع قمر از
اول شب است و غروبش در آخر شب و در سیزده شب آخر که از شب پانزدهم تا شب بیست و هفتم باشد
غروب قمر در اول شب است و طلوع آن در آخر شب و بعضی از برای معرفت اینکه از شب اول تا
شب سیزدهم و از شب پانزدهم تا شب بیست و هفتم قمر چه قدر از شب طالع است قاعدهٔ کلی
گفته اند که در شب اول قمر تقریباً باندازهٔ نیم سبع شب طالع و در شب دوم یک سبع و
هکذا هر شبی نیم سبع از شب طالع بودن قمر زیاد میشود تا شب سیزدهم که قمر شش
سبع و نیم از شب را طالع است و هم چنین در نصف آخر — تمت الرساله فی سنه ۱۳...

در مطبعهٔ سعادت و اقبال اخوان کتابچی مطبوع گردید

اللهم اغفر لساعی فی بنیه و مباشری کتابته و مجرده وطابعه و محشیه و العاملین و لوالدیهم الاولین علی الرضوی

الحمد لله